

ص ۱-۱

آیات الهی

جلد اول

گلچینی از آثار حضرت بهاء الله

برای تلاوت در هر صبح و شب

ص ۱-۲

"اتلوا آیات الله فی کلّ صباح و مساء"

"نیکوست حال کسی که در لیالی و ایام

به آیاتش انس گیرد و قرائت نماید"

ص ۱-۳

لجنه نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی

لانگنهین _ آلمان

۱۴۸ بدیع

ص ۱

اول شهر البهاء ۲۱ مارس

حق شاهد و مظاهر اسماء و صفاتش گواه که مقصود از ارتفاع ندا و کلمه علیا آنکه از کوشر بیان آذان امکان از قصص کاذبه مطهر شود و مستعد گردد از برای اصغای کلمه طیبه مبارکه علیا که از خزانه علم فاطر سماء و خالق اسماء ظاهر گشته طوبی للمنصفین .

ص ۲

دوم شهر البهاء ۲۲ مارس

باید عاصی در حالتی که از غیر الله خود را فارغ و آزاد مشاهده نماید طلب مغفرت و آمرزش کند . نزد عباد اظهار خطایا و معاصی جائز نه ، چه که سبب و علت آمرزش و عفو

الهی نبوده و نیست و همچنین این اقرار نزد خلق سبب حقارت و ذلت است و حقّ جلّ جلاله ذلت عباد خود را دوست ندارد . آنه هو المشفق الکریم . عاصی باید ما بین خود و خدا از بحر رحمت ، رحمت طلبد و از سماء کرم مغفرت مستثت کند .

ص ۳

سوم شهر البهء ۲۳ مارس

امور ملتّ معلق است برجال بیت عدل الهی . ایشانند امناء الله بین عبادہ و مطالع الامر فی بلاده . یا حزب الله مربی عالم عدل است چه که دارای دورکن است مجازات و مکافات ، و این دو رکن دو چشمه اند از برای حیات اهل عالم . چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمی مقتضی ، لذا امور بوزرای بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند معمول دارند . نفوسی که لوجه الله بر خدمت امر قیام نمایند ایشان ملهمند بالهامات غیبی الهی ، بر کلّ اطاعت لازم . امور سیاسیّه کلّ راجع است به بیت العدل و عبادات بما انزله الله فی الکتاب .

ص ۴

چهارم شهر البهء ۲۴ مارس

یا اهل بهاء شما مشارق محبت و مطالع عنایت الهی بوده و هستید . لسان را به سبّ و لعن احدی میالائید و چشم را از آنچه لایق نیست حفظ نمائید . آنچه را دارائید بنمائید ، اگر مقبول افتاد مقصود حاصل و الا تعرض باطل . ذروه بنفسه مقبلین الی الله المهیمن القیوم . سبب حزن مشوید تا چه رسد بفساد و نزاع . امید هست در ظلّ سدره عنایت الهی تربیت

شوید و بما اراده الله عامل گردید . همه اوراق
یک شجرید و قطره های یک بحر .

ص ۵

پنجم شهر البهاء ۲۵ مارس
اصحاب صفا و وفا باید با جمیع اهل عالم
بروح و ریحان معاشرت نمایند چه که معاشرت
سبب اتحاد و اتفاق بوده و هست و اتحاد و
اتفاق سبب نظم عالم و حیات امم است . طوبی
از برای نفوسی که بحبل شفقت و رأفت
متمسکند و از ضغینه و بغضاء فارغ و آزاد .
این مظلوم اهل عالم را وصیت می نماید
به بردباری و نیکوکاری . این دو سراجند از
برای ظلمت عالم و دو معلمند از برای دانائی
امم . طوبی لمن فاز و ویل للغافلین .

ص ۶

ششم شهر البهاء ۲۶ مارس
معرفت سلطان قدم حاصل نشود مگر بمعرفت
اسم اعظم . اوست مکلم طور که بر عرش ظهور
ساکن و مستوی است و اوست غیب مکنون و سر
مخزون . کتب قبل و بعد الهی بذکرش مزین و
بشایش ناطق . به نصب علم العلم فی العالم و
ارتفعت رایة التوحید بین الامم . لقاء الله
حاصل نشود مگر بقاء او . باو ظاهر شد آنچه
که ازل الازال مستور و پنهان بوده . انه ظهر
بالحق و نطق بكلمة انصعق بها من فی السموات
و الارض الا من شاء الله . ایمان بالله و عرفان
او تمام نشود مگر بتصدیق آنچه از او ظاهر
شده و همچنین عمل به آنچه امر فرموده و در
کتاب از قلم اعلی نازل گشته . منغمسین بحر
بیان باید در کلّ حین به او امر و نواهی الهی

ناظر باشند . او امرش حصن اعظم است از برای
حفظ عالم و صیانت امم ، نورا لمن اقرّ و اعترف
و نارا لمن ادبر و انکر .

ص ۷

هفتم شهر البهاء ۲۷ مارس

استقامت بر امر الله و حبه جلّ جلاله ...
حاصل نشود مگر بمعرفت کامل و معرفت کامل
حاصل نشود مگر به اقرار بکلمه مبارکه يفعل
مايشاء . هر نفسی باین کلمه علیا تمسک نمود
و از کوثر بیان مودع در آن آشامید او خود را
مستقیم مشاهده نماید بشأنیکه کتب عالم او
را از امّ الكتاب منع نکند . حبّذا هذا المقام
الاعلی و الرتبة العلیا و الغایة القصوی ...
در پستی مقام معرضین تفکر نما ، کلّ بکلمه
أنه هو محمود فی فعله و مطاع فی امره
ناطق اند معذلک اگر بقدر سمّ ابره مخالف نفس
و هوی ظاهر شود اعراض نمایند . بگو بر مقتضیات
حکمت بالغه الهیه احدی آگاه نه ، أنه لو
یحکم علی الارض حکم السماء لیس لاحد ان يعترض علیه .

ص ۸

هشتم شهر البهاء ۲۸ مارس

علم بمنزله جناح است از برای وجود و مرقا تست
از برای صعود ، تحصیلش بر کلّ لازم و لکن علمی
که اهل ارض از آن منتفع شوند نه علمی که بحرف
ابتداء شود و بحرف منتهی گردد . صاحبان علوم و
صنایع را حقّ عظیم است بر اهل عالم . یشهد بذلك
أمّ البیان فی المآب نعیمًا للسامعین . فی
الحقیقه کنز حقیقی از برای انسان علم اوست و
اوست علّت عزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت
و انبساط . كذلك نطق لسان العظمة فی هذا

ص ۹

نهم شهر البهاء ۲۹ مارس

در اصول و قوانین بابی در قصاص که سبب
صیانت و حفظ عباد است مذکور و لکن خوف از
آن ناس را در ظاهر از اعمال شنیعه نالایقه
منع می نماید . اما امری که در ظاهر و باطن
سبب حفظ و منع است خشیه الله بوده و هست .
اوست حارس حقیقی و حافظ معنوی . باید به
آنچه سبب ظهور این موهبت کبری است تمسک
جست و تشبث نمود .

ص ۱۰

دهم شهر البهاء ۳۰ مارس

براستی می گویم حفظ مبین و حصن متین
از برای عموم اهل عالم خشیه الله بوده .
آنست سبب اکبر از برای حفظ بشر و علت
کبری از برای صیانت وری . بلی در وجود آیتی
موجود و آن انسان را از آنچه شایسته و لایق
نیست منع می نماید و حراست می فرماید و
نام آنرا حیا گذارده اند و لکن این فقره مخصوص
است بمعدودی ، کلّ دارای این مقام نبوده و
نیستند .

ص ۱۱

یازدهم شهر البهاء ۳۱ مارس

قلم اعلی در این حین مظاهر قدرت و
مشارق اقتدار یعنی ملوک و سلاطین و رؤسا و
امرا و علما و عرفا را نصیحت می فرماید و
به دین و به تمسک به آن وصیت می نماید .
آنست سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان

من فی الامکان . سستی ارکان دین سبب قوت
جهال و جرأت و جسارت شده . براستی میگویم
آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار
افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است .
اسمعوا یا اولی الابصار ثم اعتبروا یا اولی
الانظار .

ص ۱۲

دوازدهم شهر البهاء ۱ آوریل

یا حزب الله از حقّ جلّ جلاله بطلبید
مظاهر سطوت و قوت را از شرّ نفس و هوی
حفظ فرماید و به انوار عدل و هدی منور دارد .
از حضرت محمد شاه مع علوّ مقام دو امر منکر
ظاهر : اول نفی سلطان ممالک فضل و عطا ،
حضرت نقطه اولی و ثانی قتل سیّد مدینه
تدبیر و انشاء . باری خطا و عطای ایشان عظیم
است . سلطانی که غرور اقتدار و اختیار او را
از عدل منع ننماید و نعمت و ثروت و عزّت و
صفوف و الوف او را از تجلیات نیر انصاف
محروم نسازد او در ملاً اعلی دارای مقام اعلی
و رتبه علیاست . بر کلّ اعانت و محبت آن
وجود مبارک لازم . طوبی لملک ملک زمام نفسه
و غلب غضبه و فضل العدل علی الظلم و الانصاف
علی الاعتساف .

ص ۱۳

سیزدهم شهر البهاء ۲ آوریل

عظیة کبری و نعمت عظمی در رتبه اولی
خرد بوده و هست . اوست حافظ وجود و معین
و ناصر او . خرد پیک رحمن است و مظهر اسم
عّلام . به او مقام انسان ظاهر و مشهود . اوست
دانا و معلّم اول در دبستان وجود و اوست

راهنما و دارای رتبهٔ علیا . از یمن تربیت او
عنصر خاک دارای گوهر پاک شد و از افلاک
گذشت . اوست خطیب اول در مدینهٔ عدل و در سال
نه جهان را به بشارت ظهور منور نمود . اوست
دانای یکتا که در اول دنیا بمرقاة معانی ارتقاء
جست و چون بارادهٔ رحمانی بر منبر بیان مستوی
بدو حرف نطق فرمود از اول بشارت وعد ظاهر
و از ثانی خوف وعید و از وعد و وعید بیم و امید
باهر و به این دو اساس نظم عالم محکم و برقرار
تعالی الحکیم ذوالفضل العظیم .

ص ۱۴

چهاردهم شهر البهاء ۳ آوریل

سراج عباد داد است . او را بیادهای مخالف
ظلم و اعتساف خاموش منمائید و مقصود از آن
ظهور اتحاد است بین عباد . در این کلمهٔ علیا
بحر حکمت الهی موج ، دفاتر عالم تفسیر آن
را کفایت ننماید . اگر عالم باین طراز مزین
گردد شمس کلمه " یوم یغنی الله کلاً من سعته "
از افق سماء دنیا طالع و مشرق مشاهده شود .
مقام این بیان را بشناسید چه که از علیا ثمرهٔ
شجرهٔ قلم اعلی است . نیکوست حال نفسی که
شنید و فائز شد . برستی میگویم آنچه از سماء
مشیت الهی نازل آن سبب نظم عالم و علّت
اتحاد و اتفاق اهل آنست . کذلک نطق لسان
المظلوم فی سجنه العظیم .

ص ۱۵

پانزدهم شهر البهاء ۴ آوریل

ای دانایان امم از بیگانگی چشم بردارید
و به یگانگی ناظر باشید و به اسبابی که سبب
راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسک

جوئید . این یک شبر عالم یک وطن و یک مقام
است . از افتخار که سبب اختلاف است بگذرید
و به آنچه علت اتفاق است توجه نمایند .
نزد اهل بها افتخار بعلم و عمل و اخلاق و دانش
است نه بوطن و مقام . ای اهل زمین قدر این کلمه
آسمانی را بدانید چه که بمنزله کشتی است از
برای دریای دانائی و بمنزله آفتابست از برای
جهان بینائی .

ص ۱۶

شانزدهم شهر البهاء ۵ آوریل

مظاهر اسماء و صفات را از بعد امر
می نمایم کلّ به آنچه در این ظهور اعظم ظاهر
شده تمسک نمایند و سبب اختلاف نشوند و
الی الاخر الذی لا آخر له به آفاق این کلمات
مشرقات که در این ورقه نازل شده ناظر باشند .
اختلاف سبب خونریزی است و علت انقلاب عباد
است . بشنوید ندای مظلوم را و از آن تجاوز
نمائید . اگر نفسی در آنچه از قلم اعلی در
این ظهور نازل شده تفکر نماید یقین مینماید
این مظلوم آنچه ذکر نموده مقصودش اثبات
مقام و شأنی از برای خود نبوده بل اراده
آنکه بکلمات عالیات نفوس را بافق اعلی
جذب نمائیم و مستعد کنیم از برای اصغای
آنچه که سبب تنزیه و تطهیر اهل عالم است
از نزاع و جدالی که بواسطه اختلاف مذاهب
ظاهر میشود . یشهد بذلک قلبی و قلمی و ظاهری

ص ۱۷

و باطنی . انشاء الله کلّ به خزانه های مکنونه
در خود توجه نمایند .

هفدهم شهر البهاء ۶ آوریل

خیمهٔ امر الهی عظیم است جمیع احزاب
عالم را فرا گرفته و خواهد گرفت . روز روز
شماست و هزار لوح گواه شما . بر نصرت امر
قیام نمائید و بجنود بیان به تسخیر افنده و
قلوب اهل عالم مشغول شوید . باید از شما
ظاهر شود آنچه که سبب آسایش و راحت
بیچارگان روزگار است . کمر همت را محکم
نمائید شاید بندگان از اسیری فارغ شوند و به
آزادی رسند . امروز نالهٔ عدل بلند و حنین
انصاف مرتفع . دود تیرهٔ ستم عالم و امم را احاطه
نموده . از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی به
امر آمر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و
آثارش در جمیع اشیای عالم ظاهر و هویدا .
اینست بشارت اعظم که از قلم مظلوم جاری
شده . بگوای دوستان ترس از برای چه و بیم از که .
گلپاره‌های عالم به اندک رطوبتی متلاشی شده

و می شوند . نفس اجتماع سبب تفریق نفوس
موهومه است . نزاع و جدال شأن درنده‌های
ارض ... لزال اختیار بگفتار حدائق وجود را
تصرف نمودند . بگوای دوستان حکمت را از
دست مدهید . نصائح قلم اعلی را بگوش هوش
بشنوید . عموم اهل عالم باید از ضرر دست و
زیان شما آسوده باشند .

هجدهم شهر البهاء ۷ آوریل

امروز هر آگاهی گواهی میدهد بر اینکه
بیاناتی که از قلم مظلوم نازل شده سبب اعظم

است از برای ارتفاع عالم و ارتقاء امم . بگو
ای قوم بقوت ملکوتی بر نصرت خود قیام نمائید
که شاید ارض از اصنام ظنون و اوهام که فی
الحقیقه سبب و علت خسارت و ذلت عباد
بیچاره‌اند پاک و طاهر گردد . این اصنام هائلند
و خلق را از علو و صعود مانع . امید آنکه ید
اقتدار مدد فرماید و ناس را از ذلت کبری
برهاند .

ص ۲۱

نوزدهم شهر البهاء ۸ آوریل

یا حزب الله بخود مشغول نباشید . در فکر اصلاح
عالم و تهذیب امم باشید . اصلاح عالم از اعمال
طیبه طاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده . ناصر امر
اعمالست و معینش اخلاق . یا اهل بهاء بتقوی
تمسک نمائید . هذا ما حکم به المظلوم و اختاره
المختار . ای دوستان سزاوار آنکه در این بهار
جانفزا از باران نisan یزدانی تازه و خرم شوید .
خورشید بزرگی پرتوافکننده و ابربخشش سایه
گسترده . با بهره کسی که خود را بی بهره نساخت
و دوست را در این جامه بشناخت . بگو اهریمنان
در کمینگاهان ایستاده‌اند . آگاه باشید و به
روشنائی نام بینا از تیرگیها خود را آزاد نمائید .
عالم بین باشید نه خودبین . اهریمنان نفوسی
هستند که حائل و مانعند ما بین عباد و ارتفاع
و ارتقاء مقاماتشان .

ص ۲۲

اول شهر الجلال ۹ آوریل

قلم اعلی در هر یک از آیات ابواب محبت و اتحاد
باز نموده قلنا و قولنا الحق : عاشروا مع
الادیان کلها بالروح و الریحان . از این بیان

آنچه سبب اجتناب و علّت اختلاف و تفریق بود از میان برخاست و در ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس نازل شده آنچه که باب اعظم است از برای تربیت اهل عالم . آنچه از لسان و قلم ملل اولی از قبل ظاهر ، فی الحقیقه سلطان آن در این ظهور اعظم از سماء مشیت مالک قدم نازل . از قبل فرموده اند : حبّ الوطن من الایمان . و لسان عظمت در یوم ظهور فرموده : لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم . به این کلمات عالیات طیور افنده را پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محو نمود . این مظلوم حزب الله را از فساد و نزاع منع فرمود و به اعمال طیبه و اخلاق مرضیه روحانیّه دعوت نمود .

ص ۲۳

دوم شهر الجلال ۱۰ آوریل
الحمد لله حقّ جلّ جلاله بمفتاح قلم اعلی ابواب افنده و قلوب را گشوده و هر آیه از آیات منزله بایست مبین از برای ظهور اخلاق روحانیّه و اعمال مقدّسه . این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدینه ای نبوده و نیست ، باید اهل عالم طراً به آنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسک نمایند تا به آزادی حقیقی فائز شوند . گیتی به انوار نیر ظهور منور ، چه که در سنه ستین حضرت مبشّر روح ما سوا فداه بروح جدید بشارت داد و در سنه ثمانین عالم بنور جدید و روح بدیع فائز گشت . حال اکثر اهل بلاد مستعدّند از برای اصغاء کلمه علیا که بعث و حشر کلّ به آن منوط و معلق است .

ص ۲۴

سوم شهر الجلال ۱۱ آوریل

دین الله و مذهب الله محض اتحاد و اتفاق
اهل عالم از سماء مشیت مالک قدم نازل گشته
و ظاهر شده، آنرا علت اختلاف و نفاق مکنید.
سبب اعظم و علت کبری از برای ظهور و اشراق
نیر اتحاد دین الهی و شریعه ربانی بوده و نمو
عالم و تربیت امم و اطمینان عباد و راحت من
فی البلاد از اصول و احکام الهی . اوست سبب
اعظم از برای این عطیه کبری . کأس زندگانی
بخشد و حیات باقیه عطا فرماید و نعمت سرمدیه
مبذول دارد .

ص ۲۵

چهارم شهر الجلال ۱۲ آوریل

اگر نفسی در کتب منزله از سماء احدیه

بدیده بصیرت مشاهده نماید و تفکر کند ادراک
می نماید که مقصود آنست جمیع نفوس نفس
واحد مشاهده شوند تا در جمیع قلوب نقش
خاتم الملك لله منطبع شود و شمس عنایت و
اشراقات انجم فضل و رحمت جمیع را احاطه
نماید . حق جل جلاله از برای خود چیزی اخذ
نموده . نه از اطاعت عالم به او نفعی راجع و
نه از ترک آن نقصی وارد . در هر آن طیر ملکوت
بیان به این کلمه ناطق : جمیع را از برای تو
خواستم و تو را از برای خود . اگر علمای عصر
بگذارند و من علی الارض رائحه محبت و اتحاد
را بیابند، در آن حین نفوس عارفه بر حریت
حقیقی آگاه شوند، راحت اندر راحت مشاهده
نمایند، آسایش اندر آسایش . اگر ارض بانوار
آفتاب این مقام منور شود اذا یصدق ان یقال
لا تری فیها عوجاً و لا امتاً .

ص ۲۶

پنجم شهر الجلال ۱۳ آوریل

از جمله اموری که سبب اتحاد و اتفاق می‌گردد و جمیع عالم یک وطن مشاهده می‌شود آنست که السن مختلفه بیک لسان منتهی گردد و همچنین خطوط عالم به یک خط . باید جمیع ملل نفوسی معین نمایند از اهل ادراک و کمال تا مجتمع شوند و به مشاورت یکدیگر یک لسان اختیار کنند چه از السن مختلفه موجوده و چه لسان جدید تازه اختراع نمایند و در جمیع مدارس عالم اطفال را به آن تعلیم دهند ...
عنقریب جمیع اهل عالم بیک لسان و یک خط مزین . در این صورت هر نفسی بهر بلدی توجه نماید مثل آنست که در بیت خود وارد شده این امور لازم و واجب هر ذی بصر و سمعی باید جهد نماید تا اسباب آنچه ذکر شد از عالم الفاظ و اقوال بعرضه شهود و ظهور آید .

ص ۲۷

ششم شهر الجلال ۱۴ آوریل

آسمان سیاست به نیر این کلمه مبارکه که از مشرق اراده اشراق نموده منیر و روشن است : ینبغی لكلّ آمران یزن نفسه فی کلّ یوم بمیزان القسط و العدل ثم یحکم بین الناس و یأمرهم بما یهدیهم الی صراط الحکمة و العقل .
انتهی .

اینست اسّ سیاست و اصل آن . حکیم آگاه از این کلمه استخراج می‌نماید آنچه سبب راحت و امنیت و حفظ نفوس و دماء و امثال آنست . اگر صاحبان افنده از دریای معانی که در این الفاظ مستور است بیاشامند و آگاه گردند کلّ شهادت میدهند بر علوّ بیان و سموّ آن .

هفتم شهر الجلال ۱۵ آوریل

قل انّ البیان جوهر یطلب التّفوذ والاعتدال .
 اما التّفوذ معلّق باللّطافة و اللّطافة منوطة بالقلوب
 الفارغة الصّافیة و اما الاعتدال امتزاجه بالحکمة
 الّتی نزلناها فی الزّبر والالواح . یا اسمی بیان
 نفوذ می طلبد . چه اگر نافذ نباشد مؤثر نخواهد بود
 و نفوذ آن معلّق بانفاس طیّبه و قلوب صافیه بوده و
 همچنین اعتدال می طلبد . چه اگر اعتدال نباشد
 سامع متحمّل نخواهد شد و در اوّل بر اعراض قیام نماید
 و اعتدال امتزاج بیانست بحکمت هایبی که در زبر و
 الواح نازل شده و چون جوهر دارای این دوشیء
 شد اوست جوهر فاعل که علّت و سبب کلیّه است
 از برای تقلیب وجود و اینست مقام نصرت کلیّه
 و غلبه الهیّه . هر نفسی بآن فائز شد او قادر بر
 تبلیغ امر الله و غالب بر افئده و عقول عباد
 خواهد بود .

هشتم شهر الجلال ۱۶ آوریل

ای اهل عالم شما را وصیّت می نمایم بآنچه
 سبب ارتفاع مقامات شماست . بتقوی الله
 تمسک نمائید و بذیل معروف تشبّث کنید .
 براستی می گویم لسان از برای ذکر خیر است .
 او را بگفتار زشت میالائید عفا الله عمّا سلف
 از بعد باید کلّ بما ینبغی تکلم نمایند . از
 لعن و طعن و ما یتکدّر به الانسان اجتناب
 نمایند ... امروز روزیست بزرگ و مبارک . آنچه
 در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و می شود .
 مقام انسان بزرگ است اگر بحقّ و راستی تمسک
 نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد . انسان حقیقی

بمثابه آسمان لدى الرَّحمن مشهود . شمس و قمر
سمع و بصر و انجم او اخلاق منیره مضيئه .
مقامش اعلى المقام و آثارش مرّبي امکان .

ص ۳۰

نهم شهر الجلال ۱۷ آوريل

براستى مى گويم تقوى سردار اعظم است
از براى نصرت امر الهى و جنودى كه لايق اين
سردار است اخلاق و اعمال طيّبه طاهره مرضيه
بوده و هست . بگو اى عباد اسباب نظم را سبب
پريشانى منمايد و علت اتحاد را علت اختلاف
مسازيد . اميد آنكه اهل بها بكلمه مباركه " قل
كلّ من عند الله " ناظر باشند و اين كلمه عليا
بمثابه آيست از براى اطفاء نار ضغينه و بغضاء
كه در قلوب و صدور مكنون و مخزون است .
احزاب مختلفه از اين كلمه واحده بنور اتحاد
حقيقى فائز مى شوند .

ص ۳۱

دهم شهر الجلال ۱۸ آوريل

امروز روزيست كه از ذكرش نفس ساعت
مضطرب مشاهده شد و جميع كتب الهى از قبل
و بعد بر عظمتش گواهى داده اند . امروز كتاب
باعلى البيان شهادت داده و ميدهد و ميزان
باعلى التّناء ندا مى نمايد . امروز روزيست
كه صراط بكلمه انا السّبيلى المستقيم ناطقت
و طور بيان قداى مالک الظهور گوياست . چون
اهل ارض از سكر هواهاى نفسانيه مدهوشند از
آيت كبرى و غايت قصوى و فيوضات لايتناهيّه
الهيّه محروم و ممنوع مشاهده مى شوند . بايد
اهل الله مدارا نمايند و بقدر و مقام هر نفسى
كلمه القا كنند كه شايد بشعور آيند و بافق

مقدّس از آفاق متوجّه شوند .

ص ۳۲

یازدهم شهر الجلال ۱۹ آوریل

یا امتی و ورقتی ... در فضل حقّ جلّ جلاله
ملاحظه نما چه بسیار از ملوک و ملکه‌های عالم
بعد از طلب و آمال و انتظار از مقصود عالمیان
محروم ماندند و تو بآن فائز شدی . انشاء الله
فائز شوی بعملی که عرفش بدوام اسماء حقّ
جلّ جلاله باقی و پاینده ماند . لعمر الله بکلمه
یا امتی معادله نمی نماید آنچه در ارض مشهود
است . زود است چشمهای عالم بمشاهده آنچه
از قلم اعلی نازل شده روشن و منیر گردد ...
قدر این مقام را بدان و بایست بر خدمت امر
بشأنی که شبها و اشارات مریبین ترا از
قیام باز ندارد .

ص ۳۳

دوازدهم شهر الجلال ۲۰ آوریل

انسان بمثابه شجر است . اگر باثمار مزین گشت
لایق مدح و ثنا بوده و هست و الا شجر بی ثمر قابل
نار است . اثمار سدره انسانی بسیار لطیف و
پسندیده و محبوب . اخلاق مرضیه و اعمال حسنه و
کلمه طیبه از اثمار این شجره محسوب . ربیع
اشجار ظاهره در هر سنه ظاهر و مشهود و لکن
ربیع اشجار انسانیّه ایام ظهور حقّ جلّ جلاله
بوده . اگر در این ربیع الهی سدرهای وجود
باثمار مذکوره مزین شوند البتّه انوار آفتاب عدل
من علی الارض را احاطه نماید و کلّ خود را فارغ
و مستریح در ظلّ حضرت مقصود مشاهده کنند .
آب این اشجار کوثر بیان محبوب امکان است .
در یک آن غرس می شود و در آن دیگر از امطار

رحمت رحمانی فرعش در سماء مشاهده می‌گردد .
شجرهٔ یابسه قابل ذکر نبوده و نیست . طوبی از
برای مقبلی که بطراز همت مزین شد و بر خدمت

ص ۳۴

امر قیام نمود . او به مقصود فائز و به آنچه از
برای او خلق شده عارف .

ص ۳۵

سیزدهم شهر الجلال ۲۱ آوریل
ای بلبلان الهی از خارستان ذلت بگلستان
معنوی بشتابید و ای یاران ترابی قصد آشیان روحانی
فرمائید . مژده بنجان دهید که جانان تاج ظهور بر سر
نهاده و ابوابهای گلزار قدم را گشوده . چشم‌ها را
بشارت دهید که وقت مشاهده آمد و گوشها را مژده دهید
که هنگام استماع آمد . دوستان بوستان شوق را خبر
دهید که یار بر سر بازار آمد و هدهدان سبا را آگه
کنید که نگار اذن بار داده . ای عاشقان روی جانان
غم فراق را بسرور وصال تبدیل نمائید و سم هجران
را بشهد لقا بیامیزید . اگر چه تا حال عاشقان از پی
معشوق دوان بودند و حیبیان از پی محبوب روان ، در
این ایام فضل سبجانی از غمام رحمانی چنان احاطه
فرموده که معشوق طلب عشاق می‌نماید و محبوب
جویای احباب گشته .

ص ۳۶

چهاردهم شهر الجلال ۲۲ آوریل
جمع علما به این کلمه ناطق بودند و مکرر
در زمان طفولیت نفس حق اصغا نموده میگفتند :
آیا آن کلمهٔ قائم چه کلمه‌ایست که نقبا از آن
فرار اختیار می‌نمایند ؟ بگو آن کلمه حال
ظاهر و شما قبل از استماع فرار نموده‌اید و

ملفت نیستید و آن کلمه مبارکه مکنونه مخزونه
مصونه اینست : هو در قمیص انا ظاهر ، و مکنون
بانا المشهود ناطق . اینست آن کلمه ای که فرائص
مشرکین از آن مرتعد شده . سبحان الله در جمیع
کتب قبل عظمت این یوم و عظمت ظهور و عظمت
آیات و عظمت کلمه و عظمت استقامت و عظمت
شان و مقام ذکر شده . معذک خلق از او غافل
و محتجب . انبیاء لقای این یوم را آمل بودند .
داوود میفرماید : " من یقودنی الی المدینة
المحصنة " مدینه محصنه عکاست و حصنش
بسیار محکم و مظلوم در آن مسجون و همچنین

ص ۳۷

در فرقان میفرماید : " ان اخرج القوم من
الظلمات الی النور و بشرهم بايام الله . "
در اکثری از صحف و کتب الهی ذکر این یوم به
کمال تصریح مذکور و مسطور .

ص ۳۸

پانزدهم شهر الجلال ۲۳ آوریل
سبب اعظم آفرینش عرفان الله بوده و هر
نفسی الیوم از عرف قمیص رحمانی بوطن اصلی
که مقام معرفت مطلع او امر الهیه و مشرق وحی
ربانیه است فائز شد او بکلّ خیر فائز بوده و
خواهد بود . و بعد از ورود این مقام اعلی دو امر
از برای هر نفسی لازم و واجبست : یکی استقامت
بر امر الله ، بشأنی که اگر جمیع ناس بخواهند
او را از مصدر امر منع نمایند قادر نباشند . و
امر دیگر اتباع او امر الهیه است که از معین
قلم مشیت ربانیه جاری شده . چه که معرفت حقّ
تمام و کامل نمی شود مگر بمتابعت آنچه امر
فرموده و در کتاب الهی نازل شده . در سنه قبل

کتاب اقدس از سماء عطاء مالک اسماء نازل .
آنچه در او نازل شده انشاء الله بعمل به آن موفق شوید .

ص ۳۹

شانزدهم شهر الجلال ۲۴ آوریل

عالم در هر حین باعلی التداء ندا می نماید
و می گوید : من فانیم و ظهورات و الوان من
فانی . از اختلافات و تغییرات مُحدثه در من پند
گیرید و متنبه شوید . معذک بصر موجود نه تا
ملاحظه کند و سمع مشهود نه تا بشنود . سمع
حقیقی امروز ندا می نماید و می گوید هنیئا
لی ، امروز روز من است چه که نداء الله مرتفع
است و کینونت بصر می گوید مرینا لی روز روز
من است چه که جمال قدم از افق اعلی مشرق و
لائح . باید اهل بها از مالک اسما در کلّ احیان
سائل و آمل شوند که شاید اهل انشاء از فیوضات
ایامش محروم نمانند .

ص ۴۰

هفدهم شهر الجلال ۲۵ آوریل

امریکه لم یزل و لایزال مقصود نبیین و
غایة رجای مرسلین بوده باراده مطلقه و مشیت
نافذه ظاهر شده . اوست موعودی که جمیع کتب
الهی باو بشارت داده ، معذک اهل ارض از او
غافل و محجوب مشاهده می شوند . بگوای
اولیای حقّ جهد نمائید شاید بعرفانش فائز
گردید و بما ینبغی عامل . اینست امری که اگر
یک قطره در سیلش کم شود صد هزار بحر مکافات
آنها مشاهده نماید یعنی مالک شود . بگوای
دوستان این شأن عظیم را از دست مدهید و از این
مقام بلند غافل مشوید . عباد عالم بتصور موهوم
چه مقدار جانها انفاق نموده و می نمایند و شما

الحمد لله بمقصود فائزید و بموعود رسیده اید .
باعانت حقّ جلّ جلاله این مقام را حفظ نمائید و
بآنچه سبب و علت ارتفاع امر است تمسک جوئید .

ص ۴۱

هجدهم شهر الجلال ۲۶ آوریل
امروز روزیست که بحر رحمت ظاهر است
و آفتاب عنایت مشرق و سحاب جود مرتفع .
باید نفوس پژمرده را بنسائم محبت و مودت
و میاه مرحمت تازه و خرم نمود . احبای الهی
در هر مجمع و محفلی که جمع شوند باید بقسمی
خضوع و خشوع از هر یک در تسبیح و تقدیس الهی
ظاهر شود که ذرات تراب آن محلّ شهادت دهند
بخلوص آن جمع و جذبۀ بیانات روحانیّه آن
انفس زکیّه ذرات آن تراب را اخذ نماید نه
آنکه تراب بلسان حال ذکر نماید انا افضل
منکم چه که در حمل مشقّات فلاحین صابرم و بکلّ
ذی روح اعطای فیض فیاض که در من ودیعه
گذارده نموده و می نمایم . مع همه این مقامات
عالیه و ظهورات لاتحصی که جمیع مایحتاج
وجود از من ظاهر است باحدی فخر ننموده و
نمی نمایم و بکمال خضوع در زیر قدم کلّ ساکنم ...

ص ۴۲

نوزدهم شهر الجلال ۲۷ آوریل
باید کلّ با یکدیگر برفق و مدارا و محبت
سلوک نمایند و اگر نفسی از ادراک بعضی مراتب
عاجز باشد یا نرسیده باشد باید بکمال لطف و
شفقت با او تکلم نمایند و او را متذکر کنند من
دون آنکه در خود فضلی و علوی مشاهده نمایند .
اصل الیوم اخذ از بحر فیوضاتست . دیگر نباید
نظر به کوچک و بزرگی ظروف باشد . یکی کفی

اخذ نموده و دیگری کأسی و همچنین دیگری کوبی و دیگری قدری . امروز نظر کلّ باید باموری باشد که سبب انتشار امر الله گردد . حقّ شاهد و گواه است که ضرّی از برای این امر الیوم اعظم از فساد و نزاع و جدال و کدورت و برودت ما بین احباب نبوده و نیست ... از حقّ جلّ جلاله بخواهید که بلذت اعمال در سیل او و خضوع و خشوع در حبّ او مرزوق شوید . از خود بگذرید و در سایرین نگرید . منتهای جهد را در تربیت ناس مبدول دارید ...

ص ۴۳

اول شهر الجمال ۲۸ آوریل

جميع احزاب مختلفه ارض منتظر و چون آفتاب حقیقت از افق عالم طالع ، کلّ معرض الآ من شاء الله . اگر الیوم مقامات نفوس مؤمنه ذکر شود بیم آنست از فرط سرور بعضی هلاک شوند . نقطه بیان میفرماید : نطفه یک ساله یوم ظهور او اقوی است از کلّ من فی البیان . و همچنین میفرماید : وقد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لایشار باشارتی ولا بمانزل فی البیان . اگر نفسی در بحور مستوره در این کلمه علیا تفکر نماید فی الجملة بر مقام این امر اعظم اقدس اعلى آگاه شود . مقام ظهور که معلوم شد ، مقام طائفین معلوم و واضح است . لعمر الله نفسی که از نفسی در این امر برآید ، معادله نمی نماید باو کنوز ارض . طوبی لمن فاز و ویل للغافلین .

ص ۴۴

دوم شهر الجمال ۲۹ آوریل

فی الحقیقه امروز روز مشاهده و اصغاست . هم ندای الهی مرتفع است و هم انوار وجه از افق ظهور مشرق و لائح . باید جمیع آنچه شنیده شد

محو نمود و بعدل و انصاف در آیات و بیّنات و
ظهورات ناظر شد . امروز عظیم است چه که در
جمع کتب بیوم الله معروف . جمع انبیاء و
اصفیاء طالب لقای این یوم بدیع بوده اند و
همچنین احزاب مختلفه ارض و چون آفتاب ظهور
از سماء مشیت الهی اشراق نمود کلّ منصعق و
مدهوش مشاهده گشتند الا من شاء الله . یا ایها
الذاکر حجاب اکبر بشر را از مشاهده منع نمود و
از شنیدن ندا باز داشت . انشاء الله آفاق بنور
اتفاق منور شود و در جبین جمع من علی الارض
نقش خاتم الملک لله منطبع گردد ...

ص ۴۵

سوم شهر الجمال ۳۰ آوریل

میقات امم منقضی شد و وعده های الهی که در
کتب مقدسه مذکور است جمع ظاهر گشت و
شریعة الله از صهیون جاری و اراضی و جبال
اورشلم بتجلیات انوار ربّ مزین . طوبی لمن
تفکر فیما نزل فی کتب الله المهیمن القیوم . ای
دوستان الهی تفکر نمائید و باذان واعیه اصغای
کلمة الله کنید تا از فضل و رحمت او از زلال استقامت
بیاشامید و بر امر الله مثل جبل راسخ و ثابت باشید .
در کتاب اشعیا میفرماید : " ادخل الی الصخرة و
اختبئ فی التراب من امام هیبة الربّ و من بهاء
عظمته . " اگر نفسی در همین آیه تفکر نماید بر
عظمت امر و جلالت قدر یوم الله مطلع می شود . و
در آخر آیه مذکور می فرماید : " و یسمو الربّ وحده
فی ذلک الیوم " . امروز روزی است که ذکرش در کلّ
کتب از قلم امر ثبت گشته ...

ص ۴۶

چهارم شهر الجمال ۱ می

چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات
مسدود شد ، لهذا باقتضای رحمت واسعه " سبقت
رحمته کلّ شیء و وسعت رحمتی کلّ شیء "
جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی
بهیچکلی عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا
حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و ساذج قدمیه و
این مرایای قدسیّه و مطالع هوپّه بتمامهم از آن
شمس وجود و جوهر مقصود حکایت می نمایند .
مثلا علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت
او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان
از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او . و ایشانند
مخازن علوم ربّانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر
فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی ...

ص ۴۷

پنجم شهر الجمال ۲ می
ای بلبلان فانی در گلزار باقی گللی شکفته که همه
گلها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بی مقدار .
پس از جان بخروشید و از دل بسروشید و از روان
بنوشید و از تن بکوشید که شاید ببوستان وصال
در آئید و از گل بی مثال ببوئید و از لقای بی زوال حصّه
برید و از این نسیم خوش صبای معنوی غافل نشوید و
از این رائحه قدس روحانی بی نصیب نمانید . این
پند بندها بگسلد و سلسله جنون عشق را بجنبناند ،
دلها را بدلدار رساند و جانها را بجانان سپارد ،
قفس بشکند و چون طیر روحی قصد آشیان قدس کند .
چه شبها که رفت و چه روزها که درگذشت و چه وقتها
که باخر رسید و چه ساعتها که بانتهای آمده و جز
باشتغال دنیای فانی نفّسی برنیامد . سعی نمائید
تا این چند نفّسی که باقی مانده باطل نشود ...

ص ۴۸

مظلومیّت انبیاء و اصفیاء و اولیای الهی را
استماع نمودی ، تفکر نما که سبب چه بود و علت
چه . در هیچ عهد و عصری انبیاء از شماتت اعداء و
ظلم اشقیاء و اعراض علماء که در لباس زهد و تقوی
ظاهر بودند آسودگی نیافتند . در لیالی و ایام به
بلا یائی مبتلا بودند که جز علم حقّ جلّ جلاله
احصا ننموده و نخواهد نمود . حال در این مظلوم
ملاحظه کن . مع آنکه بآیات بیّنات ظاهر شده و
آنچه در ارض واقع گشته از قبل بکمال تصریح خبر
داده و مع آنکه از اهل علم نبوده و بمدارس نرفته
و مباحث ندیده ، فنون و علوم ربّانیّه بمثابه غیث
هاطل ما بین عباد نازل و جاری شده ، چگونه بر
اعراض و اعتراض قیام نمودند . اکثر ایام در دست
اعداء مبتلا و در آخر بظلم مبین در این سجن عظیم ساکن .

حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک
مدركات ملیک عزّی بی مثالی را سزاست که لم یزل
مقدّس از ذکر دون خود بوده و لایزال متعالی از
وصف ما سوی خواهد بود ... موجی از طمطام رحمت
بی زوالش جمیع ممکنات را بطراز عزّ هستی مزین
نموده و نفعه ای از نفعات رضوان بی مثالش تمام
موجودات را بخلعت عزّ قدسی مکرم داشته و
برشحه مطفحه از قمقام بحر مشیّت سلطان احدیّتش
خلق لانهایه بما لانهایه را از عدم محض بعرضه
وجود آورده . لم یزل بدایع جودش را تعطیل اخذ
نموده و لایزال ظهورات فیض فضلش را وقوف
ندیده . از اوّل لا اوّل خلق فرموده والی آخر لا آخر
خلق خواهد فرمود و در هر دوری از ادوار و کوری
از اکوار از تجلیات ظهورات فطرتهای بدیع خود

خلق را جدید فرموده تا جمیع آنچه در سماوات و
ارضینند ، چه از آیات عزّ آفاقیّه و چه از ظهورات
قدس انفسیّه از باده رحمت خمخانه عزّ احدیتش

ص ۵۰

محروم نمانند و از رشحات فیوضات سبحان
مکرمتمش مأیوس نگردند ...

ص ۵۱

هشتم شهر الجمال ۵ می

چقدر متحیر است این ذره لا شیء از تعمق
در غمرات لجه قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز
است از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع
تو . اگر بگویم بصر در آئی ، بصر خود را نبیند چگونه
تورا بیند . و اگر گویم بقلب ادراک شوی ، قلب
عارف بمقامات تجلی در خود نشده چگونه تورا عارف
شود . اگر گویم معروفی ، تو مقدّس از عرفان
موجودات بوده ، و اگر بگویم غیر معروفی ، تو
مشهورتر از آنی که مستور و غیر معروف مانی . اگر
چه لم یزل ابواب فضل و وصل و لقاییت بر وجه
ممکنات مفتوح و تجلیات انوار جمال بی مثال
بر اعراش وجود از مشهود و مفقود مستوی ، مع ظهور
این فضل اعظم و عنایت اتم اقوم ، شهادت میدهم
که ساحت جلال قدست از عرفان غیر مقدّس بوده
و بساط اجلال انست از ادراک ما سوی منزّه خواهد بود .

ص ۵۲

نهم شهر الجمال ۶ می

مقصود از آفرینش عرفان حقّ و لقای آن بوده
و خواهد بود چنانچه در جمیع کتب الهیّه و صحف
متقنه ربّانیّه من غیر حجاب این مطلب احلی و
مقصود اعلی مذکور و واضح است . و هر نفسی که به آن

صبح هدایت و فجر احدیت فائز شد بمقام قرب و وصل که اصل جنّت و اعلی الجنان است فائز گردید و بمقام قاب قوسین که ورای سدره منتهی است وارد شد و الا در امکانه بعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود اگر چه در ظاهر بر آکراس رفیعه و اعراش منیعه جالس باشد . بلی آن سماء حقیقت قادر و مقتدر است که جمیع ناس را از شمال بعد و هوی بیمین قرب و لقا رساند ، لو شاء الله لیكون الناس امة واحدة . و لکن مقصود صعود انفس طیبه و جواهر مجرّده است که بفطرت اصلیه ، خود بشاطی بحر اعظم وارد شوند تا طالبان جمال ذوالجلال از عاکفان امکانه ضلال و اضلال از یکدیگر مفصول و ممتاز شوند ...

ص ۵۳

دهم شهر الجمال ۷ می

... و ما سمعت فی خلیل الرحمن انه حق لا ریب فیہ . مأمور شدند بذبح اسمعیل تا آنکه ظاهر شود استقامت و انقطاع او در امر الله بین ما سواه . و مقصود از ذبح او هم فدائی بود از برای عصیان و خطاهای من علی الارض ، چنانچه عیسی ابن مریم هم این مقام را از حقّ جلّ و عزّ خواستند و همچنین رسول الله حسین را فدا نمودند . احدی اطلاع بر عنایات خفیّه حقّ و رحمت محیطه او نداشته و ندارد . نظر بعصیان اهل عالم و خطاهای واقعه در آن و مصیبات وارده بر اصفیاء و اولیاء ، جمیع مستحقّ هلاکت بوده و هستند و لکن الطاف مکنونه الهیه بسببی از اسباب ظاهره و باطنه حفظ فرموده و می فرماید . تفکر لتعرف و کن من الثابتین .

ص ۵۴

یازدهم شهر الجمال ۸ می

خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود : نخستین رهنیدن مردمان از تیرگی نادانی و رهنمائی بروشنائی دانائی . دوم آسایش ایشان و شناختن و دانستن راههای آن . پیمبران چون پزشکانند که به پرورش گیتی و کسان آن پرداخته اند تا بدرمان یگانگی بیماری بیگانگی را چاره نمایند . در کردار و رفتار پزشک جای گفتار نه ، زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ بینش مردمان زمین بفراز آسمان دانش او نرسد . پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نبینند جای گفتار نه ، چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار و همچنین پیمبران یزدان هرگاه که جهان را بخورشید تابان دانش درخشان نمودند ، بهر چه سزاوار آن روز بود مردم را بسوی خداوند یکتا خواندند و آنها را از تیرگی نادانی بروشنائی دانائی راه نمودند .

ص ۵۵

دوازدهم شهر الجمال ۹ می

یا معشر العلماء اتقوا الله ثم انصفوا فی امر
هذا الامم الذی شهدت له کتب الله المهیمن القیوم ...
بترسید از خداوند یکتا . این مظلوم با شما و امثال
شما معاشر نبوده و کتب شما را ندیده و در مجلس
تدریس وارد نشده . شهادت میدهد به آنچه گفته
شد کلاه او و زلف او و لباس او . آخر انصاف کجا
رفته ، هیکل عدل در چه مکان آرمیده ، چشم بگشائید
و بدیده بصیرت نظر نمائید و تفکر کنید شاید از انوار
آفتاب بیان محروم نمائید و از امواج بحر عرفان
ممنوع نشوید . بعضی از امرا و آحاد ناس اعتراض
نموده اند که این مظلوم از علما و سادات نبوده . بگو
ای اهل انصاف اگر فی الجمله تفکر نمائید صد هزار
بار این مقام را اعظم شمیرید و اکبر دانید . قد اظهر

اللَّهُ امره من بيت ماكان فيه ما عند العلماء
والفقهاء والعرفاء والادباء . نسمة الله او را بيدار

ص ۵۶

نمود و به ندا امر فرمود . فلما انتبه قام و نادى
الكلّ الى الله ربّ العالمين ...

ص ۵۷

سيزدهم شهر الجمال ۱۰ مى
ای بی خبران سراز نوم غفلت بردارید و انوارش
که عالم را احاطه نموده مشاهده کنید ...
ای صاحبان بغضاء قسم بآفتاب فلک بقاء که
اگر امر بدست این عبد بود هرگز خود را معروف
نمی نمودم چه که اسم مذکورم ننگ دارد از ذکر این
السن غیر طاهره کاذبه . و در هر حین که ساکن شده و
صمت اختیار نمودم ، روح القدس از یمنیم ناطق
شده و روح الاعظم قدّام وجهم و روح الامین فوق
رأسم و روح البهاء در صدرم ندا فرموده و حال اگر
بسمع لطیف استماع شود از جمیع اعضاء و احشاء
و عروق و اظفار نداء الله را استماع نمائید حتّی از
شعراتم می شنوید بآنه لا اله الا هو و انّ هذا الجمال
لبهائه لمن فی السّموات و الارضین ...

ص ۵۸

چهاردهم شهر الجمال ۱۱ مى
یا ارض الطّاء یاد آر هنگامی را که مقرّ عرش
بودی و انوارش از در و دیوارت هویدا . چه مقدار
از نفوس مقدّسه مطمئنّه که بحبّیت جان دادند و
روان ایثار نمودند . طوبی از برای تو و از برای
نفوسی که در تو ساکنند . هر صاحب شمی عرف
مقصود را از تو می یابد . در تو پدید آمد آنچه مستور
بود و از تو ظاهر شد آنچه پوشیده و پنهان . کدام

عاشق صادق را ذکر نمایم که در توجان داد و در خاکت
پنهان شد . نفحات قمیص الهی از تو قطع نشده و
نخواهد شد . ما ذکر می نمائیم ترا و مظلومان و
مظلوماتی که در تو مستورند ... ای ارض طاء حال
هم از فضل الهی محلّ و مقرّ دوستان حقّی . طوبی
لهم و للذین هاجروا الیک فی سبیل الله مالک
هذا الیوم البدیع . طوبی از برای نفوسی که بذکر
و ثنای حقّ ناطقند و بخدمت امر مشغول . ایشانند
آن نفوسی که در کتب قبل مذکورند .

ص ۵۹

پانزدهم شهر الجمال ۱۲ می
عالم منقلب است و انقلاب او یوما فیوما در
تزیاید و وجه آن بر غفلت و لا مذهبی متوجّه و این
فقره شدّت خواهد نمود و زیاد خواهد شد بشأنی که
ذکر آن حال مقتضی نه و مدّتی بر این نهج ایام
میروید و اذا تمّ المیقات یظهر بغتة ما یرتعد به
فرائص العالم . اذا ترتفع الاعلام و تغرد العنادل علی الافنان ...

ص ۶۰

شانزدهم شهر الجمال ۱۳ می
یا ثمرتی و یا ورقتی علیک بهائی و رحمتی
محزون مباش از آنچه وارد شده . اگر در دفتر عالم
نظر نمائی مشاهده کنی آنچه را که همّ و غم را رفع
نماید . یا ثمرتی دو امر از امر حقیقی ظاهر و این در
مقامات قضا و قدر است ، اطاعتش لازم و تسلیم
واجب : اجلیست محتوم و همچنین اجلیست بقول
خلق معلّق . اما اوّل باید بآن تسلیم نمود چه که
حتم است و لکن حقّ قادر بر تغییر و تبدیل آن بوده
و هست و لکن ضرّش اعظم است از قبل ، لذا تفویض
و توکّل محبوب . و اما اجل معلّق بمسئلت و دعا
رفع شده و می شود . انشاء الله آن ثمره و من معها

هفدهم شهر الجمال ۱۴ می

معلوم آن جناب بوده که کلّ اسماء و صفات و
جميع اشياء از آنچه ظاهر و مشهود است و از آنچه
باطن و غير مشهود بعد از كشف حجبات عن وجهها
لن يبقی منها الا آية الله التي اودعها فيها وهي
باقية الى ما شاء الله ربك ورب السموات والارضين
تا چه رسد بمؤمن که مقصود از آفرينش ، وجود و حیات
او بوده و چنانچه اسم ايمان از اول لا اول و الى آخر
لا آخر خواهد بود و همچنين مؤمن باقی و حیّ بوده
و خواهد بود و لم یزل ولا یزال طائف حول مشیت الله
بوده و اوست باقی بقاء الله و دائم بدوام او و ظاهر
بظهور او و باطن بامر او . و این مشهود است که اعلی
افق بقا مقرر مؤمنین بالله و آیات او بوده ، ابدافنا
به آن مقعد قدس راه نجوید ...

هجدهم شهر الجمال ۱۵ می

باسم حجبات غلیظه را بر درید و اصنام تقلید
را بقوت توحید بشکنید و بفضای رضوان قدس
رحمن وارد شوید . نفس را از آرایش ما سوی الله
مطهر نمائید و در موطن امر کبری و مقرر عصمت عظمی
آسایش کنید . بحجاب نفس ، خود را محتجب
مسازید ، چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال
صنعم مشهود آید . پس در این صورت هر نفسی
بنفسه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود ،
چه اگر قابل این مقام نباشد تکلیف از او ساقط ، و
در محضر حشر اکبر بین یدی الله اگر از نفسی سؤال
شود که چرا بجمال مؤمن نشده و از نفسم اعراض
نموده و او متمسک شود بجمیع اهل عالم و معروض

دارد که چون احدی اقبال ننمود و کلّ را معرض مشاهده نمودم ، لذا اقتدا بایشان نموده از جمال ابدیّه دور مانده ام ، هرگز این عذر مسموع نیاید و مقبول نگردد ، چه که ایمان هیچ نفسی بدون او معلّق نبوده و نخواهد بود ...

ص ۶۳

نوزدهم شهر الجمال ۱۶ می

... روح در رتبه خود قائم و مستقرّ است . و اینکه در مریض ضعف مشاهده می شود بواسطه اسباب مانعه بوده و الا در اصل ، ضعف بروح راجع نه . مثلاً در سراج ملاحظه نمائید . مضمیء و روشن است و لکن اگر حائلی مانع شود ، در این صورت نور او ممنوع ، مع آنکه در رتبه خود مضمیء بوده و لکن باسباب مانعه اشراق نور منع شده و همچنین مریض در حالت مرض ، ظهور قدرت و قوّت روح بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور و لکن بعد از خروج از بدن ، بقدرت و قوّت و غلبه ای ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطیفه طیّبه مقدّسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهد بود ...

ص ۶۴

اول شهر العظمه ۱۷ می

... اینکه سؤال از بقای روح نمودی ، این مظلوم شهادت میدهد بر بقای آن . و اینکه سؤال از کیفیت آن نمودی ، آنه لا یوصف و لا ینبغی ان ینذکر الا علی قدر معلوم . انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق بصراط مستقیم حق آمده اند و مقصود آنکه عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند . لعمر الله اشراقات آن ارواح سبب ترقّیات عالم و مقامات امم است . ایشانند مایه وجود و علّت عظمی از برای ظهورات و صنایع عالم . بهم تمطر السحاب و تنبت الارض .

هیچ شیئی از اشیاء بی سبب و علت و مبدأ موجود
نه و سبب اعظم ارواح مجردة بوده و خواهد بود ...

ص ۶۵

دوم شهر العظمة ۱۸ می

... اگر در اعمال انبیاء تفکر نمائی بیقین مبین
شهادت میدهی که غیر این عالم عالمها است .
حکمای ارض چنانچه در لوح حکمت از قلم اعلی
نازل اکثری بآنچه در کتب الهی نازل ، قائل و
معتبرند . و لکن طبیعین که بطبیعت قائلند
در باره انبیاء نوشته اند که ایشان حکیم بوده اند و
نظر بتربیت عباد ذکر مراتب جنت و نار و ثواب و
عذاب نموده اند . حال ملاحظه نمائید جمیع در هر
عالمی که بوده و هستند انبیاء را مقدم بر کلّ می
دانند . بعضی آن جواهر مجردة را حکیم گویند و
برخی من قبل الله میدانند . حال امثال این نفوس
اگر عوالم الهی را منحصر باین عالم میدانستند ،
هرگز خود را بدست اعداء نمیدادند و عذاب و مشقاتی
که شبه و مثل نداشته تحمل نمی فرمودند ...

ص ۶۶

سوم شهر العظمة ۱۹ می

و اینکه سؤال نمودید روح بعد از خراب بدن بکجا
راجع می شود ؟ اگر بحق منسوب است برفیق اعلی
راجع . لعمر الله بمقامی راجع می شود که جمیع السن
و اقلام از ذکرش عاجز است . هر نفسی که در امر الله
ثابت و راسخ است بعد از صعود ، جمیع عوالم از او
کسب فیض می نمایند . اوست مایه ظهور عالم و
صنایع او و اشیاء ظاهره در او بامر سلطان حقیقی
و مربی حقیقی . در خمیر ملاحظه نمائید که
محتاجست بمایه و ارواح مجردة ، مایه عالمند .
تفکر و کن من الشاکرین ...

۰۰۰ حق را مقدس از کلّ مشاهده کن . اوست مجلی
 بر کلّ و مقدس از کلّ . اصل معنی توحید اینست که
 حقّ وحده را مهیمن بر کلّ و مجلی بر مرایای
 موجودات مشاهده نمائید . کلّ را قائم به او و مستمدّ
 از او دانید . اینست معنی توحید و مقصود از آن .
 بعضی از متوهمین باوهم خود جمیع اشیاء را شریک
 حقّ نموده اند و مع ذلک خود را اهل توحید شمرده اند .
 لا و نفسه الحقّ . آن نفوس اهل تقلید و تقيید و تحدید
 بوده و خواهند بود . توحید آنست که یک را یک دانند و
 مقدس از اعداد شمرند نه آنکه دو را یک دانند . و جوهر
 توحید آنکه مطلع ظهور حقّ را با غیب منیع لایدرک
 یک دانی . باین معنی که افعال و اعمال و اوامرو
 نواهی او را از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره .
 اینست منتهی مقامات مراتب توحید ...

و اما ما سئلت من الارواح ... اهل بهاء که در
 سفینه الهیه ساکنند ، کلّ از احوال یکدیگر مطلع
 و با هم مأنوس و مصاحب و معاشر . این مقام منوط
 به ایقان و اعمال نفوس است . نفوسی که در یک
 درجه واقفند ، مطلعند از کمّیات و کیفیات و درّاج
 و مقامات یکدیگر و نفوسی که در تحت این نفوس
 واقفند ، کما هو حقّه بر مراتب و مقامات نفوس عالیه
 از خود اطلاع نیابند ... و اما ارواح کفّار لعمری
 حین الاحتضار یعرفون ما فات عنهم و ینوحون و
 یتضرّعون و کذلک بعد خروج ارواحهم من ابدانهم .
 این بسی معلوم و واضح است که کلّ بعد از موت
 مطلع به افعال و اعمال خود خواهند شد . قسم بآفتاب

افق اقتدار که اهل حقّ را در آن حین فرحی دست
دهد که ذکر آن ممکن نه و همچنین اصحاب ضلال
را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصوّر نه ...

ص ۶۹

ششم شهر العظمة ۲۲ می

اليوم بايد احبّاي الهى ناظر بظهور و ما يظهر
منه باشند . بعضى روايات قبله اصلى نداشته و
ندارد و آنچه هم ملل قبل ادراك کرده اند و در كتب
ذکر نموده اند اکثر آن بهواى نفس بوده ، چنانچه
مشاهده نموده ايد که آنچه در دست ناس موجود است
از معانى و تأويلات کلمات الهيه ، اکثري بغير حقّ
بوده چنانچه بعد از خرق حجاب بعضى معلوم و
واضح شد و تصديق نمودند که کلمه اى از کلمات الهيه
را ادراك ننموده بودند . مقصود آنکه اگر احبّاي الهى
قلب و سمع را از آنچه از قبل شنیده اند ظاهر
نمایند و بتمام توجه بمطلع امر و مظهر من عنده
ناظر شوند عند الله احبّ بوده .

ص ۷۰

هفتم شهر العظمة ۲۳ می

نقطه اولی روح من فى الملك فداه بمحمّد
حسن نجفى که از علمای بزرگ و مشايخ کبير
محسوب بود مرقوم فرموده اند که ... " ما مبعوث
فرموديم على را از مرقد او و او را بالواح مبين
بسوى تو فرستاديم . و اگر تو عارف مى شدى
و ساجد بين یدى او مى گشتى هر آینه بهتر بود از
عبادت هفتاد سنه که عبادت نموده . و از حرف
اول تو محمّد رسول الله را مبعوث مى فرموديم و از
حرف ثانی تو حرف ثالث را که امام حسن باشد
و لکن تو از این شأن محتجب ماندی و عنایت
فرموديم بآنکه سزاوار بود . " انتهى . حال ملاحظه

بزرگی امر را نمایند که چه مقدار عظیم و بزرگ است
و آن علی که فرستاده اند نزد شیخ مذکور ملاً علی
بسطامی بوده . و دیگر ملاحظه قدرت مظهر ظهور
را فرمائید که بحرفی از اسم عباد خود اگر بخواهد
جمیع هیاکل احدیه و مظاهر صمدیه را خلق فرماید .

ص ۷۱

هشتم شهر العظمة ۲۴ می

آنچه در آسمانها و زمین است محالّ بروز صفات و
اسمای الهی هستند ، چنانچه در هر ذره ای آثار تجلی
آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون
ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شیئی بخلعت
هستی مفتخر نیاید و بوجود مشرف نشود . چه
آفتابهای معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای
حکمت که در قطره پنهان گشته . خاصه انسان که از
بین موجودات باین خلع تخصیص یافته و باین
شرافت ممتاز گشته ، چنانچه جمیع صفات و اسمای
الهی از مظاهر انسانی بنحو اکمل و اشرف ظاهر و
هویدا است و کلّ این اسماء و صفات راجع به اوست .
اینست که فرموده : " الانسان سرّی و انا سرّه . "

ص ۷۲

نهم شهر العظمة ۲۵ می

کتاب الهی ظاهر و کلمه ناطق و لکن نفوسی که
باو متمسک و سبب و علت انتشار گردند مشاهده
نمی شود الاّ قلیل و آن قلیل اکسیر احمر است از
برای نحاس عالم ، و دریاق اکبر از برای صحت بنی
آدم . حیات باقیه منوط به قبول این امر اعترابدع
اعلی است . ای دوستان الهی بشنوید ندای مظلوم
را و بآنچه سبب ارتفاع امر الهی است تمسک
نمائید . انّه یهدی من یشاء الی صراطه المستقیم .
این امریست ، ضعیف از او بطراز قوت ظاهر و فقیر

باکلیل غنا مزین . بکمال روح و ریحان بمشورت
تمسک نمائید و باصلاح عالم و انتشار امر مالک قدم
عمرگرانمایه را مصروف دارید .

ص ۷۳

دهم شهر العظمة ۲۶ می

از برای نعمت مراتب لانهایه بوده و خواهد بود
در کتاب پروردگار تو و پروردگار عالمیان . اول نعمتی
که بهیکل انسانی عنایت شد خرد بوده و هست و
مقصود از او عرفان حقّ جلّ جلاله بوده . اوست
مدرک و اوست هادی و اوست مبین و دررتبه ثانیه
بصر است چه که آگاهی عقل از گواهی بصر بوده و خواهد
بود و همچنین سمع و فؤاد و سایر نعمت ها که در
هیکل انسانی ظاهر و مشهود است . تعالی تعالی
قادری که این قوا را در شخص انسانی خلق فرمود
و ظاهر ساخت . در هر کدام آثار عظمت و قدرت و قوت
و احاطه حقّ جلّ جلاله ظاهر و مشهود است . در قوه
لامسه تفکر نما که جمیع بدن را احاطه نموده مقرّ
سمع و بصر واحد و مقرّ او تمام بدن ، جلّت عظمته
و کبر سلطانه . این در مقام انسان ذکر شد و لکن
نعمت کلّیه حقیقیّه الهیه نفس ظهور است که
جمیع نعمتهای ظاهره و باطنه طائف حول اوست .

ص ۷۴

یازدهم شهر العظمة ۲۷ می

قلم اعلی در کلّ حین ندا می فرماید و لکن اهل
سمع کمیاب . الوان مختلفه دنیا اهل ملکوت اسماء
را مشغول نموده ، مع آنکه هر ذی بصر و ذی سمعی
شهادت بر فنای آن داده و میدهد . جمیع اهل ارض در
این عصر در حرکتند و سبب و علت آنرا نیافته اند .
مشاهده می شود اهل غرب بادنی شیئی که فی الحقیقه
ثمری از او حاصل نه متمسک می شوند بشانی که الوف

الوف در سبیل ظهور و ترقی آن جان داده و میدهند و
اهل ایران مع این امر محکم متین که صیت و علو و
سموش عالم را احاطه نموده مخمود و افسرده اند . ای
دوستان قدر و مقام خود را بدانید زحمات خود را
بتوهمات این و آن ضایع ننمائید . شمائید
انجم سماء عرفان و نسائم سحرگاهان . شمائید
میاه جاریه که حیات کلّ معلق به آن است و شمائید
احرف کتاب . بکمال اتحاد و اتفاق جهد نمائید که
شاید موفق شوید بآنچه سزاوار یوم الهی است .

ص ۷۵

دوازدهم شهر العظمة ۲۸ می

براستی می گویم فساد و نزاع و مایکرهاه العقول
لایق شأن انسان نبوده و نیست . جمیع همت را در
تبلیغ امر الهی مصروف دارید . هر نفسی که خود
لایق این مقام اعلی است بآن قیام نماید و الا ان
یاخذ وکیلا لنفسه فی اظهار هذا الامر الذی به ترزعزع
کلّ بنیان مرصوص و اندکتّ الجبال و انصعقت
النّفوس . اگر مقام این یوم ظاهر، آنی از او را بصد هزار
جان طالب و آمل شوند تا چه رسد بارض و زخارف
آن . در جمیع امور بحکمت ناظر باشید و باو متشبث
و متمسک . انشاء الله کلّ موفق شوند بما اراده الله
و مؤید گردند بر عرفان مقامات اولیای او که
بخدمت قائم و بثنا ناطقند .

ص ۷۶

سیزدهم شهر العظمة ۲۹ می

ما هر کجا باشیم و هر چه بر ما وارد شود باید
حزب الله بکمال استقامت و اطمینان بافق اعلی
ناظر باشند و باصلاح عالم و تربیت امم مشغول
گردند . آنچه وارد شده و بشود سبب و علت ارتفاع
امر بوده و هست . خذوا امر الله و تمسکوا به انه

نزل من لدن آمر حکیم . باکمال شفقت و رحمت
اهل عالم را بما ینتفع به انفسهم دلالت کردیم
وراه نمودیم . قسم به آفتاب حقیقت که از اعلی
افق عالم اشراق نموده حزب الله جز عمار و اصلاح
عالم و تهذیب امم مقصودی نداشته و ندارند . با
جمیع ناس بصدق و صفا بوده اند ، ظاهرشان عین
باطن و باطن نفس ظاهر ...

ص ۷۷

چهاردهم شهر العظمة ۳۰ می

قوه و بنیه ایمان در اقطار عالم ضعیف شده .
دریاق اعظم لازم . سوادنجاس ، امم را اخذ نموده .
اکسیر اعظم باید . یا حکیم آیا اکیلل غلبه دارای آن
قدرت بوده که اجزای مختلفه در شیء واحد را
تبدیل نماید و بمقام ذهب ابریز رساند . اگر چه
تبدیل آن صعب و مشکل بنظر می آید و لکن تبدیل قوه
ناسوتی بقوه ملکوتی ممکن . نزد این مظلوم آنچه
این قوه را تبدیل نماید اعظم از اکسیر است . این
مقام و این قدرت مخصوص است بکلمة الله .

ص ۷۸

پانزدهم شهر العظمة ۳۱ می

ای احبباء ، ذیل مقدس را بطین دنیا میلائید و
بما اراد النفس والهوی تکلم مکنید . قسم به آفتاب
افق امر که از سماء سجن بکمال انوار و ضیاء مشهود
است ، مقبلین قبله وجود الیوم باید از غیب و شهود
مقدس و منزّه باشند . اگر بتبلیغ مشغول شوند
باید بتوجه خالص و کمال انقطاع و استغناء و علو
همت و تقدیس فطرت توجه به اشطار نفحات
مختار نمایند . ینبغی لهؤلاء ان یکون زادهم
التوکل علی الله و لباسهم حب ربهم العلی

الابهی تا کلمات آن نفوس مؤثر شود .

ص ۷۹

شانزدهم شهر العظمة ۱ ژوئن

بگو باجنای الهی که اول انسانیت انصاف است
و جمیع امور منوط به آن . قدری تفکر در رزایا و بلایای
این مسجون نمائید که تمام عمر در ید اعداء بوده و هر
یوم در سبیل محبت الهی ببلائی مبتلا تا آنکه امر
الله ما بین عباد مرتفع شد . حال اگر نفسی سبب شود
و باو هام خود در تفریق ناس سرّاً و جهراً مشغول گردد ،
او از اهل انصاف است ؟ لا و نفسه المهيمنة على
العالمين ... اليوم لایق آنکه کلّ به اسم اعظم متشبّث
شوند . نیست مهرب و مفرّی جز او و ناس را متحد
نمایند . اگر نفسی در اعلی علو مقام قائم باشد و از او
کلماتی ظاهر شود که سبب تفریق ناس گردد از شاطی
بحر اعظم و علت توجه بشری جز مقام محمود مشهود
که ظاهر است بحدود بشریّه جهاتیّه ، یشهد کلّ
الاکوان بانه محروم من نفعات الرحمن .

ص ۸۰

هفدهم شهر العظمة ۲ ژوئن

مقصود از کتابهای آسمانی و آیات الهی آنکه
مردمان براستی و دانائی تربیت شوند که سبب
راحت خود و بندگان شود . هر امری که قلب را
راحت نماید و بر بزرگی انسان بیفزاید و ناس را
راضی دارد مقبول خواهد بود . مقام انسان بلند
است اگر بانسانیت مزین و الا پست تر از جمیع
مخلوق مشاهده می شود . بگو ای دوستان امروز را
غنیمت شمیرید و خود را از فیوضات بحر تعالی
محروم ننمائید . از حقّ می طلبیم جمیع را بطراز
عمل پاک و خالص در این یوم مبارک مزین فرماید .
انه هو المختار .

ای عباد براستی گفته می‌شود و براستی بشنوید .
حقّ جلّ شأنه ناظر بقلوب عباد بوده و هست و دون
آن از برّ و بحر و زخارف و الوان کلّ را بملوک و
سلاطین و امرا واکذارده ، چه که لا زال عَلم یفعل
مایشاء امام ظهور بازغ و ساطع و متألّئی . آنچه
امروز لازمست اطاعت حکومت و تمسّک بحکمت .
فی الحقیقه زمام حفظ و راحت و اطمینان در ظاهر
در قبضه اقتدار حکومت است . حقّ چنین خواسته
و چنین مقدر فرموده .

رگ جهان در دست پزشک دانا است . درد را
می‌بیند و بدانائی درمان می‌کند . هر روز را رازی
است و هر سر را آوازی . درد امروز را درمانی و
فردا را درمان دیگر . امروز را نگران باشید و سخن
از امروز رانید . دیده می‌شود گیتی را دردهای
بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی
انداخته . مردمانی که از باده خودبینی سرمست
شده‌اند پزشک دانا را از او باز داشته‌اند . اینست
که خود و همهٔ مردمان را گرفتار نموده‌اند ، نه درد
میدانند نه درمان می‌شناسند . راست را کثر
انگاشته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند . بشنوید
آواز این زندانی را . بایستید و بگوئید ، شاید آنان
که در خوابند بیدار شوند ...

... اليوم مقامات عنایات الهی مستور است

چه که عرصه وجود استعداد ظهور آن را نداشته و ندارد و لکن سوف یظهر امرأ من عنده انه لاتضعفه قوّة الجنود ولا سطوة الملوك ینطق بالحقّ ویدع الكلّ الی الفرد الخیر . جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده اند . لعمر الله شئونات درّنده های ارض لایق انسان نبوده و نیست . شأن انسان رحمت و محبّت و شفقت و بردباری با جمیع اهل عالم بوده و خواهد بود . بگوا ای دوستان این کوثر اصفی از اصبع عنایت مالک اسماء جاری . بنوشید و باسمش بنوشانید تا اولیای ارض بیقین مبین بدانند که حقّ از برای چه آمده و ایشان از برای چه خلق شده اند .

ص ۸۴

دوم شهر النور ۶ ژوئن

ای احزاب مختلفه ، باتّحاد توّجه نمائید و بنور اتّفاق منور گردید . لوجه الله در مقرّی حاضر شوید و آنچه سبب اختلاف است از میان بردارید تا جمیع عالم بانوار نیر اعظم فائز گردند و در یک مدینه وارد شوند و بر یک سریر جالس . این مظلوم از اوّل ایّام الی حین مقصودی جز آنچه ذکر شد نداشته و ندارد . شکی نیست جمیع احزاب بافق اعلی متوجّهند و بامر حقّ عامل ، نظر بمقتضیات عصر ، اوامر و احکام مختلف شده و لکن کلّ من عند الله بوده و از نزد او نازل شده . و بعضی از امور هم از عناد ظاهر گشته . باری بعضد ایقان ، اصنام اوهام و اختلاف را بشکنید و باتّحاد و اتّفاق تمسک نمائید .

ص ۸۵

سوم شهر النور ۷ ژوئن

جمیع احبّای الهی را وصیت فرمودیم که ذیل

مقدّس را بطین اعمال ممنوعه و غبار اخلاق مردوده
 نیالائید و همچنین وصیت فرمودیم که بما نزل
 فی الالواح ناظر باشند . اگر وصایای الهیه را که
 از مشرق قلم رحمانی اشراق فرمود بگوش جان
 می شنیدند و باصغای آن فائز می گشتند ، حال اکثر
 من فی الامکان را بخلفت هدایت مزین مشاهده
 می نمودید ... لسان قدم در این سجن اعظم می
 فرماید : " ای احبّای حقّ از مفازه ضیقّه نفس و هوی
 بفضاهای مقدّسه احدیه بشتابید و در حدیقّه تقدیس
 و تنزیه مأوی گیرید تا از نفحات اعمالیه کلّ بریه
 بشاطی عزّ احدیه توجّه نمایند .

ص ۸۶

چهارم شهر النور ۸ ژوئن

ای ذبیح ، نظر باعمال حقّ کن ... مع آنکه
 ببلائی لایحصى در دست اعداء مبتلا ، جمیع
 رؤسای ارض را واحداً بعد واحد تبلیغ نمودیم
 آنچه که اراده الله بآن تعلق یافته بود ...
 حال مع این شغل اعظم لایق آنست که احبّاء
 کمر خدمت محکم کنند و بنصرت امر الله توجّه
 نمایند نه آنکه بارتکاب امور شنیعه مشغول
 شوند ... حال قدری تفکر نمایند که دوستان حقّ
 در چه مقام باید حرکت نمایند و در چه هوا طیران
 کنند ... ضرّ این مظلوم از سجن و تاراج و اسیری
 و شهادت و ذلّت ظاهره نبوده و نیست ، بلکه ضرّ
 اعمالیست که احبّای حقّ بآن عاملند و آنرا
 نسبت بحقّ میدهند .

ص ۸۷

پنجم شهر النور ۹ ژوئن

و در مقامی حضرت موجود در سبب و علت اولیّه
 سکون و راحت امم و عمار عالم می فرماید : " لا بدّ بر

اینست مجمع بزرگی در ارض برپا شود و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفاوضه در صلح اکبر نمایند و آن اینست که دول عظیمه برای آسایش عالم بصلح محکم متشبث شوند و اگر ملکی بر ملکی بر خیزد جمیع متفقاً بر منع قیام نمایند . در اینصورت عالم محتاج مهمّات حربیه و صفوف عسکریه نبوده و نیست الاّ علی قدر یحفظون به ممالکهم و بلدانهم . اینست سبب آسایش دولت و رعیت و مملکت . انشاء الله ملوک و سلاطین که مرایای اسم عزیز الهی اند باین مقام فائز شوند و عالم را از سطوت ظلم محفوظ دارند .

ص ۸۸

ششم شهر التّور ۱۰ ژوئن

توحید بدیع مقدّس از تحدید و عرفان موجودات ساحت عزّ حضرت لایزالی را لایق و سزااست که لم یزل و لایزال در مکمن قدس اجلال خود بوده و فی ازل الازال در مقعد و مقرّ استقلال و استجلال خود خواهد بود . چقدر غنی و مستغنی بوده ذات منزّهش از عرفان ممکنات و چه مقدار عالی و متعالی خواهد بود از ذکر سگان ارضین و سماوات . از علوّ جود بحت و سموّ کرم صرف در کلّ شیء ممّا یشهد و یری آیه عرفان خود را ودیعه گذارده تا هیچ شیئی از عرفان حضرتش علی مقداره و مراتبه محروم نماند و آن آیه ، مرآت جمال اوست در آفرینش و هر قدر سعی و مجاهده در تلطف این مرآت ارفع امنع شود ظهورات اسماء و صفات و شئون علم و آیات در آن مرآت منطبق و مرتسم گردد علی مقام یشهد کلّ شیء فی مقامه و یعرف کلّ شیء حدّه و مقداره و یسمع عن کلّ شیء علی انه لا اله الاّ هو .

ص ۸۹

هفتم شهر التّور ۱۱ ژوئن

اگر چه جمیع ایام را از بدایع فضلش نصیبی
علی ماهی علیه عنایت فرموده و لکن ایام ظهور
را مقامی فوق ادراک مدرکین مقرر داشته ، چنانچه
اگر جمیع قلوب من فی السموات و الأرض در آن ایام
خوش صمدانی بآن شمس عزربانی مقابل شوند و
توجه نمایند جمیع خود را مقدس و منیر و صافی مشاهده
نمایند ... این است که در آن ایام احدی محتاج
باحدی نبوده و نخواهد بود ، چنانچه ملاحظه شد که
اکثری از قاصدین حرم ربّانی در آن یوم الهی بعلوم
و حکمتی ناطق شدند که بحرفی از آن ، دون آن نفوس
مقدسه اطلاع نیافته و نخواهد یافت اگر چه بالف
سنه بتعلیم و تعلم مشغول شوند . اینست که احبای
الهی در ایام شمس ربّانی از کلّ علوم مستغنی
و بی نیاز بوده اند ، بلکه ینابیع علم و حکمت از قلوب
و فطرتشان من غیر تعطیل و تأخیر جاری و ساریست .

ص ۹۰

هشتم شهر التّور ۱۲ ژوئن

ای برادر من ، شخص مجاهد که اراده نمود قدم
طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد ،
باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلّی
اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیره علوم
اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه
فرماید و صدر را که سرپر ورود و جلوس محبت محبوب
ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از
علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش شبیه و صور
ظلیّه مقدس گرداند ، بقسمی که آثار حبّ و بغض در
قلب نماند که مبادا آن حبّ او را بجهتی بی دلیل
میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید ، چنانچه
الیوم اکثری باین دو وجه از وجه باقی و حضرت
معانی باز مانده اند ...

امروز هر صاحب بصری انوار صبح ظهور را مشاهده کند و هر صاحب سمعی ندای مکلم طور را اصغا نماید . امواج بحر رحمت الهی بکمال اوج ظاهر ، بشأنیکه مشرق آیات و مطلع بیّنات با جمیع احزاب بی پرده و حجاب جالس و مؤانس . چه مقدار از اهل آفاق بنفاق داخل و بوفاق خارج . باب فضل بروجوه کلّ مفتوح . با عاصی و مطیع در ظاهر بیک قسم معاشرکه شاید بدکاران بدریای بخشش بی پایان پی برند . تجلیات اسم ستار بقسمی ظاهرکه بدکارگمان می نمود از اختیار محسوب . هیچ قاصدی محروم نماند و هیچ مقبلی ممنوع نه .

ای دوستان ، باخلاق مرضیه و اعمال طیبه حقّ جلّ جلاله را نصرت نمائید . الیوم هر نفسی اراده نصرت نماید باید بما له ناظر نباشد ، بل بما عند الله . لیس له ان ينظر الی ما ینتفعه بل بما ترتفع به کلمة الله المطاعة . قلب باید از شئونات نفس و هوی مقدّس باشد ، چه که سلاح فتح و سبب اولیّه نصرت تقوی الله بوده و هست . اوست درعی که هیكل امررا حفظ می کند و حزب الله را نصرت می نماید . لازال رایت تقوی مظفر بوده و از اقوی جنود عالم محسوب . بها فتح المقربون مدن القلوب باذن الله ربّ الجنود .

لازال قلم مالک قدم بذکر دوستان مشغول و متحرک . گاهی فرات رحمت از او جاری و هنگامی

کتاب مبین از او نازل . اوست یکتا و خطیب اول
دنیا . لازال بر منبر تمکین متمکن و بمواعظ کافیه
و نصایح نافعہ ناطق . حق شاهد و خلق گواه که
آنی خود را ستر ننموده و حفظ ننموده . امام وجوه
اهل عالم قیام نمود و بما اراده امر فرمود . مقصود
اصلاح عالم و راحت امم بوده . این اصلاح و راحت
ظاهر نشود مگر باتحاد و اتفاق و آن حاصل نشود مگر
بنصایح قلم اعلی . بیانش آفاق را بنور اتفاق منور
فرماید . ذکرش نار محبت بر افروزد و سبحات مانعہ
و حجیات حائله را بسوزد . یک عمل پاک را از افلاک
بگذراند و بال بسته را بگشاید و قوت رفته را باز آرد .

ص ۹۴

دوازدهم شهر النور ۱۶ ژوئن
الیوم دین الله و مذهب الله آنکه مذاهب
مختلفه و سبل متعدده را سبب و علت بغضاء
ننمایند . این اصول و قوانین و راههای محکم
متین از مطلع واحد و از مشرق واحد مشرق و این
اختلاف نظر بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار
بوده . ای اهل بهاء کمر همّت را محکم نمائید که
شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع
شود و محو گردد . حَبَّاً لِلَّهِ و لِعِبَادِهِ بر این امر
عظیم خطیر قیام نمائید . ضغینه و بغضای مذهبی
ناریست عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب ، مگر
ید قدرت الهی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد .

ص ۹۵

سیزدهم شهر النور ۱۷ ژوئن
ای اهل عالم ، همه باریک دارید و برگ یک شاخسار
بکمال محبت و اتحاد و مودت و اتفاق سلوک نمائید .
قسم بآفتاب حقیقت ، نور اتفاق آفاق را روشن و منور
سازد . حق آگاه ، گواه این گفتار بوده و هست . جهد

نمائید تا باین مقام بلند اعلی که مقام صیانت
و حفظ عالم انسانیست فائز شوید . این قصد
سلطان مقاصد و این امل ملیک آمال . و لکن تا
افق آفتاب عدل از سحاب تیره ظلم فارغ نشود
ظهور این مقام مشکل بنظر می آید .

ص ۹۶

چهاردهم شهر النور ۱۸ ژوئن

ای اهل بها، با جمیع اهل عالم بروح و ریحان
معاشرت نمائید . اگر نزد شما کلمه و یا جوهریست
که دون شما از آن محروم بلسان محبت و شفقت
القاء نمائید و بنمائید ، اگر قبول شد و اثر نمود
مقصد حاصل و آلا او را باو گذارید و درباره او دعا
نمائید نه جفا . لسان شفقت جذاب قلوب است
و مائده روح و بمتابه معانیست از برای الفاظ و
مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی .

ص ۹۷

پانزدهم شهر النور ۱۹ ژوئن

اوامر الهیه از سماء عز احدیه نازل . باید کل
بان عامل شوید . امتیاز و ترقی و فوز خلق بان
بوده و خواهد بود . هر نفسی که بان عمل نمود
رستگار شد . بعد از عرفان مطلع توحید و مشرق
تفرید دو امر لازم : اول استقامت بر حبش بشائی
که نعاق ناعقین و ادعای مدعین او را از حق منع
ننماید و کان لم یکن شیئاً انگارد و ثانی اتباع
اوامر او است که لم یزل ما بین ناس بوده و خواهد بود
و باو حق از باطل ممتاز و معلوم است .

ص ۹۸

شانزدهم شهر النور ۲۰ ژوئن

و بعد از عرفان حق ، اعظم امور استقامت بر

امر اوست . تَمَسَّكَ بِهَا وَكُنْ مِنَ الرَّاسِخِينَ . هیچ
عملی اعظم از این نبوده و نیست . اوست سلطان اعمال ...
اعمال و افعال حقّ مشهود و ظاهر ، چنانچه در
جميع كتب سماویّه نازل و مسطور است مثل امانت
و راستی و پاکی قلب در ذکر حقّ و بردباری و رضای
بما قضی الله له و القناعة بما قدر له و الصبر فی
البلايا بل الشکر فیها و التوکل علیه فی کلّ الاحوال
این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حقّ مذکور
و دیگر مابقی احکام فروعیه در ظلّ آنچه مذکور شد
بوده و خواهد بود ...

باری روح قلب معرفة الله است و زینت او اقرار
بأنّه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی
الله و کمال آن استقامت ...

ص ۹۹

هفدهم شهر النور ۲۱ ژوئن

... ناظر باین مباش که احبّای الهی در این
ایام بذلتّ ظاهره مبتلی شده اند . این ذلتّ فخر
عزّتهاست . کدام عزّتست اعظم از آنکه لسان قدم
در سجن اعظم بذکر احبّای خود مشغول شود . زود
است که سحاب مانعه خرق شود و شمس کلمه مشرقه
العزة لله و لاحبّائه از افق سماء مشیت مشرق و
طالع گردد . جميع ناس از وضع و شریف طالب
این مقام بوده و هستند و لکن بعد از اشراق شمس
حقیقت کلّ ممنوع و محتجب ، مگر نفوسی که بحبل
عنایت حقّ متمسک شده اند و منقطعاً عمّا سواه
بشطر احدیه توجه نموده اند . حمد کن مقصود امکان
را که به این شرافت کبری فائز شدی . عنقریب
دنیا و آنچه در اوست مفقود و یبقی العزة لاحبّاء
ربّک العزیز الکریم .

ص ۱۰۰

قسم بیجمال محبوب ، اینست رحمتی که همهٔ
 ممکنات را احاطه نموده و اینست یومی که در آن
 فضل الهی جمیع کائنات را فرا گرفته . ای علی ،
 عین رحمتم در جریان است و قلب شفقتم در احتراق ،
 چه که لازال دوست نداشته که احبایش را حزنی اخذ
 نماید و یا همی مس کند . اگر اسم رحمانم مغایر رضا
 حرفی از احبایم استماع نمود مهموماً بمحلّ خود راجع
 شد و اسم ستّارم هر زمان مشاهده نمود نفسی بهتکی
 مشغول است بکمال احزان بمقرّ اقدس بازگشت و
 بصیحه و ندبه مشغول و اسم غفارم اگر ذنبی از
 دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوش بر ارض
 افتاد . ملئکه امریه بمنظر اکبر حملش نمودند ...
 هر حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس
 شده هیکل قدم از حیا ارادهٔ ستر جمال خود نموده
 چه که لازال ناظر یوفا بوده و عامل بشرایط آن ...

ص ۱۰۱

قسم باسم اعظم حیف است این ایام نفسی
 بشئونات عرضیه ناظر باشد . بایستید بر امر الهی و
 با یکدیگر بکمال محبت سلوک کنید . خالصاً لوجه
 المحبوب حجبات نفسانیّه را بنار احدیه محترق
 نمائید و با وجوه ناضرهٔ مستبشره با یکدیگر معاشرت
 کنید . کلّ سجایای حقّ را بچشم خود دیده اید که
 ابداً محبوب نبوده که شبی بگذرد و یکی از احبای
 الهی از این غلام آزرده باشد . قلب عالم از کلمهٔ
 الهیه مشتعل است حیف است باین نار مشتعل
 نشوید . انشاء الله امیدواریم ... همّتان این باشد
 که نفسی را از غرقاب فنا بشریعهٔ بقا هدایت نمائید و
 در میانه عباد بقسمی رفتار کنید که آثار حقّ از شما
 ظاهر شود ، چه که شمائید اول وجود و اول عابدین و

اَوَّلُ ساجدين و اَوَّلُ طائفين . فوالذی انطقنی بما اراده که اسماء شما در ملکوت اعلی مشهورتر است از ذکر شما در نزد شما . گمان مکنید این سخن وهم است .

ص ۱۰۲

اَوَّلُ شهر الرَّحمة ۲۴ ژوئن

آنچه عرفا ذکر نموده اند جمیع در رتبه خلق بوده و خواهد بود ، چه که نفوس عالیه و افئده مجرّده هر قدر در سماء علم و عرفان طیران نمایند ، از رتبه ممکن و ماخلق فی انفسهم بانفسهم تجاوز نتوانند نمود ... و هر نفسی فی الجملة تفکر نماید خود تصدیق می نماید باینکه از برای خلق تجاوز از حدّ خود ممکن نه و کلّ امثله و عرفان از اوّل لا اوّل بخلق او که از مشیّت امکانیه ، بنفسه لنفسه لا من شیء ، خلق شده راجع ... حقّ لم یزل در علو سلطان ارتفاع وحدت خود مقدّس از عرفان ممکنات بوده و لایزال بسموّ امتناع ملیک رفعت خود منزّه از ادراک موجودات خواهد بود . جمیع من فی الارض و السّماء بکلمه او خلق شده اند و از عدم بحت بعرضه وجود آمده اند . چگونه می شود مخلوقی که از کلمه خلق شده بذات قدم ارتقاء نماید .

ص ۱۰۳

دوم شهر الرَّحمة ۲۵ ژوئن

هر نفسی الیوم مأمور است که به حکمت و بیان اهل امکان را بحقّ دعوت نماید و به استقامت کبری بر امر مالک اسماء قیام کند ، قیامی که او را قعود اخذ نکند و نعاق مشرکین او را مضطرب ننماید . قسم به آفتاب افق امر هر نفسی که الیوم بذکرو ثنای حقّ ما بین خلق ناطق شد او از قائمین مذکور است و لو در فراش مستریح باشد .

ای مؤمن مهاجر، عطش و ظماً غفلت را از سلسبیل
 قدس عنایت تسکین ده و شام تیره بعد را بصبح منیر
 قرب منورگردان . بیت محبت باقی را بظلم شهوت
 فانی و خراب مکن و جمال غلام روحانی را بحجبات
 تیره نفسانی میوش . تقوای خالص پیشه کن و از
 ما سوی الله اندیشه منما و معین قلب منیر را بخاشاک
 حرص و هوی مسدود مکن و چشمه جاریه دل را از جریان
 باز مدار . بحق متمسک شو و بحبل عنایت او متوسّل
 باش ، چه که دون او احدی را از فقر بغنا نرساند
 و از ذلّت نفس نجات نبخشد .

ای عباد ، ید قدرت مبسوطه ممدوده مرتفعه
 سلطنتم را مغلول فرض گرفته اید و رحمت منزله
 مسبوقه غیر مقطوعه ام را مقطوع داشته اید و سحاب
 مرتفعه متعالیه جود و کرمم را ممنوع و غیر مهطول
 فرض نموده اید؟ آیا بدایع قدرت سلطان احدیتم
 مفقود شده و یا نفوذ مشیت و احاطه اراده ام از عالمیان
 ممنوع گشته ؟ اگر نه چنین دانسته اید چرا جمال عزّ
 قدس احدیتم را از ظهور منع نموده اید و مظهر ذات
 عزّ ابها را از ظهور در سماء قدس ابقاء ممنوع
 داشته اید ؟ اگر چشم انصاف بگشائید جمیع حقایق
 ممکنات را از این باده جدیده بدیعه سرمست
 بینید و جمیع ذرات اشیاء را از اشراق انوارش
 مشرق و منور خواهید یافت .

ای بندگان ، بمبدأ خود رجوع نمائید و از غفلت

نفس و هوی برآمده ، قصد سینای روح در این طور
 مقدّس از ستر و ظهور نمائید . کلمه مبارکه جامعه
 اولیّه را تبدیل منمائید و از مقرّ عزّ تقدیس و قدس
 تجرید منحرف مدارید . بگوای عباد غافل ، اگر
 چه بدایع رحمتت ممالک غیب و شهود را
 احاطه نموده و ظهورات جود و فضلتم بر تمام ذرّات
 ممکنات سبقت گرفته و لکن سیاط عذابم بسی
 شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم . نصایح
 مشفقانه ام را بگوش مقدّس از کبر و هوی بشنوید
 و بچشم سروسر در بدیع امرم ملاحظه فرمائید .

ص ۱۰۷

ششم شهر الرّحمة

۲۹ ژوئن

ای بندگان ، مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحر است
 که در قعر و عمق آن لثالی لطیفه منیره ازید از احصاء
 مستور باشد و هر طالبی البتّه باید کمر جهد و طلب
 بسته بشاطی آن بحر درآید تا قسمت مقدّره در
 الواح محتومه مکنونه را علی قدر طلبه و جهده اخذ
 نماید . حال اگر احدی بشاطی قدسش قدم نگذارد و
 در طلب او قیام ننماید ، هیچ از آن بحر و لثالی آن کم
 شود و یا نقصی بر او وارد آید ؟ فیئس ما توهمتم فی
 انفسکم و ساء ما انتم تتوهمون . ای بندگان ، تالله
 الحقّ آن بحر اعظم لجّی و مّوّاج ، بسی نزدیک و قریب
 است ، بلکه اقرب از جبل ورید . بآنی بآن فیض
 صمدانی و فضل سبحانی و جود رحمانی و کرم عزّ
 ابهائی واصل شوید و فائز گردید .

ص ۱۰۸

هفتم شهر الرّحمة

۳۰ ژوئن

ای بندگان ، اگر از بدایع جود و فضلتم که در نفس
 شما ودیعه گذارده ام مطلع شوید البتّه از جمیع جهات
 منقطع شده بمعرفت نفس خود که نفس معرفت من

است پی برید و از دون من خود را مستغنی بینید و
طمطام عنایت و قمقام مکرمتم را در خود بچشم ظاهر
و باطن چون شمس مُشرقه از اسم ابهتیه ظاهر و
مشهود بینید . این مقام امنع اقدس را بمشتهیات
ظنون و هوی و افکیّات وهم و عمی ضایع مگذارید .

ص ۱۰۹

هشتم شهر الرّحمة ۱ ژوئیه

مَثَل شما مثل طیری است که باجنحه منیعه در
کمال روح و ریحان در هواهای خوش سبحان با نهایت
اطمینان طیران نماید و بعد بگمان دانه ، به آب و گل
ارض میل نماید و بحرص تمام خود را به آب و تراب بیالاید
و بعد که اراده صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده
نماید ، چه که اجنحه آلوده به آب و گل قادر بر طیران
نبوده و نخواهد بود . در این وقت آن طایر سماء عالیه
خود را ساکن ارض فانیه بیند . حال ای عباد پرهی
خود را بطین غفلت و ظنون و تراب غلّ و بغضاء
میالائید تا از طیران در آسمانهای قدس عرفان
محروم و ممنوع نمایند .

ص ۱۱۰

نهم شهر الرّحمة ۲ ژوئیه

ای عباد، نیست در این قلب مگر تجلیات انوار
صبح بقاء و تکلم نمی نماید مگر برحق خالص از
پروردگار شما . پس متابعت نفس ننمائید و عهد الله
را مشکنید و نقض میثاق مکنید . باستقامت تمام
بدل و قلب و زبان باو توجه نمائید و نباشید از
بیخردان . دنیا نمایشی است بی حقیقت و نیستی
است بصورت هستی آراسته ، دل باو مبندید و از
پروردگار خود مگسلید و مباحثید از غفلت کنندگان .
براستی می گویم که مثل دنیا مثل سرابست که
بصورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد

بلیغ نمایند و چون باورسند بی بهره و بی نصیب مانند ...

ص ۱۱۱

دهم شهر الرّحمة ۳ ژوئیه

ای عباد، اگر در این ایام مشهود و عالم موجود
فی الجملة امور بر خلاف رضاء از جبروت قضا
واقع شود دلتنگ مشوید که ایام خوش رحمانی آید
و عالمهای قدس روحانی جلوه نماید و شما را در
جمیع این ایام و عوالم قسمتی مقدر و عیشی معین
و رزقی مقرر است . البتّه بجمیع آنها رسیده
فائز گردید .

ص ۱۱۲

یازدهم شهر الرّحمة ۴ ژوئیه

وجه حقّ از افق اعلی باهل بهاء توجّه نموده و
می فرماید : در جمیع احوال بآنچه سبب آسایش
خلق است مشغول باشید . همّت را در تربیت اهل
عالم مصروف دارید که شاید نفاق و اختلاف از ما بین
امم با اسم اعظم محو شود و کلّ اهل یک بساط و یک
مدینه مشاهده گردند . قلب را منور دارید و از خار
و خاشاک ضغینه و بغضاء مطهر نمائید . کلّ ، اهل
یک عالمید و از یک کلمه خلق شده اید . نیکوست
حال نفسی که بمحبّت تمام با عموم انام معاشرت نماید .

ص ۱۱۳

دوازدهم شهر الرّحمة ۵ ژوئیه

موحّد الیوم نفسی است که حقّ را مقدّس از
اشباح و امثال ملاحظه نماید نه اینکه امثال و اشباح
را حقّ داند . مثلاً ملاحظه کن از صانع صنعتی
ظاهر می شود و از نقّاش نقشی حال اگر گفته شود
این صنعت و نقش نفس صانع و نقّاش است هذا
کذب و ربّ العرش و الثّری ، بلکه مدّاند بر ظهور

کمالیة صانع و نقّاش . ای شیخ فانی معنی فنای
از نفس و بقای بالله آنست که هر نفسی خود را در
جنب اراده حقّ فانی و لا شیء محض مشاهده
نماید ، مثلاً اگر حقّ بفرماید : افعَل کذا ، بتمام
همّت و شوق و جذب قیام بر آن نماید ، نه آنکه از
خود توهمی کند و آنرا حقّ داند .

ص ۱۱۴

سیزدهم شهر الرّحمة ۶ ژوئیه

باید آن جناب بما اراد الله قیام نمایند . و ما
اراد الله ما نزل فی الالواح است ، بقسمی که بهیچ
وجه از خود اراده و مشیّتی نداشته باشند . این
است مقام توحید حقیقی . از خدا بخواهید در این
مقام ثابت باشید و ناس را بساطان معلوم که
بهیکل مخصوص ظاهر و بکلمات مخصوصه ناطق
است هدایت کنید . اینست جوهر ایمان و ایقان .
نفوسی که باو هام خود معتکف شده اند و اسم
آنها باطن گذاشته اند فی الحقیقه عبده اصنامند .

ص ۱۱۵

چهاردهم شهر الرّحمة ۷ ژوئیه

جهد کن که شاید نفسی را بشریعه رحمن
وارد نمائی . این از افضل اعمال عند غنیّ متعال
مذکور . و بشأنی بر امر الهی مستقیم باش که هیچ
امری تو را از خدمتی که بآن مأموری منع ننماید ،
اگر چه من علی الارض بمعارضه و مجادله برخیزند .
مثل اریاح باش در امر فالح الاصبح . چنانچه
مشاهده می نمائی که اریاح نظر به مأموریت خود
بر خراب و معمور مرور می نماید . نه از معمور مسرور
و نه از خراب محزون و نظر به مأموریت خود داشته و
دارد . احبّاء حقّ هم باید ناظر باصل امر باشند و
بتبلیغ آن مشغول شوند ، لله بگویند و بشنوند ،

هر نفسی اقبال نمود آن حسنه باوراجع و هر نفسی
که اعراض نمود جزای آن به او واصل .

ص ۱۱۶

پانزدهم شهر الرحمة ۸ ژوئیه
أُذُنٌ وَاعِيَةٌ طَاهِرَةٌ مَقْدَسَةٌ فِي جَمِيعِ أَحْيَانِ أَزْكَى
اشطار كلمه مبارکه إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
اصغاء می نماید . اسرار موت و رجوع مستور بوده
و هست . لعمر الله اگر ظاهر شود ، بعضی از خوف
و حزن هلاک شوند و بعضی بیشانی مسرور گردند
که در هر آنی از حقّ جلّ جلاله موت را طلب نمایند .
موت از برای موقنین بمثابه کأس حیوان است ،
فرح بخشد و سرور آرد و زندگانی پاینده عطا
فرماید مخصوص نفوسی که بثمره خلقت که عرفان
حقّ جلّ جلاله است فائز شده اند ، این مقام را
بیانی دیگر و ذکری دیگر است ...

ص ۱۱۷

شانزدهم شهر الرحمة ۹ ژوئیه
ای عباد ، بر اثر حقّ مشی نمائید و در افعال مظهر
قدم تفکر کنید و در کلماتش تدبّر ، که شاید بمعین
کوثر بی زوال ذوالجلال فائز شوید . و اگر مُقبل و
مُعرض در یک مقام باشند و عوالم الهی منحصر باین
عالم بود ، هرگز ظهور قلم خود را بدست اعداء
نمی گذاشت و جان فدا نمی نمود . قسم بآفتاب فجر
امر که اگر ناس بر شحی از شوق و اشتیاق جمال
مختار ، در حینیکه آن هیکل صمدانی را در هوا
آویختند مّطلع شوند ، جمیع از شوق ، جان در سبیل
این ظهور عزّربانی دهند .

ص ۱۱۸

هفدهم شهر الرحمة ۱۰ ژوئیه

الله اکبر از این رضوان که در این ایام مفتوح
شده و از این بساط احدیتی که گسترده شده ، که اگر
عبدی از عباد حق در مشرق عالم باشد و عبدی دیگر
در مغرب عالم ، همیشه مشرقی نفحات قدس احدیت
را از شطر مغرب استنشاق کند و این مغربی
نسائم روح محبت را از مشرق استشمام نماید .
گویا این بعد صد هزار فرسنگ حکم قدمی اخذ
نموده و این منازل بشمار حکم شبری جسته که
این مسافت بعیده بهیچوجه منع ننماید و سدّ
نکند . و ذلك حق لاریب فیه لوکان الناس فی
هواء الروح متحرکا .

ص ۱۱۹

هجدهم شهر الرحمة ۱۱ ژوئیه
... آنچه غیر از ذکر و حبّ حضرت محبوب است
اشباحی است فانیه و اظلالی است زائله ، کیس
له من قرار . و حکمت الهی در آفرینش این زخارف
فانیه آن بوده تا اغیار باین آرایش بی مقدار مشغول
شده ، از جمال یار محجوب و محروم مانند . و کلّ
آنچه در عالم ملک و ملکوت موجود است ، عکس و
شبحی از عوالم خفیة الهیة است و غافلان ، صیاد
و طالب این اشباح و عکوسند . این است صد هزار
سال می شتابند و آخر مایوساً بتراب راجع می گردند .

ص ۱۲۰

نوزدهم شهر الرحمة ۱۲ ژوئیه
ای اهل ارض ، ندای این مظلوم را باذان جان
استماع نمائید ... عزّت و ذلّت ، فقر و غنا ، زحمت
و راحت کلّ در مرور است و عنقریب جمیع من
علی الارض بقبور راجع ، لذا هر ذی بصری بمنظر
باقی ناظر که شاید بعنایات سلطان لایزال
بملکوت باقی درآید و در ظلّ سدره امر ساکن

گردد . اگر چه دنیا محلّ فریب و خدعه است و لکن
جمع ناس را در کلّ حین بفنا اخبار می نماید .
همین رفتن اب ندائست از برای ابن و او را
اخبار میدهد که تو هم خواهی رفت . و کاش اهل
دنیا که زخارف اندوخته‌اند و از حقّ محروم
گشته‌اند میدانستند که آن کتزه که خواهد
رسید . لا و نفس البهاء ، احدی مطلع نه جز حقّ تعالی شأنه .

ص ۱۲۱

اول شهر الکلمات

۱۳ ژوئیه

ای سلمان ، در هر امور اقتدا بحقّ کن و بقضایای
الهی راضی باش . ملاحظه کن که این غلام مع آنکه
از جمیع جهات بر حسب ظاهر امور بر او سخت شده و
ابواب ظاهره مسدود گشته و در کلّ حین شیاطین
بر اطفاء سراج الله و اخماد نار او مشغولند ، چنان
منیر و مستضیء است که به اشراق السّموات و
الارض ، و چنان ما بین ناس مشهود که گویا ابداً
ضرّی بر او وارد نشده . از علوّ و دنوّ و عزّت و ذلّت
دنیا منال . در کلّ احوال بما ناظر باش ، چه که کلّ
آنچه مشهود ، مفقود خواهد شد .

ص ۱۲۲

دوم شهر الکلمات

۱۴ ژوئیه

عزّت کلّ اسماء و رفعت آن و عظمت و اشتهار
آن بنسبتها الی الله بوده . مثلاً ملاحظه نما در
بیوتی که بین ملل مختلفه مرتفع شده و جمیع ،
آن بیوترا طائفند و از اماکن بعیده بزیارت آن
بیوت میروند . و این واضح است که احترام این
بیوت بعالت آن بوده که جمال قدم جلّ اجلاله بخود
نسبت داده ... و این بیوت و طائفین آن عند الله
معزّزند مادامیکه این نسبت منقطع نشده . و بعد
از انقطاع نسبت ، اگر نفسی طائف شود ، طائف نفس

خود بوده و از اهل نار عند الله محسوب . و همچنین در بیوت انفسیه ملاحظه نما که بعد از اعراض ، حکم صنم بر او جاری و عاکفانش عند الله از عبده اصنام بوده و خواهند بود .

ص ۱۲۳

سوم شهر الکلمات ۱۵ ژوئیه

بر احبای حق القاکن که در کلمات احدی بدیده اعتراض ملاحظه نمائید ، بلکه بدیده شفقت و مرحمت مشاهده کنید ، مگر آن نفوسیکه الیوم در ردّ الله الواح ناریه نوشته . بر جمیع نفوس حتم است که بر ردّ من ردّ علی الله آنچه قادر باشند بنویسند ... چه که الیوم نصرت حق بذكر و بیان است نه بسیف و امثال آن ... اگر نفسی در ردّ من ردّ علی الله کلمه ای مرقوم دارد ، مقامی باو عنایت شود که جمیع اهل ملاً اعلی حسرت آن مقام برند و جمیع اقلام ممکنات از ذکر آن مقام عاجز ... چه که هر نفسی الیوم بر این امر اقدس ارفع ارفع مستقیم شود مقابل است با کلّ من فی السموات و الارض .

ص ۱۲۴

چهارم شهر الکلمات ۱۶ ژوئیه

در ساحت حقّ کلّ اسماء واحد بوده و خواهند بود و این قبل از ظهور کلمه فصلیه است ... لکن بعد از القای کلمه ، تفریق و تفصیل ما بین عباد موجود و مشهود ، چنانچه هر نفسی که بکلمه بلی موفق شد بکلّ خیر فائز . قسم بحزن جمال ذوالجلال که از برای مُقبل مقامی مقدر شده که اگر اقلّ من سمّ ابره از آن مقام بر اهل ارض ظاهر شود ، جمیع از شوق هلاک شوند . اینست که در حیات ظاهره ، مقامات مؤمنین از خود مؤمنین مستور شده . و هر

نفسی که موقن نشد بذكر بلی ، عند الله غیر مذکور .
فنعوذ بالله عما قدر له من عذاب الّذی لا عدل له .

ص ۱۲۵

پنجم شهر الکلمات ۱۷ ژوئیه

ابتلایم در بین ملل و دول دلیلی است قوی
و حجّتیست محکم . در مدّت بیست سنه شریّت
آبی براحت ننوشیدم و شبی نیاسودم . گاهی در
غلّ و زنجیر و گاهی گرفتار و اسیر . و اگر ناظر به
دنیا و ماعلیها بودیم ، هرگز باین بلایا گرفتار
نمی شدیم ... امیدوارم که از نفحات مقدّس این
ایام نفوسی ظاهر شوند که عالم و ما فیها را بفلسی
نخرند و عری از کلّ ماسواه بشطر الله ناظر شوند
و جان دادن در سبیل رحمن را اسهل شیء شمرند
و از اعراض معرضین از صراط نلغزند و در ظلّ
دوست مقرر گزینند ... تالله حوریات عرفات اعلی
از شوق لقای این نفوس نیارامند و اهل ملأ بقا
از اشتیاق نیاسایند .

ص ۱۲۶

ششم شهر الکلمات ۱۸ ژوئیه

هر نفسی را الیوم بمثل این عالم خلق فرموده ایم ...
پس یک نفس حکم عالم بر او اطلاق می شود و لکن
در مؤمنین شعونات قدسیّه مشهود است . مثلاً
سماء علم و ارض سکون و اشجار توحید ... موجود .
و مؤمنین هم دو قسم مشاهده می شوند . از بعضی
این عنایات الهیّه مستور ، چه که خود را بحجبات
نالایقه از مشاهده این رحمت منبسطه محروم
داشته اند . و بعضی بعنایت رحمن بصرشان مفتوح
شده و بلحظات الله در آنچه در انفس ایشان
ودیعه گذاشته شده تفرّس می نمایند و آثار قدرت
الهیّه و بدایع ظهورات صنع ربّانیّه را در خود ببصر

ظاهر و باطن مشاهده می نمایند . و هر نفسی که باین مقام فائز شد ، " بیوم یغنی الله کلاً من سعته " فائز شده و ادراک آن یوم را نموده و بشأنی خود را در ظلّ غنای ربّ خود مشاهده می نماید که جمیع اشیاء را از آنچه در آسمانها و زمین مخلوق شده

ص ۱۲۷

در خود ملاحظه می نماید بلکه خود را محیط بر کلّ مشاهده کند .

ص ۱۲۸

هفتم شهر الکلمات ۱۹ ژوئیه
الیوم دو امر محبوب و مطلوب است : یکی حکمت و بیان . و ثانی الاستقامة علی امر ربکم الرحمن . هر نفسی باین دو امر فائز شد عند الله از اهل مدینه بقا محسوب و مذکور . چه که باین دو امر ، امر الهی ما بین عباد ثابت شده و خواهد شد . چه اگر حکمت و بیان نباشد ، کلّ مبتلا خواهند شد . در اینصورت نفسی باقی نه تا ناس را بشریعه احدیه هدایت نماید . و اگر استقامت نباشد ، نفس ذاکر مؤثر نخواهد بود .

ص ۱۲۹

هشتم شهر الکلمات ۲۰ ژوئیه
ای دوستان حقّ ، مقصود از حمل این رزایای متواتره و بلا یای متتابعه آنکه نفوس موقنه بالله با کمال اتحاد با یکدیگر سلوک نمایند بشأنیکه اختلاف و اثنینیت و غیریت از ما بین محو شود ... انسان بصیر در هیچ امری از امور نقصی بر او وارد نه . آنچه وارد شود دلیل است بر عظمت شأن و پاکی فطرت او . مثلاً اگر نفسی لله خاضع شود از برای دوستان الهی ، این خضوع فی الحقیقه

بحقّ راجع است ، چه که ناظر بایمان او است بالله .
در اینصورت اگر نفس مقابل بمثل او حرکت ننماید
و یا استکبار از او ظاهر شود ، شخص بصیر بعلوّ
عمل خود و جزای آن رسیده و میرسد و ضرّ عمل
نفس مقابل بخود او راجع است . و همچنین اگر
نفسی بر نفسی استکبار نماید آن استکبار بحقّ راجع است .

ص ۱۳۰

نهم شهر الکلمات

۲۱ ژوئیه

تفکّر فرمائید که سبب چه بوده که در ازمنه ظهور
مظاهر رحمن ، اهل امکان دوری می جستند و بر
اعراض و اعتراض قیام می نمودند . اگر ناس در این
فقره که از قلم امر جاری شده تفکّر نمایند ، جمیع
بشریعه باقیه الهیه بشتابند و شهادت دهند بر
آنچه او شهادت داده . و لکن حجبات اوهام ، انام
را در ایام ظهور مظاهر احدیه و مطالع عزّ صمدانیه
منع نموده و می نماید ، چه که در آن ایام حقّ به
آنچه خود اراده فرموده ظاهر می شود نه باراده
ناس ... البتّه اگر باوهام ناس در ازمنه خالیه
و اعصار ماضیه ظاهر می شدند ، احدی آن نفوس
مقدّسه را انکار نمی نمود .

ص ۱۳۱

دهم شهر الکلمات

۲۲ ژوئیه

رنج را در راه حضرت یزدان راحت دان . هر
دردی در راه او درمانیست بزرگ . و هر تلخی ،
شیرین و هر پستی ، بلند . اگر مردمان بیابند و
بدانند ، جان رایگان در راه این رنج دهند . این
رنج مفتاح گنج است . اگر در ظاهر منکر است ،
در باطن پسندیده بوده و هست .

ص ۱۳۲

یازدهم شهر الکلمات ۲۳ ژوئیه
بیمبران براستی آمده‌اند و راست گفته‌اند ...
عالم بمجازات و مکافات بریا . بهشت و دوزخ را
خرد و دانائی تصدیق نموده و می نماید ، چه که
وجود این دو از برای آن دو لازم . در مقام اول و
رتبه اولی بهشت ، رضای حقّ است . هر نفسی
برضای او فائز شد ، او از اهل جنّت علیا مذکور و
محسوب . و بعد از عروج روح فائز می شود بآنچه
که آمه و خامه از ذکرش عاجز است ... حین ظهور و
بروز انوار خورشید معانی ، کلّ در یک مقام واقف
و حقّ نطق می فرماید بآنچه اراده می فرماید . هر
یک از مردمان که بشنیدن آن فائز شد و قبول
نمود ، او از اهل جنّت مذکور . و همچنین از صراط
و میزان و آنچه در روز رستخیز ذکر نموده‌اند ،
گذشته و رسیده . و یوم ظهور ، یوم رستخیز اکبر است .

ص ۱۳۳

دوازدهم شهر الکلمات ۲۴ ژوئیه
ای بنده یزدان ، شبنمی از دریاهاى بخشش
یزدان فرستادیم ، اگر بنوشند . و زمزمه‌ای از آوازهای
خوش جانان آوردیم ، اگر بگوش جان بشنوند . به
پره‌ای شادمانی در هوای محبت یزدانی پرواز کن .
مردمان را مرده انگار ، بزندگان بیامیز . هر یک
از مردمان جهان که بوی خوش جانان را در این
بامداد نیافت از مردگان محسوب . بی نیاز باواز
بلند می فرماید : جهان خوشی آمده غمگین
مباشید . راز نمان پدیدار شده ، اندوهگین مشوید .
اگر به پیروزی این روز پی بری ، از جهان و آنچه
در اوست بگذری و بکوی یزدان شتابی .

ص ۱۳۴

سیزدهم شهر الکلمات ۲۵ ژوئیه

ای بندگان ، تن بی روان مرده است و دل بی یاد
یزدان پژمرده . پس بیاد دوست بیامیزید و از دشمن
بپرهیزید . دشمن شما چیزهای شما است که
بخواش خود آنرا یافته‌اید و نگاه داشته‌اید و جان
را بآن آلوده‌اید . جان برای یاد جانان است ، آنرا
پاکیزه دارید . زیان برای گواهی یزدان است ، آن
را بیاد گمراهان می‌لایید .

ص ۱۳۵

چهاردهم شهر الکلمات ۲۶ ژوئیه
ای بندگان ، سخن دوست شیرین است . کو
کسی که بیابد ؟ کجاست گوشی که بشنود ؟ نیکو
است کسی که امروز با دوست پیوندد و از هر چه
جزاوست در رهش بگذرد و چشم پوشد تا جهان
تازه بیند و به مینوی پاینده راه یابد .

ص ۱۳۶

پانزدهم شهر الکلمات ۲۷ ژوئیه
ای بندگان ، از خواهشهای خود بگذرید و آنچه
من خواسته‌ام آنرا بخواهید . راه بی راهنما نروید
و گفتار هر راهنما را نپذیرید . بسیاری از راهنمایان
گمراهانند و راه راست را نیافته‌اند . راهنما کسی
است که از بند روزگار آزاد است و هیچ چیز او را
از گفتار راست باز ندارد .

ص ۱۳۷

شانزدهم شهر الکلمات ۲۸ ژوئیه
ای بندگان ، هر که از این چشمه چشید بزندگی
پاینده رسید و هر که ننوشید از مردگان شمرده شد .
بگو ای زشت کاران ، آرزوی شما را از شنیدن آواز بی
نیاز دور نمود . او را بگذارید تا راز کردگار بیابید .
و او مانند آفتاب جهان تاب روشن و پدیدار است .

بگو ای نادانان ، گرفتاری ناگهان شما را از پی ،
کوشش نمائید تا بگذرد و بشما آسیب نرساند .
اسم بزرگ خداوند که بزرگی آمده بشناسید .
اوست داننده و دارنده و نگهبان .

ص ۱۳۸

هفدهم شهر الکلمات ۲۹ ژوئیه
یزدان پاک می فرماید : آنچه در این روز پیروز
شما را از آلاینش پاک نماید و باسایش رساند همان
راه راه من است . پاکی از آلاینش ، پاکی از چیزهائی
است که زیان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد . و
آن پسندیدن گفتار و کردار خود است اگر چه نیک
باشد . و آسایش هنگامی دست دهد که هر کس
خود را نیک خواه همه روی زمین نماید .

ص ۱۳۹

هجدهم شهر الکلمات ۳۰ ژوئیه
دوست یکتا می فرماید : راه آزادی باز شده
بشتابید و چشمه دانائی جوشیده از او بیاشامید .
بگو ای دوستان سراپرده یگانگی بلند شد بچشم
بیگانگان یکدیگر را نبینید . همه باریک دارید
و برگ یک شاخسار . براستی می گویم هر آنچه
از نادانی بکاهد و بر دانائی بیفزاید ، پسندیده
آفریننده بوده و هست . بگو ای مردمان در سایه
داد و راستی راه روید و در سراپرده یکتائی در آید .

ص ۱۴۰

نوزدهم شهر الکلمات ۳۱ ژوئیه
حضرت خاتم انبیاء روح ماسواه فداه از مشرق
امر الهی ظاهر و با عنایت کبری و فضل بی منتهی
ناس را بکلمه مبارکه توحید دعوت نمودند .
و مقصود آنکه نفوس غافله را آگاه فرمایند و از ظلمات

شرک نجات بخشند . و لکن قوم بر اعراض و اعتراض قیام کردند و وارد آوردند آنچه را که معشر انبیاء در جنت علیا نوحه نمودند . در انبیای قبل تفکر نما . هر یک با اعراض قوم مبتلا گشتند . بعضی را بجنون نسبت دادند و برخی را سحر گفتند و حزبی را کذاب . بمتابه علمای ایران سالها از حق جلّ جلاله ظهور این ایام را می طلبیدند و چون افق عالم منیر و روشن گشت ، کلّ اعراض نمودند و بر سفک دم اطهرش فتوی دادند .

ص ۱۴۱

اول شهر الکمال

۱ اوت

انسان چون بمقام بلوغ فائز شد باید تفحص نماید و متوکلاً علی الله و مقدساً عن الحبّ و البغض در امری که عباد بان متمسکند تفکر کند و بسمع و بصر خود بشنود و ببیند ، چه اگر بصر غیر ملاحظه نماید ، از مشاهده تجلیات انوار نیر عرفان الهی محروم ماند .

ص ۱۴۲

دوم شهر الکمال

۲ اوت

در خاتم انبیاء روح ماسواه فداه ، تفکر نمائید . چون آن نیر حقیقی باراده الهی از افق حجاز اشراق نمود ، احزاب اعراض نمودند و بر سفک دم اطهرش قیام کردند . وارد شد بر آن حضرت آنچه که عیون ملاً اعلی گریست و افنده مخلصین و مقربین محترق گشت . باید در سبب و علت اعتراض تفکر نمود ... شکی نبوده و نیست که اگر مظاهر اوامر الهی و مصادر احکام ربّانی موافق و مطابق آنچه در دست قومست از اشارات ظهور و اخبار و نصوص ظاهر می گشتند ، احدی اعراض نمی نمود ، بلکه کلّ فائز می شدند بآنچه که از برای او از عدم بوجود آمده اند و از نیستی بحت بات بطراز هستی مزین گشته اند .

حضرت عیسی بن مریم علیه سلام الله و عنایته
 بآیات و اضحات و بیّنات باهرات ظاهر شد و
 مقصودش نجات خلق بوده . هر منصفی شاهد و هر
 خبیری گواهد است . آن حضرت از برای خود چیزی
 نطلبیده و نخواسته و مقصودش هدایت گمراهان
 بصراط مستقیم الهی بوده . لکن وارد شد بر آن
 جمال اقدس آنچه که اهل فردوس نوحه نمودند و
 بقسمی بر آن حضرت امر صعب شد که حقّ جلّ جلاله
 بارادهٔ عالیّه بسماء چهارم صعودش داد . آیا سبب
 آنچه ظاهر شد چه بود ؟ لعمر الله اعراض علماء .
 چه که حنّان و قیافا که از فریسیین بوده اند ، یعنی
 علمای توراّه مع علمای اصنام انکار نمودند و بسبّ
 و لعن مشغول گشتند .

چقدر محیط است بدایع فضل بی منتهاش که
 جمیع آفرینش را احاطه نموده ، بر مقامیکه ذره‌ای
 در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظهورات
 عزّ احدیّت او و ناطق است به ثنای نفس او و مدلّ
 است بر انوار شمس وحدت او . و بشأنی صنع خود
 را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جمیع صاحبان
 عقول و افئده ارادهٔ معرفت پست‌ترین خلق او
 را علی ما هو علیه نمایند ، جمیع خود را قاصرو
 عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد به معرفت آن آفتاب
 عزّ حقیقت و آن ذات غیب لایدرک . عرفان عرفاء
 و بلوغ بلغاء و وصف فصحاء جمیع بخلق او
 راجع بوده و خواهد بود .

چون ابواب عرفان و وصول بآن ذات قدم مسدود و ممنوع شد محض جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنایت خود را از مشرق جود و کرم بر همه اشیاء مستشرق فرموده و آن جمال عزّ احدیّه را از ما بین بریّه خود منتخب نمود و بخلعت تخصیص مخصوص فرموده لأجل رسالت تا هدایت فرماید تمام موجودات را بسلسال کوثر بی زوال و تسنیم قدس بی مثال تا جمیع ذرات اشیاء از کدورات غفلت و هوی پاک و مقدّس شده بجبروت عزّ لقا که مقام قدس بقاست درآیند . اوست مرآت اولیّه و طراز قدمیّه و جلوّه غیبیّه و کلمه تامّه و تمام ظهور و بطون سلطان احدیّه و جمیع خلق خود را باطاعت او که عین اطاعة الله است مأمور فرموده .

ای مؤمن بالله ، در هر ظهوری ناظر بخود امر و ظهورات ظاهره من عند او بوده تا از صراط الهی نلغزی . مثلاً ملاحظه در انسان نما که اگر او را بخود او عارف شوی ، در هر قمیص که او را ملاحظه نمائی میشناسی و لکن اگر نظر بدون او از لباس و قمیص داشته باشی ، هر آن و یومی که قمیص تجدید شود از عرفان او محتجب و ممنوع مانی . پس نظر را از تحدیدات ملکیه و شئونات آفاقیّه و ظهورات اسمائیّه برداشته و باصل ظهور ناظر باشید که مبادا در حین ظهور از اصل شجره محتجب مانید و جمیع اعمال و افعال شما عاطل و باطل شود و از اثبات بنفی راجع شوید و شاعر بآن نباشید .

ای احمد، دیده را پاک و مقدس نما تا تجلیات
 انوار لانهایات از جمیع جهات ملاحظه نمائی
 و گوش را از آایش تقلید منزّه کن تا نغمات
 عندلیب وحدت و توحید را از افنان باقی انسانی
 بشنوی . ای احمد، چشم ودیعه من است ، اورا بغبار
 نفس و هوی تیره مکن . و گوش مظهر جود من است ،
 اورا باعراض مشتبهی نفسیه از اصغای کلمه جامعه
 بازمدار . قلب خزینه من است ، لثالی مکنونه
 آنرا بنفس سارقه و هوس خائن مسپار . دست
 علامت عنایت من است ، آنرا از اخذ الواح مستوره
 محفوظه محروم منما .

ص ۱۴۸

بگوای عباد ، فیض رحمت بی منتهایم از سماء
 مکرمت بی انتهایم چون غیث هاطل در نزول و
 جریان است . با دیده مقدس و گوش منزّه و استقامت
 تمام باین رحمت سبحانی و فیض رحمانی بشتابید .
 بگوای بندگان من ، بتحدید نفس و تقلید هوی خود را
 مقید و مقلد مسازید ، چه که مثل تقلید مثل سراب
 بقیعه در وادی مهلکه است که لم یزل تشنگان را
 سیراب ننموده و لایزال سقایه نخواهد نمود . از
 سراب فانی چشم برداشته بزلال سلسال لازوال
 بی مثالم در آئید .

ص ۱۴۹

لؤلؤ قدرت ربّانی را از لؤلؤ مصنوعی فرق دهید
 و تمیز گذارید . چه که مصنوعی آن بملاقات آب
 فانی و معدوم شود و قدرتی آن بملاقات آب صافی
 و منیر گردد . پس جهد بلیغ و سعی منیع نمائید

تا لؤلؤ قدس صمدانی را من دون اشاره بدست آرید
و آن معرفت مظهر نفس من بوده و خواهد بود
و لم یزل بآب عنایت من زنده و حی و باقی خواهد بود .

ص ۱۵۰

دهم شهر الکمال ۱۰ اوت

ای بندگان من ، جمال قدم می فرماید که از ظلّ هوی
و بعد و غفلت بظلّ بقا و قرب و رحمت بشتابید
و چون ارض تسلیم شوید تا ریاحین معطره ملونه
مقدسه عرفانم از ارض وجود انبات نماید . و چون
نار مشتعل شوید تا حجبات غلیظه را محترق
نمائید و اجساد مبروده محجوبه را از حرارت حبّ
الهی زنده و باقی دارید و چون هوا لطیف شوید
تا در مکن قدس ولایتم در آئید .

ص ۱۵۱

یازدهم شهر الکمال ۱۱ اوت

ای بندگان من ، از مدینه وهمیه ظنیه بقوه توکل
بیرون آمده بمدینه محکمه مشیده یقین وارد
شوید . و در جمیع احوال از رحمت واسعه و
عنایت محیطه مایوس مباشید که همه هیاکل
موجودات را محض جود و کرم از نیستی محض به
ملک هستی آوردم . بی طلب عنایت فرمودم و
بی سؤال اجابت فرمودم و بی استعداد منتهای
فضل و جود را مبذول داشتم . جمیع شما اشجار
رضوان قدس منید که بدست مرحمت خود در ارض
مبارکه غرس فرمودم و به نیسان رحمت بی زوال
خود تربیت نمودم و از حوادث کونیه و خطرات
ملکیه بملائکه حفظیه حفظ فرمودم . حال از مغرس
و حافظ و مربی خود غفلت ننمائید و دون او را بر
او مقدم و مرجح مدارید که مبادا اریاح سمومیه
عقیمیه بر شما مرور نماید و جمیع را از اوراق بدیعه

و اثمار جنيّه و افنان منيعه و اغصان لطيفه محروم نمايد .

ص ۱۵۲

دوازدهم شهر الكمال ۱۲ اوت

بگوای عباد ، باب رحمتم را که بروجه اهل
آسمانها و زمين گشودم بدست ظلم و اعراض مبنديد
و سدره مرتفعه عنايتم را بجور و اعتساف قطع
منمائيد . براستی می فرمایم قلب مخزن جواهر
ممتنعه ثمينه من است ، محلّ خزف فانيه دنيای
دنيّه مکنيد . و صدر محلّ انبات سنبلات حبّ من
است ، او را بغبار تيره بغضا ميالائيد . بصفا تم
متّصف شويد تا قابل ورود ملکوت عزم شويد و در
جبروت قدسم درآئيد .

ص ۱۵۳

سیزدهم شهر الكمال ۱۳ اوت

ای بندگان من ، آنچه از حکم بالغه و کلم طيبه
جامعه که در الواح قدسيّه احديه نازل فرمودم
مقصود ارتقای انفس مستعده است بسماوات عزّ
احديه و الا جمال مقدّس از نظر عارفین است و
اجلال منزه از ادراک بالغین ... در سراج مضيئه
در لیل مظلمه که در محضر شما روشن است مشاهده
نمائيد . آیا آنچه از بدایع اوصاف منيعه و یا
جوامع صفات ذميه در حقّ او ذکر شود هيچ بر نور
او بيفزايد و یا از ضياء او بکاهد ؟ لا فوالذی نفسی
بيده ، بلکه در این دو حالت مذکوره او بيک قسم
افاضه نور می نمايد و این مدح و ذمّ بقائلین راجع
بوده و خواهد بود ، چنانچه مشهود ملاحظه ميشود .
حال ای عباد ، از سراج قدس منير صمدانی که در مشکاة
عزّريّانی مشتعل و مضيء است خود را ممنوع
نمائيد و سراج حبّ الهی را بدهن هدايت در مشکاة
استقامت در صدر منير خود برافروزيد و بزجاج توکل

ص ۱۵۴

و انقطاع از ما سوی الله از هبوب انفاس مشرکین
حفظش نمائید .

ص ۱۵۵

چهاردهم شهر الکمال ۱۴ اوت
ای عباد ، لثالی صدف بحر صمدانی را از کنز
علم و حکمت ربّانی بقوّه یزدانی و قدرت روحانی
بیرون آوردم و حوریّات غرف ستر و حجاب را در
مظاهر این کلمات محکّمات محشور نمودم و ختم
اناء مسک احدیّه را بید القدره مفتوح نمودم
و روایح قدس مکنونه آنرا بر جمیع ممکنات مبذول
داشتم . حال مع جمیع این فیوضات منیعّه محیطه
و این عنایات مشرقه لمیعه اگر خود را منع نمائید ،
ملامت آن بر انفس شما راجع بوده و خواهد بود .

ص ۱۵۶

پانزدهم شهر الکمال ۱۵ اوت
مثلا ملاحظه در ارض طیّبه منبته نمائید که
مقصود زارع از سقایه ، سقایه زرع خود است . و
بسا حجر صلده صلبه که در آن کشت و زرع بالتّبع
مشروب می شوند . پس مقصود از نزول فیض فیاض ،
مزارع احبّای او بوده که محلّ انبات نبات علم و
حکمتند و من دون آن از اعداء و غافلین که احجار
متروکه ارضند بالتّبع بر شحات فضلیّه و قطرات
سحابیّه مرزوق و مشرویند .

ص ۱۵۷

شانزدهم شهر الکمال ۱۶ اوت
جوهر توحید و لطائف تحمید متصاعد بساط
حضرت سلطان بيمثال و ملیک ذوالجلالی است

که حقایق ممکنات و دقائق و رقایق اعیان موجودات را از حقیقت نیستی و عدم در عوالم هستی و قدم ظاهر فرمود و از ذلت بُعد و فنا نجات داده به ملکوت عزت و بقا مشرف نمود و این نبود مگر بصرف عنایت سابقه و رحمت منبسطه خود ، چنانچه مشهود است که عدم صرف را قابلیت و استعداد وجود نشاید و فانی بحت را لیاقت کون و انوجاد نیاید . و بعد از خلق کلّ ممکنات و ایجاد موجودات به تجلی اسم یا مختار انسان را از بین امم و خلائق برای معرفت و محبت خود که علت غائی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود .

ص ۱۵۸

هفدهم شهر الکمال

۱۷ اوت

چون ما بین خلق و حقّ و حادث و قدیم و واجب و ممکن بهیچوجه رابطه و مناسبت و موافقت و مشابهت نبوده و نیست ، لهذا در هر عهد و عصر کینونت ساذجی را در عالم ملک و ملکوت ظاهر فرماید و این لطیفه ربّانی و دقیقه صمدانی را از دو عنصر خلق فرماید : عنصر ترابی ظاهری و عنصر غیبی الهی . و دو مقام در او خلق فرماید : یک مقام حقیقت که مقام لا ینطق الا عن الله ربّه است ... و مقام دیگر مقام بشریت است ... و این کینونات مجردة و حقایق منیره و ساطط فیض کلّیه اند و به هدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافین را بالهامات غیبیه و فیوضات لا ربیبه و نسائم قدسیه از کدورات عوالم ملکیه ساذج و منیر گردانند ... تا ودیعه الهیه که در حقایق مستور و مختنفی گشته از حجاب ستر و پرده خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر الهی سر برآرد ...

ص ۱۵۹

اگر ناس بدیده بصیرت ملاحظه نمایند مشهود شود که این محن و بلایا و مشقت و رزایا که بر مخلصین و مؤمنین نازل و وارد است عین راحت و حقیقت نعمت است . و این راحت و عزت معرضین از حق ، نفس مشقت و عذاب و زحمت است . زیرا که نتیجه و ثمره این بلایا راحت کبری و علت وصول به رفرف اعلی است و پاداش و اثر این راحت ، زحمت و مشقت عظمی است و سبب نزول در درک سفلی . پس در هیچوقت و احیان از نزول بلایا و محن محزون نباید بود و از ظهورات قضایا و رزایا مهموم و مغموم نشاید شد ، بلکه بعروة الوثقای صبر باید تمسک جست و بحبل محکم اصطبار تشبث نمود . زیرا اجر و ثواب هر حسنه ای را پروردگار باندازه و حساب قرار فرموده مگر صبر را .

ص ۱۶۰

... مقصود از انقطاع ، انقطاع نفس از ما سوی الله است ، یعنی ارتقاء بمقامی جوید که هیچ شیئی از اشیاء از آنچه در ما بین سماوات و ارض مشهود است او را از حق منع ننماید . یعنی حبّ شیء و اشتغال بآن او را از حبّ الهی و اشتغال بذکر او محجوب ننماید ، چنانچه مشهودا ملاحظه می شود که اکثری از ناس الیوم تمسک بزخارف فانیه و تشبث باسباب باطله جسته و از نعیم باقیه و اثمار شجره مبارکه محروم گشته اند ... باری مقصود از انقطاع اسراف و اتلاف اموال نبوده و نخواهد بود ، بلکه توجه الی الله و توسل باو بوده و این رتبه بهر قسم حاصل شود و از هر شیء ظاهر و مشهود گردد ، اوست انقطاع و مبدأ و منتهای آن .

ای برادر من، تا بمصر عشق در نیائی بیوسف جمال
 دوست واصل نشوی و تا چون یعقوب از چشم ظاهری
 نگذری چشم باطن نگشائی و تا بنار عشق نیفریزی
 بیارشوق نیامیزی و عاشق را از هیچ چیز پروا نیست
 و از هیچ ضرری ضرر نه . از نارسردش بینی و از دریا
 خشکش یابی ... عشق هستی قبول نکند و زندگی
 نخواهد ، حیات در ممات بیند و عزت از ذلت جوید .
 بسیار هوش باید تا لایق جوش عشق شود و بسیار سر
 باید تا قابل کمند دوست گردد . مبارک گردنی که
 در کمندش افتد و فرخنده سری که در راه محبتش
 بخاک افتد . پس ای دوست از نفس بیگانه شو تا
 به یگانه پی بری و از خاکدان فانی بگذر تا در آشیان
 الهی جای گیری . نیستی باید تا نار هستی
 برافروزی و مقبول راه عشق شوی .

سالک بعد از ارتقای بمراتب بلند حیرت بوادی
 فقر حقیقی و فنای اصلی وارد شود و این رتبه مقام
 فنای از نفس و بقای بالله است و فقر از خود و غنای
 بمقصود است . و در این مقام که ذکر فقر می شود یعنی
 فقیر است از آنچه در عالم خلق است و غنی است به
 آنچه در عوالم حق است ، زیرا که عاشق صادق و حبیب
 موافق چون بلقay محبوب و معشوق رسید از پرتو
 جمال محبوب و آتش قلب حبیب ، ناری مشتعل
 شود و جمیع سرادقات و حجباترا بسوزاند ، بلکه
 آنچه با اوست حتی مغز و پوست محترق گردد و جز
 دوست چیزی نماند ... و در این مقام ، واصل مقدس
 است از آنچه متعلق بدنیاست . پس اگر در نزد
 واصلین بحر وصال از اشیاء محدوده که متعلق به

عالم فانی است یافت نشود چه از اموال ظاهریّه
باشد و چه از تفکّرات نفسیّه باسی نیست ...

ص ۱۶۳

سوم شهر الاسماء ۲۲ اوت

ای دوستان حقّ ، کمر خدمت محکم بر بندید و
اهل آفاق را از مکر و نفاق اهل شقاق حفظ نمائید
و اگر بخصوع و خشوع و سایر سجایای حقّ بین عباد
ظاهر شوید ، ذیل تقدیس از مفتربات ابلیس و
مظاهرش طاهر ماند و آلوده نشود و کذب مفتربین بر
عالمیان ظاهر و هویدا گردد . و اگر نعوذ بالله
عمل غیر مرضیّه از شما مشاهده شود ، جمیع بمقّر
قدس راجع است و همان اعمال ، مثبت مفتربات
مشرکین خواهد شد و هذا الحقّ یقین .

ص ۱۶۴

چهارم شهر الاسماء ۲۳ اوت

مشاهده نمائید در نفوسیکه در هر سنه بر
مظلومیّت سیّد الشهداء روح ماسواه فداه و اصحاب
او نوحه و ندبه می نمایند و بر ظالمان لعنت میکنند
و خود بظلمی ظاهر شده اند که ظلم ظالمان قبل
نزدش معدوم صرف بوده . فی الحقیقه بر خود
لعنت می کنند و شاعر نیستند . و مطالع ظلم الیوم
علماء عصرند که از حقّ اعراض نموده اند و بظنون
و اوهام خود تمسّک جسته اند . قسم بافتاب افق
توحید که در اعصار قبل هم سبب ظلم امثال این
نفوس شده اند ، چه که بفتوهای آن انفس غافله ،
مطالع عزّ احدیّه شریّت شهادت را نوشیده اند .
نفوسیکه با سیّد الشهداء محاربه نموده اند بعضی
از نفوس بودند که در هر سنه سه ماه صائم بودند و
شب و روز تلاوت قرآن می نمودند ...

وجه عالم بر لا مذهبی متوجّه بوده . در کلّ سنین بل در کلّ شهور بل در کلّ ایام از ایمان و ایقان و عرفان بعید و بظنون و اوهام نزدیک و تا مدّتی باین نحو خواهند بود ، چنانچه میقات آن در کتاب الهی نازل و ثبت شده . و لکن محزون مباش ، چه که اشراقات شمس حقیقت رطوبات زائده طبیعت را جذب خواهد نمود و تشّات حروف را جمع خواهد نمود و این فقره نه مخصوص باین عصر است بلکه از قبل هم چنین بوده ... بعد از انقضاء مدّت مذکوره در کتاب ، بغتة امر الله مرتفع و جمیع بان متوجّه .

نفوسیکه موقّ شده اند برضی الله و امره ، بعد از خروج ارواح از اجساد باجر اعمال در دار اخری فائز خواهند شد ، چه که آنچه در این دنیا مشهود است استعداد زیاده از این در او موجود نه اگر چه کلّ عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و خواهد بود و لکن در هر عالمی از برای هر نفسی امری مقدر و مقرر ...

فی الحقیقه اگر نفسی در آنچه از قلم اعلی در این مقامات جاری شده تفکّر نماید بیقین مبین میداند که مَشعر ادراک آن عالم در این عالم گذارده نشده تا ادراک نماید و بر حقیقت عارف شود . و لکن این قدر ذکر می شود که ارواح مجردة که حین ارتقاء منقطعاً عن العالم و مطهّراً من شبهات الامم عروج

نمایند ، لعمر الله انوار و تجلیات آن ارواح سبب
وعلت ظهورات علوم و حکم و صنایع و مایه بقای
آفرینش است ، فنا آنرا اخذ ننماید و شعور و ادراک
و قدرت و قوت او خارج از احصاء عقول و ادراکست .
انوار آن ارواح مرئی عالم و امم است . اگر این مقام
بأسره کشف شود جمیع ارواح قصد صعود نمایند
و عالم منقلب مشاهده گردد .

ص ۱۶۸

هشتم شهر الاسماء ۲۷ اوت

آفتاب حقیقی کلمه الهی است که تربیت اهل
دیار معانی و بیان منوط باوست ، و اوست روح
حقیقی و ماء معنوی که حیات کلّ شیء از مدد
و عنایت او بوده و خواهد بود . و تجلی او در هر مرآتی
بلون او ظاهر . مثلا در مرایای قلوب حکما تجلی
فرمود ، حکمت ظاهر شد . و همچنین در مرایای افئده
عارفین تجلی فرمود ، بدایع عرفان و حقایق تبیان
ظاهر شده . جمیع اهل عالم و آنچه در او ظاهر به
انسان قائم و از او ظاهر . و انسان از شمس کلمه
رئانیّه موجود . و اسماء حسنی و صفات علیا طائف
حول کلمه بوده و خواهند بود . اوست نار الهی و
چون در صدور بر افروخت ما سوی الله را بسوخت ...

ص ۱۶۹

نهم شهر الاسماء ۲۸ اوت

اگر امروز نفسی بطراز امانت فائز شود ،
عند الله احبّ است از عمل نفسی که پیاده بشطر
اقدس توجه نماید و بلقائ معبود در مقام محمود
فائز گردد . امانت از برای مدینه انسانیّت به
مثابه حصن است و از برای هیکل انسانی بمنزله
عین ، اگر نفسی از او محروم ماند در ساحت عرش
نابینا مذکور و مسطور است .

ص ۱۷۰

دهم شهر الاسماء

۲۹ اوت

مشاهده در امر رسول الله نما که اول امر در کمال ترقی و استعلاء بوده و بعد توقّف نموده . یکی از اسباب مانعه آنکه نفوسی برخاستند و بدعوی اینکه ما اهل باطنیم ، ناس بیچاره را از شریعه الهیه و مکان عزربانیّه ممنوع نمودند . قل تالله کلّ ظاهر اعلی من باطنکم و کلّ قشر انور من لبکم ... الیوم رداء افعال و اکلیل اعمال ، ذکر اسم اعظم در ظاهر و باطن بوده ...

ص ۱۷۱

یازدهم شهر الاسماء

۳۰ اوت

از مصائب وارده مکدر مباحثید ، چه که لا زال بلایا مخصوص اصفیای حقّ بوده و خواهد بود . پس نیکو است حال نفسی که بما ورد علیه راضی و شاکر باشد ، چه که وارد نمی شود بر نفسی من عند الله الا آنچه از برای آن نفس بهتر است از آنچه خلق شده ما بین سموات و ارض . و چون ناس باین سر و سرّ آن آگاه نیستند ، لذا در موارد بلایا خود را محزون مشاهده می نمایند . لم یزل و لایزال بر مقرّ اطمینان ساکن باشید و از اثمار عرفان مرزوق .

ص ۱۷۲

دوازدهم شهر الاسماء

۳۱ اوت

پیمبران چون پزشکانند که به پرورش گیتی و کسان آن پرداخته اند ، تا بدرمان یگانگی بیماری بیگانگی را چاره نمایند . در کردار و رفتار پزشک جای گفتار نه ، زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ بینش مردمان زمین بفراز آسمان دانش او نرسد . پس اگر رفتار

امروز پزشک را با گذشته یکسان نبیند جای گفتار
نه . چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار .
و همچنین پیمبران یزدان هرگاه که جهان را
بخورشید تابان دانش درخشان نمودند بهر چه
سزاوار آن روز بود مردم را بسوی خداوند یکتا خواندند ...

ص ۱۷۳

سیزدهم شهر الاسماء ۱ سپتامبر
حقّ جلّ جلاله عالم را بملوک که مظاهر قدرت
اویند عطا فرموده و بجنود ظاهره مدائن ظاهره
را حفظ نموده و می نماید و جنودیکه مخصوص ذات
قدم عزّ بیانه و عزّ ذکره است اعمال طیّبه و اخلاق
مرضیه بوده و هست . دوستان الهی باید بتقوی
الله قلوب را تسخیر نمایند و صدور را از آنچه
سزاوار نیست مقدّس دارند . طوبی از برای نفسی
که به حکمت و بیان و روح و ریحان عباد را متذکّر
دارد و بافق آگاهی کشاند .

ص ۱۷۴

چهاردهم شهر الاسماء ۲ سپتامبر
امروز روز تبلیغ است و کلّ باو مأمور تا مخلصین
بمقامی که در کتاب الهی نازل شده فائز شوند " من
احیی نفسا فکأنما احیی الناس جمیعا " و حیاتیکه
در کتاب الهی مذکور است حیات افتده و قلوب
است بعرفان محبوب . اگر نفسی باین مقام فائز
نشود از میتین محسوب . لذا باید در لیالی و
ایام دوستان حقّ جهد بلیغ نمایند که شاید
گمگشتگان را بسبیل مستقیم هدایت نمایند و
تشنگان را از این ریحق حیوان بچشانند . هر
نفسی باین مقام فائز شد از جواهر وجود لدی الله
مذکور . از شماتت اعداء و اقتدار اولی البغضاء
محزون مباشید . زود است که اوّل بمدح و ثنا و

ثانی بضعف و فنا تبدیل شود .

ص ۱۷۵

پانزدهم شهر الاسماء ۳ سپتامبر

اگر نفسی در مشرق زمین باشد و آن جناب در مغرب و اراده نماید بعرفان الله فائز گردد ، بر آن جناب حتم است مع استطاعت که بآن ارض توجه نماید و رحیق حیوان را بقدر استطاعت و قابلیت او بر او مبذول دارد ... اگر در آیات منزله از سماء فضل تفکر نمائی شهادت میدهی که حقّ جلّ و عزّ بآنچه امر فرموده و می فرماید همان مصلحت عباد بوده و خواهد بود . البتّه باید تبلیغ امر نمائی و بخدمت مشغول گردی . طالبان بحر هدایت را محروم نمائید و لکن باندازه عطا نمائید .

ص ۱۷۶

شانزدهم شهر الاسماء ۴ سپتامبر

بهترین ثمری که بشجره بیان منسوب است این کلمه مبارکه است : تخمهای حکمت را در اراضی طیبه باندازه و مقدار مبذول دارید . انشاء الله بحرارت نار کلمه الهیه جمیع را مشتعل نمائی و بشرط اقدس دعوت کنی ... بشفقت پدری با جمیع اهل ارض معاشر باش و همچنین از ثدی حکمت جمیع را تربیت نما . در هیچ حالی از احوال از حکمت چشم برمدار . اوست سبب اعلای امر و او علّت سکون اضطراب و قوه قلوب و اطمینان نفوس بوده و خواهد بود .

ص ۱۷۷

هفدهم شهر الاسماء ۵ سپتامبر

خدمت اعظم و اکبر تبلیغ امر او است . باید مبالغین بحکمت و بیان باین امر خطیر مشغول

کردند . و شرایط مبلّغین تقدیس و تنزیه است و همچنین توکل و انقطاع . طوبی لمن تزین بطراز الانقطاع فی تبلیغ امر الله مالک الابداع . طوبی از برای عبادیکه خالصاً لوجه الله قصد بلاد نمایند لأجل تبلیغ امر و انتشار آثار . لعمر الله ارض بقدم آن نفوس افتخار نماید . امروز خادم امر الهی و مبلّغ آیاتش از اعلی الخلق در کتاب مذکور .

ص ۱۷۸

هجدهم شهر الاسماء ۶ سپتامبر
بعضی عباد از حقّ سمّ قاتل طلب نموده و می نمایند و بگمان خود شهد فائق خواسته اند . آیا رضیع اگر سمّ طلب نماید اعطای آن از بالغ جائز ؟ لا و نفسی و لو یصیح و یبکی . چنانچه شنیده اند و مشاهده نموده اند که بعضی در عراق تلقاء وجه حاضر و از حقّ جلّ شأنه خواستند آنچه را خواستند و بعد از اعطاء ظاهر شد از ایشان آنچه سبب خسران شد ... و نفوس دیگر بعد آن وصلوا بما ارادوا ، بالمرّه از حقّ اعراض نمودند ... مقصود آنکه احبّای الهی از تأخیر ما ارادوا من ربّهم الکریم مکدّر و محزون نباشند ، چه که آن منبع کرم و مخزن جود ... لم یزل و لایزال معطی و باذل بوده و خواهد بود .

ص ۱۷۹

نوزدهم شهر الاسماء ۷ سپتامبر
اشتغال عباد بمشتهیات نفس و هوی در زخارف دنیا سبب غفلت ، و غفلت چون قوّت یابد بضلالت مبدّل گردد و عند صاحبان بصر مبدئی که سبب و علّت این امور غیر مرضیه است جزای اعمال ، و الّا امر الله اظهر از شمس است .

حقّ جلّ ذكره خود را غفور و رحیم و رحمن و کریم خوانده . چگونه می شود بامورات جزئیّه از احبّای خود بگذرد و یا نظر رحمت باز دارد ... لعمری آنّه قد کان بالمنظر الاعلی و المقام الاسنی لا ينظر الا حسنات احبائه و ماورد عليهم فی سبيله و يتجاوز عما دونها ... همیشه حقّ ناظر باعمال خیریه بریّه بوده و هست مگر نفسی که فی الحقیقه از او راحه اعراض مرور نماید .

... وقتی که این مظلوم در زیر غلّ و زنجیر در ارض طا بود ، در حالتیکه دو روز بر او گذشت و چیزی بلب نرسید و دیناری با او نبود ، در آن حین اغنی العالم بوده کسیکه غنای او در منتهی درجه فقر حاصل و از ذلّت و ننگ عالم در سبیل امر مالک قدم دلتنگ و خجل نه ، تا بوده و هست غم مخور ، سرورها از پی . دلتنگ مباش ، فرح بی منتهی از عقب . در نفس این عالم ابواب لاتحصی موجود ، انشاء الله باصبع اراده بگشاید و عوالم جدیده در این عالم مشاهده گردد . او فقیر را دوست داشته و با او مجالس و مؤانس . اگر بر تراب جالسی غم مخور مالک عرش با تست ... لذت بیان رحمن و حلاوت های آن تلخی های دنیای فانیه را مبدل فرماید و زائل نماید ...

... بذكر الله مانوس شو و از دونش غافل ، چه که ذکرش انیسی است بی نفاق و مونسسی است با کمال وفاق ، میهمانی است بی خیانت و همدمیست بی ضرّ

و جنایت ، مجالسی است امین و مصاحبی است با ثبات
 و تمکین ، رفیقی است با وفا بشأنیکه هر کجا روی با
 تو آید و هرگز از تو نگسلد . غم را بسرور تبدیل
 نماید و زنگ غفلت بزداید . الیوم یومی است که
 کلمه جذبیة الهیة ما بین سموات و ارض معلق و
 جذب می فرماید جواهر افنده ممکنات را . و آنچه
 از نفوسیکه از امکانة تراییه صعود ننموده اند حکم
 ملل قبل و نفی بر آن نفوس من عند الله جاری .
 قسم بآفتاب معانی که اگر مقدار ذره ای از جوهر
 بل اقل در جبلی مستور باشد ، البتة کلمه جذبیة
 و فصلیة آنرا جذب نماید و از جبل فصل کند ...

ص ۱۸۳

چهارم شهر العزة ۱۱ سپتامبر

... کأس بقا بآتم ظهور و بروز بایادی ملائكة
 جنت و نار در دور آمده . پس نیکو است حال نفسی
 که از کأس باقی مرزوق شود و کأس فانی را باهلش
 واگذارد ... امر حق را الیوم چون شمس ملاحظه نما
 و جمیع موجودات را مرایا . و هریک از مرایا که به
 شمس توجه نمود و مقابل گشت ، صورت او در او ظاهر
 و هویدا و الیوم قلبی که مقابل شد با جمال ابهی ،
 انوار وجه در او ظاهر و مشهود و من دون ذلک
 محروم بل مفقود . و الیوم مقابل نشده مگر
 معدودی و ایشانند جواهر وجود عند الله .

ص ۱۸۴

پنجم شهر العزة ۱۲ سپتامبر

قلم قدم می فرماید : جز سمع کلماتم نشنود و
 جز چشمم بجمال عارف نگردد . بصر که به رمده هوی
 علیل شد چگونه بمنظر اکبر ناظر شود ؟ طیب
 جملة علتها حیم بوده و شافی جمیع امراض و دم
 خواهد بود . حب الهی را مطهر دان ، در هر محل

که وارد شود اجنبی نماند . علّت را بصحّت و جرم
را برحمت تبدیل نماید . طوبی از برای نفوسی
که باین فضل لا عدل لها فائز شوند .

ص ۱۸۵

ششم شهر العزّة ۱۳ سپتامبر

... بر اثر قدم غلام قدم گذار و مشی کن و ابداً
از امورات وارده محزون مباش . فوالذی نفسی
بیده که اگر عوالم لایتناهی الهی منحصر باین
عالم بود و نعمتش مخصوص آنچه در دنیا عند
اهلش مشهود است ، ابد خود را در بلایای لایحصى
معدّب نمی ساختم . فکر در انبیای مقربین نما
و در ضربیکه بر هر یک در سبیل الهی وارد شده .
قسم بقلم قدم که در هر نفسی اقلّ من ذرّه شعور
باشد ، بذکر این بیان و تفکر در آن ابد بدنیا
اعتنا ننماید و از وجود و فقدانش محزون نگردد ...

ص ۱۸۶

هفتم شهر العزّة ۱۴ سپتامبر

... عالم منقلب ، و احدی سبب آنرا ندانسته .
بأسا و ضراء احاطه نموده . ارض آرام نخواهد
گرفت مگر بندای اُسکُنّی و لکن نظر باس اساس
سیاست الهی و اصول احکام ربّانی در القای
کلمه توقّف رفته و میرود و از قبل این کلمه علیا
از قلم اعلی جاری و نازل : خیمه نظم عالم به دو
ستون قائم و بریا مکافات و مجازات . نظر به
جزای اعمال ، خلق در خسران و وبال مشاهده
می شوند ... تفکر در انقلابات دنیا نما ، لعمری
لا تسکن بل تزداد فیکلّ یوم . هذا ما یخبرک به
الخبیر . خلق از ندای حقّ و حلاوت آن محروم
بوده و هستند ، عجب در آنست که از ندای عالم
هم محرومند ...

ص ۱۸۷

هشتم شهر العزّة

۱۵ سپتامبر

سبحانه سبحانه ، از او می طلبیم عباد خود را مؤید فرماید بر دو امر بزرگ بعد از عرفان ذات مقدّس و استقامت بر آن : عبراتی که از خشية الله نازل شود ، قطرات دمی که در سبیلش بر خاک ریزد . این دو امر لازماً لدى العرش مقبول بوده و هست . و چون ثانی نهی شد ، ثالثی بر مقامش نشست و آن انفاق عمر است در سبیل شناسائی او ، بشناسد و بشناساند .

ص ۱۸۸

نهم شهر العزّة

۱۶ سپتامبر

قسم به یکتا خداوند بمانند که ذره‌ای در سموات و ارض حرکت نمی‌کند مگر باذن و اراده حقّ . و عالم است بآنچه در قلوب عباد مستور و مکنون است و قادر است بر اینکه ارض و من علیها را بکلمه‌ای مسخّر فرماید و لکن اگر این امورات ظاهر شود کلّ طوعاً کرها تصدیق نمایند و مذعن شوند و لکن چنین تصدیق را اعتباری نه لذا گاهی ظهورات قدرتیّه الهیه ظاهر و گاهی مستور و باطن . در حین ظهور اهل حضور را بسماء شهود کشاند و حین بطون اهل یقین و ظنون را تفصیل فرماید .

ص ۱۸۹

دهم شهر العزّة

۱۷ سپتامبر

این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده ، چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری ، بلکه لأجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیّه و ارتفاع ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما یصدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده تا آنکه کلّ فوق ملک

و ملکوت مشی نمایند . لعمری لو اخرج الحجاب
فی هذا المقام لتطیرن الارواح الی ساحة ربک
فالق الاصبح و لکن چون بحکمت امر نمودیم لذا
بعضی از مقامات را مستور داشتیم تا جذب مختار
زمام اختیار را اخذ نماید .

ص ۱۹۰

یازدهم شهر العزّة ۱۸ سپتامبر
وکلّ بآداب طاهره ما بین بریّه مشی نمایند و
سبب هدایت ناس شوند . بعضی عقول شاید که
بعضی حدودات مذکوره در کتب الهیّه را لأجل
عدم اطلاع بر مصالح مکنونه در آن تصدیق نمایند
و لکن آنچه از قلم قدم در این ظهور اعظم در اجتماع
و اتّحاد و اخلاق و آداب و اشتغال بما ینتفع به
النّاس جاری شده احدی انکار ننموده و نمی نماید
مگر آنکه بالمرّه از عقل محروم باشد . اگر احبّای
الهی بطراز امانت و صدق و راستی مزین نباشند ،
ضرّش بخود آن نفوس و جمیع ناس راجع . اولاً آن
نفوس ایداً محلّ امانت کلمه الهیّه و اسرار مکنونه
ریانیّه نخواهند شد و ثانی سبب ضلالت و اعراض
ناس بوده و خواهند بود و عن ورائهما قهر الله و
غضبه و عذاب الله و سخطه .

ص ۱۹۱

دوازدهم شهر العزّة ۱۹ سپتامبر
از جمله علامت بلوغ دنیا آنست که نفسی
تحمل امر سلطنت نماید . سلطنت بماند و احدی
اقبال نکند که وحده تحمل آن نماید . آن ایّام
ایّام ظهور عقل است ما بین بریّه ، مگر آنکه نفسی
لاظهار امر الله و انتشار دین او حمل این ثقل
اعظم نماید و نیکو است حال او که بحبّ الله و
امرّه و لوجه الله و اظهار دینه خود را باین خطر

عظیم اندازد و قبول این مشقت و زحمت نماید .
این است که در الواح نازل که دعای چنین سلطان
و محبت او لازم است .

ص ۱۹۲

سیزدهم شهر العزة ۲۰ سپتامبر

هر نفسی الیوم بکتاب الهی عمل نمود و قلبش
از شبها و ضغینه و بغضاء و ما لایلیق للانسان
طاهر و مقدس شد ، او از اهل ملاً اعلی محسوب و
اگر بمقام بلند شهادت فائز شود این منتهی عنایت
است درباره او و لکن جمیع این امور معلق باراده
حق جلّ جلاله است و مدتهاست که از قلم مقصود
حفظ عباد ظاهر و مسطور . لذا شهادت دست
نمیدهد الا بندرت آنهم لاجل حیات عالم
و ظهورات صنایع و علوم و فنون . وجود این مقام
مثل وجود عنقا است در اقطار عالم ، بقول مذکور و
بفعل مفقود .

ص ۱۹۳

چهاردهم شهر العزة ۲۱ سپتامبر

... الیوم یوم نصرت است و نفس الحق جمیع
حقایق عالین و ارواح مقربین که طائف حولند
مسئلت نموده که بقمیص ظاهر هیكلية انسانیه
ظاهر شوند و در ظاهر ظاهر بنصرت امر الله قیام
نمایند . از برای احدی سزاوار نیست که طلب
خروج از این عالم در ایام ظهور مالک قدم نماید ،
بلکه باید فی کلّ الاحیان ناظراً الی افق الرحمن
از خدا بخواهد که خدمتی از او در این امر ابداع
امنع ظاهر شود و لو بذکر کلمه ای از کلمات او باشد ...

ص ۱۹۴

پانزدهم شهر العزة ۲۲ سپتامبر

... مظلومیتم مظلومیّت اسم اولم را از لوح
 امکان محو نمود و از سحاب قضا امطار بلا فی
 کلّ حین بر این جمال مبین باریده . اخراج از
 وطنم را سببی جز حبّ محبوب نبوده و دوری از
 دیارم را علّتی جز رضای مقصود نه . در موارد
 قضایای الهی چون شمع روشن و منیر بودم و در
 مواقع بلایای ربّانی چون جبل ثابت . در ظهورات
 فضلیّه ابر بارنده بودم و در اخذ اعدای سلطان
 احدیّه شعله فروزنده . شئونات قدرتم سبب حسد
 اعدا شد و بروزات حکمتم علّت غلّ اولی البغضا .
 هیچ شامی در مقعد امن نیاسودم و هیچ صبحی
 براحت سر از فراش برنداشتم . قسم بجمال حقّ
 که حسین بر مظلومیتم گریست و خلیل از دردم
 خود را بنار افکند ...

ص ۱۹۵

شانزدهم شهر العزّة ۲۳ سپتامبر

قلم قدم می فرماید که از اعظم امور تطهیر
 قلب است از کلّ ما سوی الله . پس قلبت را از غیر
 دوست مقدّس کن تا قابل بساط انس شوی ... از
 تقیید تقلید بفضای خوش تجرید وارد شو . دل را
 از دنیا و آنچه در اوست بردار تا بسطان دین
 فائز شوی و از حرم رحمانی محروم نگردی و بقوّت
 انقطاع حجاب وهم را خرق کن و در مکمن قدس یقین
 در آی ... یک شجر را صد هزار ورق و صد هزار ثمر
 مشهود و لکن جمیع این اوراق و اثمار بحرکتی از
 اریاح خریف و شتا معدوم و مفقود شوند . پس نظر
 را از اصل شجره ربّانیّه و غصن سدره عزّ وحدانیّه
 منصرف منما .

ص ۱۹۶

هفدهم شهر العزّة ۲۴ سپتامبر

ای ساکنان بساط حبّ الهی و ای شاربان خمر
رحمت صمدانی ، قرب جمال دوست را بدو جهان
تبدیل ننمائید و از لقای او بلقای ساقی نپردازید
و از خمر علم و حکمت او بخمر جهل و غفلت دل
مبندید . لب محلّ ذکر محبوبست ، او را بآب
کثیف نیالائید و دل منزل اسرار باقی است ، او
را بتوجه اشیاء فانی مشغول ندارید . آب حیات
از کوثر جمال سبحان جوئید نه از مظاهر شیطان .

ص ۱۹۷

هجدهم شهر العزّة ۲۵ سپتامبر

این غلام فانی در منتهی مقام حبّ ، دوستان
الهی را ببدایع نصح احدیه و جواهر حکمت سلطان
صمدیه متذکر می نماید که شاید نفسی قد مردی و
مردانگی علم نماید و از قمیص غفلت و شهوت
بیرون آید و چون جمال منیر دوست پاک و منیر
و مقدّس در ارض حبّ و انقطاع و وُدّ و ارتفاع سیر
نماید . اقلّا اینقدر از انوار صبح جبین و ظهور
یوم مبین اخذ نمایند که ظاهر و باطن خود را متحد
نمایند . از علوّ تجرید و سموّ توحید و تنزیه کبری
و تقدیس عظمی گذشتیم . حال سعی بلیغ و
اهتمام منیع نمایند که اسرار باطن مخالف اعمال
ظاهر و افعال ظاهر معارض اسرار باطن نباشد .

ص ۱۹۸

نوزدهم شهر العزّة ۲۶ سپتامبر

باید کلّ بحکمت متمسک باشند و بفضل حقّ جلّ
جلاله مطمئن . بعضی از نفوس حین بأسا مضطرب
و خائف مشاهده می شوند و این لایق نبوده و نیست ،
چه که مرگ حتم است و میرسد ، البتّه اگر در راه حقّ
وارد شود احلی و احبّ بوده و هست ، لعمر الله در
کام مخلصین اعدب از کوثر و سلسبیل است . حقّ

غالب وقادر و مقتدر بوده و خواهد بود مَنْ يَقْدِرُ
أَنْ يَمْنَعَ مَا أَرَادَهُ؟ باید کَلَّ بکمال استقامت و
اطمینان ظاهر شوند . بگو شهادت امری است
عظیم و از کبریت احمر نفیس تر و کمیاب تر است .
نصیب هر کس نبوده و نیست .

ص ۱۹۹

اول شهر المشیة ۲۷ سپتامبر

محبوب عالمیان در سجن اعظم ساکن است
و قدر این مظلومیّت را دانسته ، تو هم بدان .
لعمر الله مظلومیّت بسیار محبوب است . کوثر
عرفان رحمان را پنهانی بنوش و قدر بدان . آیام
غلبه ظاهریه خواهد آمد و لکن این لذت را نخواهد
داشت . و اگر درست ملاحظه کنی عظمت امر را
با حالت مذکوره مشاهده نمائی . اینست بیان
احلی که از قلم اعلی جاری شد .

ص ۲۰۰

دوم شهر المشیة ۲۸ سپتامبر

حقّ جلّ جلاله لازال مظلومیّت را دوست
داشته و دارد . لذا بر او وارد شده و می شود آنچه
که سحاب صیحه زند و روح الامین نوحه نماید .
اینست آن مقامی که زفرات مقربین صعود نموده
و عبرات مخلصین نازل شده . اگر اراده حقّ جلّ
جلاله تعلق نمی گرفت احدی قادر بر تعدی بر
او نبود . کَلَّ در قبضة قدرتش اسیرند و نزد ظهور
قوتش ضعیف و ذلیل .

ص ۲۰۱

سوم شهر المشیة ۲۹ سپتامبر

حمد محبوبی را لایق و سزااست که لم یزل بوده
و لایزال خواهد بود . رحمتش جمیع من فی الوجود

را احاطه نموده و این رحمت در رتبه اولیه اظهار
برهانست که از مشرق عنایت رحمن ظاهر میشود
تا کلّ بعرفان آن بحر قدم که مقصود اصلی از
عالم است فائز شوند و در رتبه ثانیه اوامر الهیه
بوده تا کلّ باین مرقّات اعظم بمکامن قدس تجرید
و مواقع عزّ توحید ارتقاء جویند . طوبی از برای
نفوسی که الیوم باخلاق روحانیه و اعمال طیّبه
بنصرت امر مالک بریه قیام نمایند .

ص ۲۰۲

چهارم شهر المشیة ۳۰ سپتامبر
انشاء الله باید جمیع احباب با کمال محبّت
و وداد باشند و در اعانت یکدیگر کوتاهی ننمایند .
و معنی مواسات که در کتاب الهی نازل شده اینست
که هر یک از مؤمنین سایرین را مثل خود مشاهده
نمایند ، یعنی خود را اعلی نشمرند و اغنیا فقرا
را از مال خود محروم ننمایند و آنچه از برای خود
از امورات خیریه اختیار می نمایند از برای سایر
مؤمنین هم همان را اختیار کنند . اینست معنی
مواسات و حدّ مواسات تا این مقام بوده و تجاوز
از آن از شئونات هوائیه و مشتیهات نفسیه عند
الله مذکور . اعاذنا الله و ایاکم عن کلّ ما لا یحبّه .
انشاء الله باید جمیع بکمال تقدیس و تنزیه
بذکرش ذاکر باشند .

ص ۲۰۳

پنجم شهر المشیة ۱ اکتبر
علّت آفرینش ممکنات حبّ بوده ، چنانچه در
حدیث مشهور مذکور که می فرماید : کُنْتُ كُنْزَا
مَخْفِيًا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ
أَعْرِفَ . لهذا باید جمیع بر شریعت حبّ الهی
مجتمع شوند بقسمی که بهیچوجه رائحه اختلاف

در میان احباب و اصحاب نوزد . کلّ ناظر بر حبّ
بوده ، در کمال اتّحاد حرکت نمایند ، چنانچه
خلافی ما بین احدی ملحوظ نشود . در خیر و شرّ
و نفع و ضرر و شدّت و رخا جمیع شریک باشند .
انشاء الله امیدواریم که نسیم اتّحاد از مدینه
ربّ العباد بوزد و جمیع را خلع وحدت و حبّ
و انقطاع بخشد .

ص ۲۰۴

ششم شهر المشیة ۲ اکتبر

اگر نظر بفضل و حکمتهای اخری نمی بود هر
آینه نفوسیکه اقلّ من ذرّ سبب اذیت و ضرّ احبّای
الهی شده اند باسفل درک جحیم راجع می گشتند
و آنی ارض حمل آن نفوس نمی نمود . و این در باره
نفوس ضعیفه غافله جاهله بوده و هست و آلا
نفوسی که بکمال عناد برخاستند و بمشارق حبّ
الهی و مطالع ذکر او در این ظهور اعظم باعراض
و اعتراض قیام نمودند بید قدرت اخذ شده و
خواهند شد . انّ ربّک لهو المنتقم الآخذ القدیر .

ص ۲۰۵

هفتم شهر المشیة ۳ اکتبر

قلم اعلی اهل بها را بفیوضات رحمانیه بشارت
میدهد و جمیع را نصیحت می فرماید تا کلّ به
نصح الله مالک اسماء بما اراده المحبوب فائز
شوند . جدال و نزاع و فساد مردود بوده و هست .
باید احبّای الاهی بلحاظ محبّت در خلق نظر
نمایند و بنصایح مشفقانه و اعمال طیّبه کلّ را بافق
هدایت کشانند . بسا از نفوس که خود را بحقّ
نسبت داده اند و سبب تزییع امر الله شده اند .
اجتناب از چنین نفوس لازم .

امروز آنچه دیده می شود گواهی می دهد و بندگان را بخداوند یکتا میخواند . امروز آفتاب بینائی از آسمان دانائی هویدا . نیکوست کسی که دید و شناخت . آنچه از پیش گفته شد در این روزگار پدیدار . بگو ای دوستان خود را از دریای بخشش یزدانی دور نمائید چه که او بسیار نزدیک آمده . آنکه پنهان بود آمده و خوب آمده . بر یک دستش آب زندگانی و بردست دیگر فرمان آزادی . بگذارید و بگیرید . بگذارید آنچه در جهان دیده می شود و بگیرید آنچه را که دست بخشش می بخشد . آمده آنچه چشم روزگار مانند آن ندیده . ای دوستان بشتابید بشتابید . بشنوید بشنوید .

ای اهل ارض ، لعمری و عمرکم این مظلوم خیال ریاست نداشته و ندارد . و مقصود رفع آنچه سبب اختلاف احزاب عالم و تفریق امم است بوده و هست تا کلّ فارغ و آزاد شوند و بخود پردازند . استدعا آنکه دوستان این ذیل را بغبار اکاذیب نیالایند و بذکر خوارق عادات که نزد ایشان است از شأن و مقام و تقدیس و تنزیه نگاهند . سبحان الله امروز روزیست که عقلاء از این مظلوم اخذ رأی نمایند و از حقّ بطلبند آنچه را که سبب عزّت و آسایش است و لکن کلّ بر عکس بر اطفاء این نور ساطع لمیع جاهد و ساعی .

ای دوستان ، دریای جود در امواج و آفتاب کرم

در اشراق . امروز روز ستایش است نه زمان آرایش .
بگو ای دوستان روان را از آرایش دنیا پاک سازید
و بستایش دوست یکتا بپردازید . روز زبان امروز
است ، چه که مخصوص ثنا خلق شده . روز دیدار
امروز است ، چه که محبوب پدیدار گشته . پبرهای
محبت رحمن پرواز نمائید که شاید بقرب معنوی
فائز گردید . ای دوستان از هجران محزون مباشید ،
روز شادی است . وقت اندوه نه ، هر که به محبت
رحمن برخاست از ماست و هر که بغیر ما مشغول
از اغیار محسوب . این است بیان رحمن .

ص ۲۰۹

یازدهم شهر المشیة ۷ اکتبر

ای دوستان ، ارض معرفت رحمن خراب و ویران
مشاهده شد . لذا زارع بالغ و حکیم حاذق فرستادیم
تا اعراق فاسده و گیاههای لایسمنه را به تدابیر
کامله قطع نماید و بامطار اوامر الهیه آن ارض
را تربیت فرماید تا محلّ انبات نبات طیبه و
اشجار مثمره شود . اینست مقصود از ارسال رسل
و انزال کتب . ای دوستان در صدد تربیت گمراهان
و بی دانشان باشید که شاید نهالهای وجود انسانی
بطراز ربیع رحمانی سرسبز و خرم شوند .

ص ۲۱۰

دوازدهم شهر المشیة ۸ اکتبر

... اصحاب نارباش و اهل ریا مباش . کافر
باش و ماکر مباش . در میخانه ساکن شو و در کوچه
تزویر مرو . از خدا بترس و از ملامت ترس . سر بده
و دل مده . زیر سنگ قرار گیر و در سایه تحت
الحنک ماوی مگیر . اینست آوازه های نی قدسی
و نغمات بلبل فردوسی که جسدهای فانی را
جانی بخشد و جسم ترابی را روان ، روح مسیحی

دهد و نور الهی بخشد و بحرفی عالم فانی را
بملک باقی کشد .

ص ۲۱۱

سیزدهم شهر المشیة ۹ اکتبر

نخستین گفتار کردگار اینست : با سینه پاک
از خواهش و آرایش و دل پاکیزه از رنگهای آفرینش
پیش دانا و بینا و توانا بیایید و آنچه سزاوار روز
اوست بیارید . امروز روز دیدار است ، چه که
یزدان بی پرده پدیدار و آشکار . بجان پاک بشتابید
شاید برسید و آنچه سزاوار است پی برید . از آب
پرهیزکاری خود را از آزر و کردارهای ناشایسته پاک
نمائید تا راز روز بی نیاز را بیابید . روشنی
نخستین در روز پسین پدیدار . بسه چیز دیدار
دست دهد و رستگاری پدیدار شود : پاکی دل و
دیده و پاکی گوش از آنچه شنیده .

ص ۲۱۲

چهاردهم شهر المشیة ۱۰ اکتبر

بگوای دوستان ، راهنما آمد . گفتارش از گفتارها
پدیدار و راهش میان راهها نمودار . راه ، راه اوست
بیابید و گفتار ، گفتار اوست ، بشنوید . امروز ابر
بخشش یزدان می بارد و خورشید دانائی روشنی
می بخشد و بخود راه می نماید . جوانمرد آنکه
راههای گمان را گذاشت و راه خدا را گرفت . ای
دوستان دست توانای یزدان پرده های گمان را
درید تا چشم ببیند و گوش از شنیدن باز نماند .
امروز روز شنیدن است . بشنوید گفتار دوست
یکتا را و آنچه سزاوار است رفتار نمائید .

ص ۲۱۳

پانزدهم شهر المشیة ۱۱ اکتبر

اتّحاد در رتبهٔ اوّلیه اتّحاد در دین است . و
این اتّحاد لازماً سبب نصرت امر الله در قرون و
اعصار بوده و اجتماع ، سیف معنوی الهی است .
مثلاً حال اگر دولتی ملاحظه نماید اکثری از اهل
مملکتش خرق حجاب نموده‌اند و بافق ظهور الهی
اقبال کرده‌اند ساکت شود و آنچه گفته شود بشنود
و هر نفسی باصفا فائز شد بعرفان حقّ جلّ جلاله
فائز است مگر نفوسی که بالمرّه از رحمت الهی
دورند و باستحقاق کامل سزاوار بطش و غضب .
آن نفوس در هر حال محروم و ممنوعند .

ص ۲۱۴

شانزدهم شهر المشیّه ۱۲ اکتبر

اتّحاد در مقامی اتّحاد در قول است . و این
بسیار لازم است . مثلاً ملاحظه نما اگر دو نفس
از اولیای حقّ در ارضی وارد شوند و در امری به
اختلاف سخن گویند سبب اختلاف شود و خود و
سائرین از نعمت اتّحاد که از قلم مولی الایجاد
نازل شده محروم و ممنوع گردند . از جمله ناصر
حقّ بیان بوده و هست . در این ظهور اعظم اعمال
و اخلاق جنود حقّند و بنصرت مشغول . بیان اگر
باندازه گفته شود رحمت الهی است و اگر تجاوز
نماید سبب و علّت هلاک . در الواح ، کلّ را وصیّت
فرمودیم به بیاناتیکه طبیعت و اثرشیر در او
مستور باشد تا اطفال عالم را تربیت نماید و به حدّ بلوغ رساند .

ص ۲۱۵

هفدهم شهر المشیّه ۱۳ اکتبر

در مقامی اتّحاد اعمال مقصود است ، چه که اختلاف
آن سبب اختلاف گردد . این مظلوم ایامیکه از
زوراء بادرنه نفی می‌شد در بین راه در مسجدی
وارد . صلاة مختلفه در آن محلّ مشاهده نمود .

اگر چه کلّ لفظ صلوة بر او صادق و لکن هریک
باسبابی از هم ممتاز و اگر حزب فرقان فی الحقیقه
بآنچه از قلم رحمن نازل شد عمل می نمودند جمیع
من علی الارض بشرف ایمان فائز می گشتند .
اختلاف اعمال سبب اختلاف امر گشت و امر
ضعیف شد ... شریعت رسول الله روح ما سواه
فداه را بمثابه بحری ملاحظه نما که از این بحر
خلیج های لایتناهی زده اند و این سبب ضعف
شریعت الله شده ما بین عباد .

ص ۲۱۶

هجدهم شهر المشیة ۱۴ اکتبر
از جمله اتحاد مقام است و اوست سبب قیام
امر و ارتفاع آن ما بین عباد . برتری و بهتری که
بمیان آمد عالم خراب شد و ویران مشاهده گشت .
نفوسی که از بحر بیان رحمن آشامیده اند و بافق
اعلی ناظرند باید خود را در یک صُقع و یک مقام
مشاهده کنند . اگر این فقره ثابت شود و بحول و
قوة الهی محقق گردد عالم جنّت ابهی دیده شود .
بلی انسان عزیز است ، چه که در کلّ آیه حقّ موجود
و لکن خود را اعلم و ارجح و افضل و اتقی و ارفع
دیدن خطائست کبیر . طوبی از برای نفوسی که
بطراز این اتحاد مزینند .

ص ۲۱۷

نوزدهم شهر المشیة ۱۵ اکتبر
از جمله اتحاد نفوس و اموال است ... و این
اتحاد ، اتحادیست که منبع فرح و سرور و بهجت
است ... و از این اتحاد مواسات ظاهر . و این
مواسات در کتب الهی از قبل و بعد محبوب بوده
و هست . و این مواسات در مال است نه در دوش
نه در فوقش ... این مقام فوق مساوات است .

مساوات آنکه انسان عباد الله را از آنچه حقّ جلّ جلاله باو عنایت فرموده محروم ننماید . خود متنعم و مثل خود را هم متنعم نماید . این مقام بسیار محبوب است ، چه که کلّ از نعمت قسمت می‌برند و از بحر فضل نصیب . و آنان که سایرین را بر خود ترجیح می‌دهند فی الحقیقه این مقام فوق مقام است ، چنانچه ذکر شد .

ص ۲۱۸

اول شهر العلم

۱۶ اکتبر

بشنوید ندای مظلوم را و بآنچه در الواح نازل شده عامل شوید . تا سمع نیابید لب نگشائید و تا ارض طیّبه مبارکه مشاهده نکنید بذر حکمت را ودیعه نگذارید . القاء کلمه الهی وقتی است که سمع و بصر مستعد باشند و همچنین ارض . بعضی در بعضی از احیان تکلم نمودند بآنچه که ضرّش باصل سدره راجع است . قل یا قوم خافوا الله ولا تكونوا من الظالمین ... ارض جزز لایق انبات نه و سمع شرک لایق اصغاء کلمه توحید نه .

ص ۲۱۹

دوم شهر العلم

۱۷ اکتبر

ای پسر روح ، هر طیری را نظر بر آشیان است و هر بلبلی را مقصود جمال گل مگر طیور افتده عباد که بتراب فانی قانع شده از آشیان باقی دور مانده‌اند و بگل‌های بعد توجه نموده از گل‌های قرب محروم گشته‌اند . زهی حیرت و حسرت و افسوس و دریغ که بابریقی از امواج بحر رفیق اعلی گذشته‌اند و از افق ابهی دور مانده‌اند .

ص ۲۲۰

سوم شهر العلم

۱۸ اکتبر

ای پسر انصاف ، کدام عاشق که جز در وطن
معشوق محلّ گیرد و کدام طالب که بی مطلوب
راحت جوید . عاشق صادق را حیات در وصال است
و موت در فراق ، صدرشان از صبر خالی و قلوبشان
از اصطبار مقدّس ، از صد هزار جان در گذرند و
بکوی جانان شتابند .

ص ۲۲۱

چهارم شهر العلم ۱۹ اکتبر

ای پسر تراب ، کور شو تا جمالم بینی و کر شو
تا لحن و صوت ملیح را شنوی و جاهل شو تا از
علم نصیب بری و فقیر شو تا از بحر غنای
لایزالم قسمت بیزوال برداری . کور شو یعنی از
مشاهده غیر جمال من و کر شو یعنی از استماع
کلام غیر من و جاهل شو یعنی از سوای علم من
تا با چشم پاک و دل طیب و گوش لطیف بساحت
قدسم در آئی .

ص ۲۲۲

پنجم شهر العلم ۲۰ اکتبر

در ظهور اوّلم بکلمه ثانی از اسمم بر کلّ
ممکنات تجلّی فرمودم ، بشأنی که احدی را مجال
اعراض و اعتراض نبوده . و جمیع عباد را برضوان
قدس بی زوالم دعوت فرمودم و بکوثر قدس لایزالم
خواندم . مشاهده شد که چه مقدار ظلم و بغی از
اصحاب ضلال ظاهر بشأنی که لن یحصیه الا الله .
تا آنکه بالاخره جسد منیر مرا در هوا آویختند و
برصاص غلّ و بغضاء مجروح ساختند ، تا آنکه روحم
برفیق اعلی راجع شد و بمیص ابهی ناظر و احدی
تفکر نمود که بیچه جهت این ضرّ را از عباد خود
قبول فرمودم ، چه که اگر تفکر می نمودند در ظهور
ثانیم باسمی از اسمایم از جمالم محتجب نمی ماندند .

ص ۲۲۳

ششم شهر العلم

۲۱ اکتبر

ای مردگان فراش غفلت ، قرنهای گذشت و عمر
گرانمایه را بانتهای رسانده‌اید و نفس پاکی از شما
بساحت قدس ما نیامد . در ابحر شرک مستغرقید
و کلمه توحید بر زبان میرانید ، مبعوض مرا
محبوب خود دانسته‌اید و دشمن مرا دوست خود
گرفته‌اید و در ارض من بکمال خرمی و سرور مشی
می‌نمائید و غافل از آنکه زمین من از تو بیزار است
و اشیای ارض از تو در گریز . اگر فی الجملة بصر
بگشائی صد هزار حزن را از این سرور خوشتر دانی
و فنا را از این حیات نیکوتر شمیری .

ص ۲۲۴

هفتم شهر العلم

۲۲ اکتبر

ای خاک متحرک ، من بتو مانوسم و تو از من
مأیوس . سیف عصیان شجره امید ترا بریده و در
جمیع حال بتو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من
دور و من عزت بی زوال برای تو اختیار نمودم و تو
ذلت بی منتهی برای خود پسندیدی . آخر تا وقت
باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار .

ص ۲۲۵

هشتم شهر العلم

۲۳ اکتبر

ای پسر هوی ، اهل دانش و بینش سالها
کوشیدند و بوصول ذی الجلال فائز نگشتند و عمرها
دویدند و بلقay ذی الجمال نرسیدند و تو نا دویده
بمنزل رسیده‌ای و ناطلبیده بمطلب واصل شدی
و بعد از جمیع این مقام و رتبه بحجاب نفس
خود چنان محتجب ماندی که چشمت بجمال دوست
نیفتاد و دستت بدامن یار نرسید . فتعجبوا من

ذلک یا اولی الابصار .

ص ۲۲۶

نهم شهر العلم ۲۴ اکتبر

ای پسر خاک ، جمیع آنچه در آسمانها وزمین
است برای تو مقرر داشتم مگر قلوب را که محلّ
نزول تجلّی جمال و اجلال خود معین فرمودم . و
تو منزل و محلّ مرا بغیر من گذاشتی ، چنانچه در
هر زمان که ظهور قدس من آهنگ مکان خود نمود
غیر خود را یافت ، اغیار دید و لامکان بحرم جانان
شتافت و مع ذلک ستر نمودم و سر نگشودم و
خجالت ترا نپسندیدم .

ص ۲۲۷

دهم شهر العلم ۲۵ اکتبر

ای پسر جود ، در بادیه‌های عدم بودی و ترا
بمدد تراب امر در عالم ملک ظاهر نمودم و جمیع
ذرات ممکنات و حقایق کائنات را بر تربیت تو
گماشتم ، چنانچه قبل از خروج از بطن امّ دو چشمه
شیر منیر برای تو مقرر داشتم و چشمها برای حفظ
تو گماشتم و حبّ ترا در قلوب القا نمودم و بصرف
جود ترا در ظلّ رحمتم پروردم و از جوهر فضل و
رحمت ترا حفظ فرمودم و مقصود از جمیع این
مراتب آن بود که بجبروت باقی ما در آئی و قابل
بخششهای غیبی ما شوی و تو غافل چون به ثمر
آمدی از تمامی نعیم غفلت نمودی و بگمان باطل
خود پرداختی بقسمی که بالمرّه فراموش نمودی و
از باب دوست بایوان دشمن مقرر یافتی و مسکن
نمودی .

ص ۲۲۸

یازدهم شهر العلم ۲۶ اکتبر

ای بیگانه با یگانه ، شمع دلت برافروخته
دست قدرت من است آنرا بیادهای مخالف نفس
و هوی خاموش مکن و طیبب جمیع علت‌های تو
ذکر من است فراموشش منما . حبّ مرا سرمایه
خود کن و چون بصر و جان عزیزش دار .

ص ۲۲۹

دوازدهم شهر العلم ۲۷ اکتبر
ای پسر رماد ، براحت یومی قانع مشو و از راحت
بیزوال باقیه مگذر و گلشن باقی عیش جاودانرا
بگلخن فانی ترابی تبدیل منما . از زندان به
صحراهای خوش جان عروج کن و از قفس امکان
برضوان دلکش لامکان بخرام .

ص ۲۳۰

سیزدهم شهر العلم ۲۸ اکتبر
ای دوستان من ، در سیل رضای دوست مشی
نمائید و رضای او در خلق او بوده و خواهد بود ،
یعنی دوست بی رضای دوست خود در بیت او وارد
نشود و در اموال او تصرف ننماید و رضای خود را
بر رضای او ترجیح ندهد و خود را در هیچ امری
مقدم نشمارد . فتفکروا فی ذلک یا اولی الافکار .

ص ۲۳۱

چهاردهم شهر العلم ۲۹ اکتبر
ای رفیق عرشی ، بد مشنو و بد مبین و خود را
ذلیل مکن و عویل بر میار . یعنی بد مگو تا
نشنوی و عیب مردم را بزرگ مدان تا عیب تو
بزرگ ننماید و ذلّت نفسی مپسند تا ذلّت تو
چهره نگشاید . پس با دل پاک و قلب طاهر و
صدر مقدّس و خاطر منزّه در ایام عمر خود که اقلّ
از آنی محسوبست فارغ باش تا بفرافت از این

جسد فانی بفردوس معانی راجع شوی و در ملکوت
باقی مقرّیابی .

ص ۲۳۲

پانزدهم شهر العلم ۳۰ اکتبر

وای وای ای عاشقان هوای نفسانی ، از معشوق
روحانی چون برق گذشته‌اید و بخیال شیطانی
دل محکم بسته‌اید . ساجد خیالید و اسم آنرا حقّ
گذاشته‌اید و ناظر خارید و نام آنرا گل گذارده‌اید .
نه نفّس فارغی از شما بر آمد و نه نسیم انقطاعی
از ریاض قلوبتان وزید . نصایح مشفقانه محبوب
را بباد داده‌اید و از صفحه دل محو نموده‌اید
و چون بهائم در سبزه زار شهوت و امل تعیّش می‌نمائید .

ص ۲۳۳

شانزدهم شهر العلم ۳۱ اکتبر

ای پسر کنیز من ، در فقر اضطراب نشاید و در
غنا اطمینان نباید . هر فقری را غنا در پی و هر
غنا را فنا از عقب و لکن فقر از ما سوی الله نعمتی
است بزرگ ، حقیر بشمارید ، زیرا که در غایت آن
غناى بالله رخ بگشاید و در این مقام " انتم
الفقراء " مستور و کلمه مبارکه " و الله هو الغنی " .
چون صبح صادق از افق قلب عاشق ظاهر و باهر
و هویدا و آشکار شود و بر عرش غنا متمکن گردد و مقرّیابد .

ص ۲۳۴

هفدهم شهر العلم ۱ نوامبر

ای پسران غفلت و هوی ، دشمن مرا در خانه
من راه داده‌اید و دوست مرا از خود رانده‌اید ،
چنانچه حبّ غیر مرا در دل منزل داده‌اید . بشنوید
بیان دوست را و برضوانش اقبال نمائید . دوستان
ظاهر نظر بمصلحت خود یکدیگر را دوست داشته

و دارند و لکن دوست معنوی شما را لِاجل شما
دوست داشته و دارد ، بلکه مخصوص هدایت شما
بلا یای لاتحصی قبول فرموده . بچنین دوست
جفا مکنید و بکویش بشتابید . اینست شمس کلمه
صدق و وفا که افق اصبع مالک اسماء اشراق
فرموده . اِفْتَحُوا آذَانَكُمْ لِاصْغَاءِ كَلِمَةِ اللَّهِ الْمُهَيَّمِنِ الْقَيُّومِ .

ص ۲۳۵

هجدهم شهر العلم ۲ نوامبر

ای مغروران باموال فانیه ، بدانید که غنا
سدیست محکم میان طالب و مطلوب و عاشق و
معشوق . هرگز غنی بر مقرر قرب وارد نشود و به
مدینه رضا و تسلیم در نیاید مگر قلیلی . پس
نیکو است حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی
منعش ننماید و از دولت ابدی محرومش نگرداند .
قسم باسم اعظم که نور آن غنی اهل آسمان را
روشنی بخشد چنانچه شمس اهل زمین را .

ص ۲۳۶

نوزدهم شهر العلم ۳ نوامبر

ای مهاجران ، لسان مخصوص ذکر من است
به غیبت میلائید و اگر نفس ناری غلبه نماید
بذکر عیوب خود مشغول شوید نه به غیبت خلق
من ، زیرا که هر کدام از شما بنفس خود ابصر و
اعرفید از نفوس عباد من .

ص ۲۳۷

اول شهر القدره ۴ نوامبر

ای پسران آدم ، کلمه طیبه و اعمال طاهره
مقدسه بسماء عز احدیه صعود نماید . جهد کنید
تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس و هوی پاک
شود و بساحت عز قبول در آید ، چه که عنقریب

صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای
خالص نپذیرند و غیر از عمل پاک قبول ننمایند .
اینست آفتاب حکمت و معانی که از افق فم مشیت
ربّانی اشراق فرمود . طوبی للمقبلین .

ص ۲۳۸

دوم شهر القدره ۵ نوامبر

ای پسر عیش ، خوش ساحتی است ساحت هستی
اگر اندر آیی و نیکو بساطی است بساط باقی اگر
از ملک فانی برتر خرامی و ملیح است نشاط
مستی اگر ساغر معانی از ید غلام الهی بیاشامی .
اگر باین مراتب فائز شوی از نیستی و فنا و محنت
و خطا فارغ گردی .

ص ۲۳۹

سوم شهر القدره ۶ نوامبر

ای ابنا غرور ، بسطنت فانیه ایامی از جبروت
باقی من گذشته و خود را با سباب زرد و سرخ می -
آرائید و بدین سبب افتخار می نمائید . قسم به
جمال که جمیع را در خیمه یکرنگ تراب در آورم
و همه این رنگهای مختلفه را از میان بردارم مگر
کسانی که برنگ من در آیند و آن تقدیس از همه
رنگها است .

ص ۲۴۰

چهارم شهر القدره ۷ نوامبر

ای فرزند کنیز من ، لازال هدایت باقوال بوده
و این زمان بافعال گشته . یعنی باید جمیع اعمال
قدسی از هیكل انسانی ظاهر شود چه که در اقوال
کلّ شریکند و لکن افعال پاک و مقدّس مخصوص
دوستان ماست . پس بجان سعی نمائید تا بافعال
از جمیع ناس ممتاز شوید . کذلک نَصَحناکم فی

لوح قدس منیر .

ص ۲۴۱

پنجم شهر القدره ۸ نوامبر

ای بندگان من ، شما اشجار رضوان منید . باید
با ثمار بدیعه منیعه ظاهر شوید تا خود و دیگران
از شما منتفع شوند لذا بر کلّ لازم که به صنایع
و اکتساب مشغول گردند . اینست اسباب غنا یا
اولی الالباب و انّ الامور معلقه باسبابها و فضل
الله یغنیکم بها . و اشجار بی ثمار لایق نار بوده
و خواهد بود .

ص ۲۴۲

ششم شهر القدره ۹ نوامبر

ای دوستان من ، سراج ضلالت را خاموش کنید
و مشاعل باقیه هدایت در قلب و دل برافروزید
که عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود
جز تقوای خالص نپذیرند و غیر از عمل پاک قبول
نمایند . عروس معانی بدیعه که ورای پرده‌های
بیان مستور و پنهان بود بعنایت الهی و الطاف
ربّانی چون شعاع منیر جمال دوست ظاهر و هویدا
شد . شهادت میدهم ای دوستان که نعمت تمام
و حجّت کامل و برهان ظاهر و دلیل ثابت آمد .
دیگر تا همّت شما از مراتب انقطاع چه ظاهر نماید ...

ص ۲۴۳

هفتم شهر القدره ۱۰ نوامبر

جهت کن که شاید نفسی را به شریعه رحمن
وارد نمائی . این از افضل اعمال عند غنی متعال
مذکور و بشأنی بر امر الهی مستقیم باش که هیچ
امری تو را از خدمتی که بآن مأموری منع ننماید
اگر چه من علی الارض به معارضه و مجادله بر

خیزند . مثل اریاح باش در امر فائق الاصباح .
چنانچه مشاهده می نمائی که اریاح نظر به مأموریت
خود در خراب و معموره مرور می نماید . نه از
معمور مسرور و نه از خراب محزون و نظر به
مأموریت خود داشته و دارد . احبّاء حقّ هم باید
ناظر به اصل امر باشند و به تبلیغ آن مشغول
شوند . لله بگویند و بشنوند . هر نفسی اقبال
نمود آن حسنه باوراجع . هر نفسی اعراض نمود
جزای آن باو واصل .

ص ۲۴۴

هشتم شهر القدره ۱۱ نوامبر
هر نفسی که الیوم از ریحق اطهر ابھی نوشید
باعلی ذروه قرب و وصال مُرتقی و من دون آن در
اسفل درک بُعد و انفصال بوده ، اگر چه در کلّ
احیان بذکر رحمن ناطق و باوامرش عامل باشد ،
چنانچه الیوم ملل مختلفه که در ارضند چون از
صهبای احدیه محرومند کلّ در تیه بُعد سائر . و
قرب و بعد در ظهور مظاهر الهیه معلوم و مشهود .
هر نفسی که بحرم ایقان توجه نمود او از اهل قرب
محسوب و هر نفسی که اعراض نمود بعید بوده و خواهد بود .

ص ۲۴۵

نهم شهر القدره ۱۲ نوامبر
و اینکه از حین ارتفاع امر الله سؤال نموده
بودید ، إِنَّ لَهُ وَقْتٌ مَّخْصُوصٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ . وَلَكِنْ
این آیام افضل بوده و هست ، چه که ظلم ظالمین
و انکار علماء و اعراض و اعتراض جهلا به منزله
مُصَفَّقِي ، آنچه خالص است وارد می شود و اجرام
از دخول ممنوع . قدر این آیام را باید بدانیم .
محبت و الفت و عرفان این آیام را لذت دیگر و
روح دیگر است . در آیام ارتفاع امر و غلبه ظاهره

هر نفس مردوده ادّعی ایمان می نماید .

ص ۲۴۶

دهم شهر القدره ۱۳ نوامبر

و اینکه مرقوم داشته بودید که در محبت الله انفاق جان محبوبتر است یا ذکر حق بحکمت و بیان؟
لعمر الله انّ الثانی لخیر ، چه که بعد از شهادت جناب بدیع علیه من کلّ بهاء ابهاه کلّ را به حکمت امر فرمودند . باید امثال آن جناب به کمال حکمت بتبلیغ امر مشغول باشند که شاید گمراهان ، سبیل حقیقی الهی را بیابند و بمقام قدس قرب که مرجع من فی السموات و الارض است فائز گردند . شهادت در سبیل محبوب از افضل الاعمال محسوب .
فی الحقیقه شبه و ندی نداشته و نخواهد داشت و لکن اگر خود واقع شود محبوب است . جمیع امور معلق بقبول حق است و حق کلّ را بحکمت امر فرموده . اگر نفسی بآن ناظر و عامل گردد و از او فساد و اعمال شنیعه که سبب تزییع امر الله است ظاهر نشود و بعد بحدوث فتنه شربت شهادت بیاشامد این مقام اعلی المقام بوده ...

ص ۲۴۷

یازدهم شهر القدره ۱۴ نوامبر

الیوم بر هر نفسی من عند الله فرض شده که بچشم و گوش و فؤاد خود در امر او ملاحظه نماید و تفکر کند تا از بدایع مرحمت رحمن و فیوضات حضرت سبحان باشراقات شمس معانی مستنیر و فائز شود . و علتی که جمیع ناس را از لقاء الله محروم نموده و بماسواه مشغول داشته اینست که بوهم صرف کفایت نموده اند و آنچه از امثال خود شنیده قناعت کرده اند ، براههای مهلک تقلید مشی نموده اند و از مناهج تجرید محروم شده اند . امر

الهی چون صبح نورانی ظاهر و لائح بوده . اینکه بعضی از ادراک او محتجب مانده اند نظر بآنست که گوش و قلب را بآلایش کلمات ناس آلوده اند و آلا اگر ناظر باصل میزان معرفت الهی باشند هرگز از سبیل هدایت محروم نگردند .

ص ۲۴۸

دوازدهم شهر القدره ۱۵ نوامبر
قسم بافتاب صبح معانی که لسان الهی بشأن و اندازه ناس تکلم می فرماید ، چه که اکثری از ناس ببلوغ نرسیده اند و آلا بابی از علم بر وجه عباد مفتوح می فرمود که کلّ من فی السموات و الارض به افاضه قلمیّه او از علم ما سوی خود را غنی مشاهده نموده بر اعراش سکون مستقرّ می شدند . و نظر به عدم استعداد ناس جواهر علم ربّانی و اسرار حکمت صمدانی در سماء مشیت الهی محفوظ و مستور مانده ، تا حین حرفی از آن نازل نشده و بعد الامر بیده ، یفعل ما یشاء و لا یسئل عما یشاء .

ص ۲۴۹

سیزدهم شهر القدره ۱۶ نوامبر
یکبار بطور تقدیس قدم گذار و بقلب فارغ و لسان طاهر " ربّ آرنی " گو تا لازال از مکن قدس بیزوال " أنظر ترانی " بشنوی و به لقاء جمال بی مثال حضرت ذوالجلال فائز گردی یعنی لقاء مظهر نفس او که بیک تجلی از تجلیات انوار فضلش یتعنی اشجار الوجود من الغیب و الشهود بما نطق سدره الطور . اینچنین احاطه فرموده فضل سلطان یفعل ما یشاء و لکنّ الناس هم فی وهم عظیم و حجاب غلیظ و غفله مبین . اینست شأن این ناس که لازال بقول حق افتخار می نمایند و از نفس او معرض . مثلاً حجر را طواف

می‌کنند و از اماکن بعیده طی سبلهای صعبه می نمایند و از جان و مال می‌گذرند تا بزیارتش فائز شوند و لکن از سلطان مقتدریکه بقول او صد هزار امثال این حجر خلق می‌شود غافل بل معرضند .

ص ۲۵۰

چهاردهم شهر القدره ۱۷ نوامبر
عنقریب ید قدرت محیطه الهیه نفوسی چند خلق فرماید که جمیع احجاب را خرق نمایند و بی ستر و حجاب بمکمن ربّ الارباب درآیند و در سبیل محبوب از هیچ آبی مخمود نشوند و از هیچ ناری جزع ننمایند . غیر معبود را مفقود شمردند و ماسوای مقصود را معدوم مشاهده نمایند و در کلّ اوان اهل امکان را بسلاسل بیان برضوان قدس رحمن کشند . قسم بافتاب معانی که انوار این نفوس اهل ملاً اعلی را مستنیر نماید چنانچه شمس اهل ارض را .

ص ۲۵۱

پانزدهم شهر القدره ۱۸ نوامبر
زینهار از افتتان و امتحان الهی آسوده نشوید و در کلّ حین پناه بخداوند متعال برده که شاید الیوم از صراط واضح منحرف نشوید و نلغزید .
فظوبی للثابتین ، چه که امتحان برای کلّ بوده و خواهد بود و احدی از کمندش خارج نه الا من شاء ربک . اگر نسیم عدلش مرور نماید صد هزار جوهر نور را در ظلمت نفس و هوی مشاهده نمائی و اگر نسیم فضلش هیوب فرماید صد هزار هیاکل فانیه را بمقرّ عرش باقیه ملاحظه کنی .

ص ۲۵۲

شانزدهم شهر القدره ۱۹ نوامبر

حقّ جلّ ذکره مقدّس است از دنیا و آنچه در اوست و مقصود از نصر این نبوده که احدی بنفسی محاربه و یا مجادله نماید . سلطان جلال جمیع ارض از بر و بحر آنرا بید ملوک گذاشته و ایشانند مظاهر قدرت الهی علی قدر مراتبهم و اگر در ظلّ حقّ وارد شوند از حقّ محسوب و من دون ذلک انّ ربّک لعلیم و خبیر . و آنچه حقّ جلّ ذکره از برای خود خواسته قلوب عباد اوست که کنائز وحی صمدانی و خزائن حبّ الهیه اند . و لم یزل اراده سلطان لایزال این بوده که قلوب را از اشارات دنیا و مافیها و علیها ظاهر نماید تا قابل شوند از برای انوار تجلیات ملیک اسماء و صفات . پس باید در مدینه قلب بیگانه راه نیابد تا دوست بمقرّ خود شتابد .

ص ۲۵۳

هفدهم شهر القدره ۲۰ نوامبر
نصرت امر الله الیوم اعتراض باحدی و مجادله بنفسی و محاربه مع شیء نبوده و نخواهد بود . بلکه محبوب آن است که مداین قلوب بسیف لسان و حکمت بیان مفتوح شود نه بسیف حدید . پس هر نفسی که اراده نصر الهی نماید باید اول بسیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرف نماید و از جمیع ما سوی الله او را مطهّر سازد و بعد بمداین قلوب توجه کند . این است نصرت امر الله که الیوم از مشرق اصبع ملیک اسماء اشراق فرموده .

ص ۲۵۴

هجدهم شهر القدره ۲۱ نوامبر
الیوم باید احبای الهی بشأنی در ما بین عباد ظاهر شوند که جمیع را بافعال خود برضوان ذوالجلال هدایت نمایند . قسم بافتاب صبح عزّ تقدیس که

ابدا حقّ و احبّای او که منسوب باویند ناظر بارض
و اموال فانیه در او نبوده و نخواهند بود . چه اگر
مقصود تصرّف در ارض بود البتّه قادر و مقتدر
بوده و بکلمه ای جمیع عالم را تصرّف می فرمود .
و لکن سلطنت بسلاطین عنایت فرموده و حکمت
به متفرّسین و عرفان به عارفین و حبّ قلوب عباد
خود را مخصوص خود مقرر داشته و بدون آن ناظر
نبوده و نخواهد بود . و این هم نظر بعنایت
کبری است که شاید نفوس فانیه از شئونات ترابیه
طاهر و مقدّس شوند و بمقام باقیه که رضوان عزّ
احدیّه است وارد گردند .

ص ۲۵۵

نوزدهم شهر القدره ۲۲ نوامبر

ای نسیم صبا ، چون قاصدی ملاحظه نمی شود ،
تو برائحه قمیص بها از رضوان بقا بر مریدین و
احبابم مرور نما و بنفثات روح و آیات ظهور جمیع
را آگاه کن که شاید بعضی از نفوس از جمیع من
علی الارض و تعلق بآن پاک و مقدّس شده بفردوس
اعظم راجع شوند . و لکن ای نسیم ، بانقطاع تمام
مرور نما بشانیکه اگر ضرّ عالمین بر تو وارد شود
صابر شوی و اگر نعمت آن بر تو نازل گردد توجه
نمائی ، چه که اگر از جهات حسد و بغض و ردّ
و قبول و سکون و اضطراب جمیع من علی الارض
مقدّس نشوی ، قادر بر تبلیغ این امر بدیع و فائز
بحمل اسرار ربّانی نگردی .

ص ۲۵۶

اول شهر القبول ۲۳ نوامبر

قدری ملاحظه نموده در ارسال رسل الهی که
بچه سبب و جهت این هیاکل احدیّه از غیب به
عرصه شهود آمده اند و جمیع این بلایا و رزایا که

شنیده‌اید جمیع را تحمّل فرموده‌اند . شکی نیست
که مقصود جز دعوت عباد بعرفان جمال رحمن
نبوده و نخواهد بود . و اگر بگوئید مقصود اوامر
و نواهی آن بوده ، شکی نیست که این مقصود
اولیّه نبوده و نخواهد بود ، چنانچه اگر عبادت
اهل سموات و ارض قیام نماید و از عرفان الهی
محروم باشد ، هرگز نفعی به عالمین آن نبخشیده
و نخواهد بخشید ... و اگر نفسی عارف بحق باشد
و جمیع اوامر الهیه را ترک نماید امید نجات هست .

ص ۲۵۷

دوم شهر القول ۲۴ نوامبر
آدم بدیع از کلمه مطاعه الهیه بوجود آمده و
اوست مطلع و مکمن و معدن و مظهر عقل ، و از
او خلق بوجود آمده . اوست واسطه فیض اولیّه .
از اول خلق علی ماهو علیه احدی اطلاع نداشته
جز علم حقّ جلّ جلاله که محیط است بر کلّ شیء
و قبل وجوده و بعد وجوده . و اول و آخر خلق
محدود نشده و سرّ آن بر احدی پدیدار نگشته .
لم یزل علمش نزد مخازن علم الهی مکنون و
مخزون بوده و هست . و حدوث عالم نظر به آن
است که مسبوق بعلمت است و قدم ذاتی مخصوص
بحقّ جلّ جلاله بوده و هست . و این کلمه نظر
بآن ذکر شد که از بیان اول گفته شد اول و آخر خلق
محدود نیست . احدی رائحه قدم ادراک نکند .
قدم حقیقی ذاتی مخصوص بحقّ است و از برای
عالم نسبی و اضافی .

ص ۲۵۸

سوم شهر القول ۲۵ نوامبر
طوبی از برای نفوسی که مطهراً از شئون
الخلق و مقدساً عن الظنون و الاوهام در ریاض علم

الهی تفرّج نمایند تا از هر شیء آیات عظمت را مشاهده کنند ... و در صدد آن باشند که خلق محبوب را که در زوایای تاریکی و ظلمت مانده اند بنور آفتاب کشانند باسم اعظم ... که شاید تیرگیهای عالم برطرف شود و انوار آفتاب حقیقت عالم را فراگیرد . اینست فضل اکبر و مقام اعظم . اگر انسان باین مقام فائز نشود بچه دلخوش است و بچه مأنوس و بچه قائم و بچه متحرک و بیاد که میخوابد و باسم که برمیخیزد ؟

ص ۲۵۹

چهارم شهر القول ۲۶ نوامبر
... ملاحظه کن پلک باین رقیقی که مشاهده می شود اگر حجاب گردد چشم از مشاهده آسمان و زمین و آنچه در اوست از اشجار و انهار و بحار و جبال و اثمار و الوان و ما عندهم محروم و ممنوع ماند . حال اگر حجاب غلیظ ظنون بر قلب وارد شود چه خواهد نمود ... از حق بطلب کل را از حجابات مانعه مقدّس فرماید که شاید بمقصود از خلقت پی برند و بعرفان کنز مکنون محتوم فائز شوند و از این رحیق مختوم بیاشامند .

ص ۲۶۰

پنجم شهر القول ۲۷ نوامبر
امروز صاحبان ابصار جمیع ذرات کائنات را با فرح و سرور مشاهده می نمایند ، چه که بآنچه از اول لا اول بشارت داده اند ظاهر شده . لعمر محبوبنا و مقصودنا اگر در قلبی اقلّ از سمّ ایره محبّه الله باشد و یا نور انصاف ، باین بیان مشتعل شود ، اشتعالیکه عالم را بحرارت محبّت الله فائز نماید . ای اهل بهاء این سست عنصرهای عالم را بگذارید بحال خودشان و با انفس مشتعله و

ارجل مستقیمه و ایادی قویّه و ابصار حدیده و
آذان واعیه و قلوب زکیّه و السن طلقه بگوئید
و ببینید و بشنوید .

ص ۲۶۱

ششم شهر القول ۲۸ نوامبر
... جهد نما که در جوانی باخلاق رحمانی و
انوار ابهائی فائز و منیر شوی . این ایامی است که
شبه آن مشاهده نشده . زهی حسرت از برای نفوسی
که در چنین ایام بحیل اوهام متمسک شدند و از
مالک انام محروم مانده اند . حیات جان بماء ذکر
رحمن بوده و اگر قلب انسانی از این ماء لطیف
روحانی زنده شود باقی و پاینده خواهد بود .
مصباح دل حبّ الله بوده ، او را بدهن ذکر برافروز
تا باعانت دهن ذکریه مصباح حبیه بکمال نور و
ضیاء ظاهر شود و از آن نور باطن عالم ظاهر
منور گردد . اینست نصیحت حقّ که از قلم امر جاری شد .

ص ۲۶۲

هفتم شهر القول ۲۹ نوامبر
آیا علمای عصر همچو گمان می نمایند که در
احیان ظهور مظاهر حقّ ، اهل ارض رایگان امر
محبوب امکان را پذیرفته اند ؟ آیا تفکر در رزایا
و بلایا و ضرّا و بأسای آن نفوس مقدّسه نمی نمایند ؟
آیا در کلمه مبارکه " ما یأْتیهم من رسولٍ الا کانوا
به یسْتَهْزِؤن " تفکر نمی کنند ؟ آیا سبب چه
بود که یهود بر روح قیام نمودند و علمای عصر بر
قتلش فتوی دادند ؟ و بچه علّت بر خاتم انبیاء
خروج نمودند و اصحابش را کافر و غافل و مفسد
می شمردند ؟ لازال مظاهر و مطالع و مشارق در
دست اعداء مبتلا . و لکن آنچه در سبیل حقّ
وارد در کام جان بسیار شیرین .

ص ۲۶۳

هشتم شهر القول

۳۰ نوامبر

برخی مشاهده می‌شوند که بمذاهب الهی متمسکند و نفسی را که بکلمه او مذاهب عالم ظاهر او را باطل و غافل میدانند و هر قسمی از اقسام ظلم را بر او وارد می‌آورند . و گروهی آنچه بحس ظاهر درآید آنرا مصدقند و مادون آنرا منکر . قاتلهم الله بکفرهم . اگر کور متولد می‌شدند و هم لسانی نمی‌یافتند ، بظهور هیچ شیئی از اشیاء اقرار و اعتراف نمی‌نمودند ... بی عقلی و بی شعوری و بی درایتی آن قوم بمقامی است که انسان متحیر است . بگو اگر عوالم الهی منحصر به این عالم و ظهورات اوست پس جمیع انبیاء و اولیاء و اصفیاء خسارت نموده‌اند .

ص ۲۶۴

نهم شهر القول

۱ دسامبر

رگ شریان عالم از نفحات آیات الهی متحرک و در هر حین مدد ربّانی باو میرسد و آلا از ظلمهای اهل ارض و علمای بلاد کلّ فانی و معدوم مشاهده می‌شدند . از حقّ بطلبید تراب یقین را بآب علم عجین فرماید و نفوسی برانگیزاند تا به مثابه جبال در امر غنیّ متعال راسخ و ثابت مشاهده گردند و در مقامی مقیم شوند که امری از امور ایشان را از حقّ جلّ جلاله منع ننماید و بایی از عالم دیگر بر وجود بگشاید . لعمر الله هر نفسی بعرفی از آن فائز شود جمیع من علی الارض را به مثابه کفّ تراب مشاهده کند .

ص ۲۶۵

دهم شهر القول

۲ دسامبر

امروز مکلم طور باین کلمه ناطق : هُو در قمیص
أنا ظاهر ، و مکنون بآنا المشهود ناطق . گلیارهای
عالم مشکل است باین مقام فائز شوند . این کلمه
مبارکه کوثر زندگانی است از برای اهل استقامت
و حقیقت ، و سم قاتل است از برای نفوس معرضه
غافله . سحاب اعتساف افق انصاف را اخذ نموده
و غمام ظلم انوار عدل را منع کرده و لکن عنقریب
نفوس غافله معرضه خود را در خسران عظیم
مشاهده نمایند . ظلم ظالمین و تعدیات غافلین
سبب ارتفاع امر بوده و هست . و آنچه که سبب
نوحه مقربین است اعمال نفوسی است که خود را
بحق نسبت داده و میدهند و ارتکاب نموده و
می نمایند آنچه را که در جمیع کتب الهی نهی از
آن بتصریح نازل .

ص ۲۶۶

یازدهم شهر القول ۳ دسامبر

در جمیع احیان به بلائی متواتره متوالیه
مبتلا بوده و هستیم و لکن معدلک بفضل الله و
رحمته و قدرته و سلطانه بذکرش ذاکریم و به
تبلیغ امر اعظم مشغول . آنچه حمل شده و میشود
مقصود آنکه افنده و قلوب از شئونات نفسیه و
هوائیه مقدس شوند و بمنظر اقدس ناظر گردند تا
بعنایت رحمانی در این دنیای فانیه کسب
مقامات باقیه نمایند . امطار رحمت رحمن در کل
احیان از سحاب فضل نازل . تا کی نفوس پزمرده
بطراز حیوة بدیعه فائز شوند ... اگر چه آنچه
وارد شده ظاهر آن بسیار تلخ و ناگوار بوده و لکن
در باطن چون فی سبیل الله بوده بسیار شیرین
است . عنقریب معرضین نادم و خاسر مشاهده
شوند و مقبلین بکمال عز و تمکین . هذا حتم عند
ربک .

ص ۲۶۷

دوازدهم شهر القول ۴ دسامبر

امروز روز آباهر و خوافی نیست ، بقوادم
انقطاع پرواز نمائید که شاید از هزیزاریاح آنه
لا اله الا هو استماع کنید . از جد اول و انهار چشم
بردارید ، چه که بحر اعظم امام وجوه است . از
ناسوت و شئونات آن که سبب و علت بغی و فحشاء
و ضغینه و بغضاست بگذرید و بر فراز ملکوت
مقرگزینید ... امروز روز سمع و بصر است ، ببینید
و بشنوید . لعمر الله آنچه فوت شود ابد ابر
تدارک آن قادر نبوده و نخواهید بود ... شنیده
را بگذارید و باآثار رجوع کنید تا قدرت حق و
سلطنت حق و علو حق و سمو حق و علم حق و
احاطه حق را بفهمید و ادراک نمائید .

ص ۲۶۸

سیزدهم شهر القول ۵ دسامبر

امروز سید ایام است و جمیع قرون و اعصار
طائف حول او . قدر این روز امنع اقدس مبارک را
بدانید و بما یرتفع به امر الله عمل نمائید . جهد
کنید تا بمثابه اوراق خریف دیده نشوید ، چه که
بیک هبوب ساقط مشاهده می شوند . باید در سیل
محبت الهی بمثابه جبل ثابت و راسخ ملاحظه
گردید . امروز نسمة الله در مرور و روح الله در
بیدای امر بلبیک ناطق . قدر خود را بدانید و مقام
خود را بشناسید و بمکر و حیل خادعین سیل
مستقیم را از دست مدهید . لثالی محبت رحمن
را با سمش در کنائز جان محفوظ دارید .

ص ۲۶۹

چهاردهم شهر القول ۶ دسامبر

امروز روز ذکر و ثناست و امروز روز عمل و انقطاع .
 مشاهده در اوراق اشجار نمائید که نزد هبوب اریاح
 چگونه خاضع و خاشع و باو تسلیم مشاهده می شوند .
 اگر از جنوب در هبوبست بآن جهت مایل ، کذلک
 بجهت اخری . انسان نباید کمتر از اوراق مشاهده
 شود . انشاء الله باید کلّ نزد هبوب اریاح مشیّت
 الهی بکمال تسلیم و رضا ظاهر شوند ، یعنی به
 اراده او حرکت نمایند و بمشیّت او ناطق و ذاکر
 و عامل . از حقّ بطلیبید تا شما را مؤیّد فرماید بر
 استقامت کبری بشأنی که ندای غیر حقّ را از
 نعیق و نعیب شمردید .

ص ۲۷۰

پانزدهم شهر القول ۷ دسامبر

ای اهل دیار الهی ، انشاء الله ثابت و مستقیم
 باشید . شما از عناصر قویّه قدیره غالبه مهیمنه
 محیطه ظاهر شده اید . این مقام بلند اعلی را از
 دست مدهید . بحبل قدرت متمسک باشید و بذیل
 عنایت متشبّث . امروز باید شأن هر صاحب وجودی
 ظاهر و هویدا گردد ، چه که امروز روز حشر اکبر است
 و نشر اعظم . هر مکنونی بشهود آید و هر مستوری
 واضح و آشکار گردد . امروز آن روزی است که لسان
 رحمن در فرقان خبر داده : " یا بُنَّیَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ
 مِثْقَالَ ذَرَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ
 أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ " . جهد نمائید تا اعمال
 طیّبه و اخلاق مرضیه و استقامت کامله در امر مالک
 بریه از شما ظاهر شود .

ص ۲۷۱

شانزدهم شهر القول ۸ دسامبر

قدر این یوم عظیم را بدانید و بما امرتم به
 فی الکتاب عمل نمائید . قسم بآفتاب افق امر هر

نفسی الیوم بعرفان حقّ فائز شد او از مقرّبین در
کتاب مبین مذکور و مسطور است . باید کلّ به
اعمال خالصه و اخلاق مرضیه و آداب حسنه ما بین
عباد ظاهر شوند . بگوای دوستان ، حقّ از برای
وداد و اتحاد آمده ، نه از برای ضغینه و عناد . کلّ
در ظلّ سدره منتهی یعنی کلمه علیا جمع شوید
و بذکر و ثنای حقّ جلّ جلاله مشغول گردید و از
کؤوس حمرا ، کوثر اصفی را باسم مالک اسماء
بنوشید . امروز روز فرح اعظم است ، بلکه فرح اعظم
طائف حول این فرح بوده و خواهد بود . بیاد
دوست یکتا مسرور باشید و در جنّات محبّتش سائر .

ص ۲۷۲

هفدهم شهر القول ۹ دسامبر

لعمر الله اگر نفسی این رحیق اطهر را که از
ید قدرت مالک قدر گشوده شد بیاشامد ، خود را از
عالم و عالمیان در سبیل محبوب امکان فارغ و آزاد
مشاهده نماید ، بشانی که مغلّین و معرضین و ملحدین
و معتدین را معدوم صرف و مفقود بحت شمرد . به
استقامت تمام بر امر مالک انام قیام نمائید . امروز
روزیست که هر نفسی آنچه اراده نماید بآن فائز
می شود ، چه که ابواب عنایت مفتوح است و بحر
کرم در امواج و آفتاب جود در ظهور و اشراق . و اگر
در بعض امور ، ظهورات عنایت تأخیر شود این نظر
بحکمت بالغه الهیه بوده و خواهد بود ، نباید از آن محزون شد .

ص ۲۷۳

هجدهم شهر القول ۱۰ دسامبر

این ایامی است که حقّ جلّ جلاله بکلّ متوجّه
و کلّ را بطراز ذکر مزین فرموده . عیسی بن مریم
که بیک کلمه مبارکه که از مطلع بیان الهیه اصغاء
نمود بنار محبّت مشتعل شد ، اشتعالی که میاه

عالم او را منع نمود و مخمود نساخت . و آن کلمه این بود که فرمود : ای بنده من و فرزند کنیز من . و حال فضل بمقامی رسیده که مکلم طور از مقرّ عرش ظهور ، ذکور و اناث و صغیر و کبیر را بدایع اذکار خود ذکر می فرماید . اگر نفسی فی الحقیقه در این کلمه مبارکه تفکر نماید ، تمام عمر بلك الحمدُ یا اله العالمین ناطق شود .

ص ۲۷۴

نوزدهم شهر القول ۱۱ دسامبر
 طوبی از برای مقرّین یعنی نفوسی که بسلم بلا به ذروه علیا ارتقاء جسته اند . ایشانند اولیای حقّ جلّ جلاله . لازال بافق اعلی ناظر بوده و هستند . باسا ایشانرا از توجه منع نمود و ضرّاً از اقبال باز نداشت ، بلکه حوادث عالم و مصیبات آن ، نار محبت را مدد نمود و بر شعله افزود . هر نفسی فی الحقیقه بر تغییر و تبدیل و فنای عالم آگاه شود ، او را هیچ شیئی از اشیاء پزمرده ننماید و از روح و ریحان باز ندارد . فرحش بالله است و عیشش لله . همدمش انا لله و مصاحبش انا الیه راجعون . بعد از آنکه قلبی بانوار معرفت منور شد و از ذکر و ثنا و محبت و مودت حقّ جلّ جلاله پرگشت ، دیگر محلّ باقی نه تا احزان عالم و کدورات نازله ، در آن وارد شود و یا داخل گردد .

ص ۲۷۵

اول شهر المسائل ۱۲ دسامبر
 در بلایای وارده بر نفس حقّ و همچنین آنچه بر انبیاء وارد شد تفکر نما . جذب محبت الهی چنان اخذشان نمود که بلایا و رزایای عالم نزدشان مائده فرح و سرور محسوب . اعراض عالم و انکار امم ایشانرا از اقبال منع نمود و از فرح اکبر باز

نداشت . از حلاوت بیان رحمن و ما قُدِّر لهم عالم را معدوم و مفقود مشاهده می نمودند ... و اگر عوالم و شئوناتش منحصر باین عالم بود هرگز خود را بین ایادی اعدا تسلیم نمی نمودند . قسم بآفتاب حقیقت که از افق سماء سجن مشرق و لائح است ، لازال آن جواهر وجود در مقام تسلیم و رضا واقف و قائم بودند بشأنی که ظلم و تعدی اهل عالم ایشان را از استقامت بر امر باز نداشت . چون قلب ببحر اعظم متصل شد ، عالم و ما عند الناس را بمثابه ظلّ مشاهده نماید که عنقریب فانی شود و زوال پذیرد .

ص ۲۷۶

دوم شهر المسائل ۱۳ دسامبر

طوبی از برای نفسی که بر خدمت امر قیام نماید و ضعفا را در مکر و حیلۀ اشقیاء حفظ کند . از حقّ میطلبیم اولیائش را موفق فرماید بر استقامت ، بشأنی که عالم و عالمیان را معدوم شمردند و خود را فارغ و آزاد مشاهده نمایند . اگر حقّ جلّ جلاله آنچه را ستر نموده ، اقلّ از خردل کشف نماید ، کلّ از ما عند هم منقطع و بما عند الله تمسک نمایند . امروز روزی است که آنچه در قلوب مستور ظاهر و آشکار شود . آن اذکر ما انزله الرحمن فی الفرقان قوله تبارک و تعالی : " یا بُنَّیْ اِنَّهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمَوَاتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللهُ " و این مقام عدل است که حقّ جلّ جلاله ذکر فرموده . بگو ای دوستان جهد نمائید که شاید فائز شوید بامری که عرف بقا از او استشمام گردد .

ص ۲۷۷

سوم شهر المسائل ۱۴ دسامبر

باید اهل الله بکمال روح و ریحان با کلّ معاشر

باشند که شاید گمگشتگان وادی ضلالت به انوار هدایت فائز گردند . عیسی بن مریم با عشارین معاشرت می فرمودند و اکثری از ناس اعتراض نمودند . فرمودند که من آمده ام که با خطاکاران معاشرت نمایم که شاید متنبه شوند و از باطل به حقّ راجع گردند . و معاشرت و ملامفت و امثال آن از شئون حکمت است که کلّ بآن مأمورند .

ص ۲۷۸

چهارم شهر المسائل ۱۵ دسامبر
امری که ایوم واجب و لازمست تبلیغ امر الله بوده و خواهد بود ، چنانچه در اکثری از الواح نازل شده . باید آن جناب بکمال حکمت باین امر اکبر اعظم مشغول باشند و ضعفا را از اوهام نفوسی که خود را از اهل علم می شمزند حفظ نمایند تا که از معین استقامت کبری بیاشامند و باین مقام که ذروه علیا و غایه قصوی است فائز گردند . اگر نفوسی در آن ارض یافت شوند و خالصا لوجه الله در قرای اطراف بتبلیغ امر الله مشغول گردند بسیار محبوبست . و لکن آن نفوس باید از فوارس میدان انقطاع باشند ، بشانیکه غیر حقّ را مفقود صرف شمزند و رایه الله لا اله الا هورا بر کلّ بقاع مرتفع مشاهده نمایند . لله حرکت نمایند و لله تکلم نمایند و فی الله مجاهد باشند و الی الله سائر .

ص ۲۷۹

پنجم شهر المسائل ۱۶ دسامبر
طوبی از برای نفسی که راه را دید و به آن پیوست ، بشانی که منع اهل عالم او را از توجه بصراط مستقیم باز نداشت . صراط در رتبه اولیه و مقام اول نفس حقّ جلّ جلاله است الذی باعلی النداء ینطق بین الارض و السماء و در مقامی

احکام و اوامر اوست که در کتاب از قلم اعلیٰ مذکور
و مسطور. حمد کن مقصود عالمیان را که فائز
شدی بآنچه علمای عالم از آن غافل و محتجبند
آلا من شاء الله. وصیت می نمائیم ترا باستقامت ،
چه که سارقین و خائنین موجود. اگر فرصت یابند
لؤلؤ محبت الهی را بریابند.

ص ۲۸۰

ششم شهر المسائل ۱۷ دسامبر

امروز سحاب ظلم انوار آفتاب عدل را ستر
نموده و اسباب ظاهره ، غافلین را بشانی مغرور
داشته که بمحاربه و مجادله برخاسته اند و به
اعتساف تمام قیام کرده اند و بگمان خود بر اطفای
نور احدیه و اخمد نار سدره الهیه قادرند .
هیئات هیئات بعد از کوششها و سعیهای فرعون
و ملاً او ، حضرت کلیم از بیت او ظاهر رغما لانه ،
ید الله فوق ایدیهم ... ای دوستان کل را وصیت
می نمائیم بآنچه که سبب اعلای کلمه الله است .
جنودی که لم یزل و لایزال قوی و غالب بوده
اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده و خواهد بود .
طوبی از برای نفوسی که باین جنود مدائن قلوب
را فتح نموده اند . از حق بطلبید دوستان خود را
از اعمال مضره حفظ فرماید و بماینبغی لایامه تأیید فرماید .

ص ۲۸۱

هفتم شهر المسائل ۱۸ دسامبر

امروز هر نفسی اراده نصرت نماید باید از ما
عنده بگذرد و بما عند الله ناظر باشد ... هر نفسی
لله برخاست قعود او را نبیند و توقف او را اخذ
نکند . بجنود بیان بروح و ریحان گمراهان را
هدایت نماید و ضعیفانرا قوت بخشد . از این
کلمه علیا نفسی تعجب نماید . ابن مریم علیه

سلام الله و سلام انبیائه صیّادی را ملاحظه فرمود
که بصید ماهی مشغول . فرمود دام را بگذار و بیا
تا ترا صیّاد آنام نمایم . بعد از این کلمه ، کلّیل
بود نطق یافت ، جاهل بود ببحر علم در آمد ،
فقیر بود بملکوت غنا راه یافت ، ذلیل بود قصد
ذروه عزّت نمود . گمراه بود بانوار فجر هدایت
فائزگشت ، چه که از خود گذشت و بحق پیوست .
آمال را بنار حبّ سوخت و حجبات را به اصبع
یقین شق نمود .

ص ۲۸۲

هشتم شهر المسائل ۱۹ دسامبر
الیوم باید از دوستان الهی که از من فی الامکان
در سیلش گذشته اند و بحبل محبتش تمسک
جسته اند رایحه ایمان بشأنی متضوع باشد که جمیع
عالم آنرا بیابند ، بلکه اهل قبور از آن نفعه
مسکیه بحیات ابدیه فائز شوند . بگوای احبای
الهی امروز روز اشتعال است و امروز روز توجه
است و امروز روز ذکر و ثناست و امروز روز فرح
اعظم و سرور اکبر است . باید جمیع با کمال
اتحاد و تقدیس و تنزیه بدکر حق مشغول باشید
و بحرارت محبّه الله بشأنی ظاهر شوید که
افسرده های عالم مشتعل شوند .

ص ۲۸۳

نهم شهر المسائل ۲۰ دسامبر
حمد مقدّس از ذکر و حدود مالک وجود و سلطان
غیب و شهود را لایق و سزااست که بیک کلمه حکم
صراط و میزان و ساعت و قیامت و حساب و جنت
و نار را ظاهر فرمود . هر نفسی اقبال نمود و باصغا
فائزگشت او از اصحاب فردوس اعلی لدی الله
مذکور و از قلم اعلی مسطور و هر نفسی اعراض نمود

او از اهل نار لدی المختار مذکور . یا ورقتی ... در
لیالی و ایام بذکرش مشغول باش و بحبش متمسک .
اگر در ظاهر از ظلم ظالمین و بغضای معاندین
از ملکوت عزت دوری ، و لکن در باطن در اعلی
المقام بر سریر عزت ساکن و جالس . عنقریب
عزتهای ملوک و مملوک و امرا و علما کلّ بعدم
راجع و کلمه مبارکه العزة لله و لا ولیائه ظاهر و هویدا گردد .

ص ۲۸۴

دهم شهر المسائل ۲۱ دسامبر
اختلاف سبب و علت تضييع امر الله بوده و
اتحاد و اتفاق سبب علو امر ... قلم اعلی در کلّ
احیان احبای خود را بآنچه سبب راحت و آسایش
و نجاتست تعلیم نموده و امر فرموده و لکن اکثری
از آن غافل . افق هدی از غیوم هوی تاریک شده .
حزن این مظلوم از ظلم ظالمان نبوده ، چه که هر
وقت و هر حین ظلمی بر شجره امر وارد ، سبب
ارتفاع آن گشته چنانچه مشاهده نمودی و می نمائی ،
و لکن از اعمال بعضی از دوستان حزن وارد .

ص ۲۸۵

یازدهم شهر المسائل ۲۲ دسامبر
امروز جذب احدیت ظاهر ، نفحات وحی بشانی
متضوع که عالم وجود را معطر نموده . یا حزب الله
باید بشانی مشاهده شوید که سطوت قوم و ظلم آن
نفوس ظالمه ، شما را محزون ننماید . یک تغییر از
عقب موجود و آنست امر محتوم الهی . هر نفسی
را اخذ نموده و می نماید و اگر این تغییر که موتش
نامیده اند لوجه الله واقع شود هیچ فضلی بآن نرسد
و هیچ مقامی بآن برابری ننماید و لکن در صورتی
که روح در حین صعود ، از ما سوی الله فارغ و آزاد باشد .

دوازدهم شهر المسائل ۲۳ دسامبر

امروز باید دوستان طراً باخلاق و اعمالی که سبب ارتفاع کلمه الله و ابقاء نفوس است مشغول گردند . رایت اخلاق مرضیه از هر رایتی سبقت گرفته و علم اعمال طیبه مقامش از جمیع اعلی و اقدم بوده و هست . بگوای دوستان ، لعمر الله جدال منع شده و نزاع و فساد و سفک دماء و اعمال خبیثه کلّ نهی شده ، نَهياً عَظِیماً فی کتابِهِ الْعَظِیْمِ ...
قسم بآفتاب حقیقت که از افق سماء سجن اعظم مشرق و ظاهر است ابداً اراده جمال قدم نزاع و جدال و مایتکدر به القلوب نبوده و نیست . به الواح رجوع نمائید . می فرماید : عَاشِرُوا مَعَ الْاَدِیَانِ بِالرُّوْحِ وَالرَّیْحَانِ .

سیزدهم شهر المسائل ۲۴ دسامبر

مقصود از این ظهور آنکه نار بغضاء که در افنده و قلوب ادیان مشتعل است بکوش بیان نصح ربّانی و وعظ سبحانی اطفاء پذیرد و خاموش شود و ساکن گردد ... لسان برای ذکر حقّ است . حیف است بغیبت بیالاید و یا بکلماتی تکلم نماید که سبب حزن عباد و تکدر است . معاشرت با جمیع احزاب را اذن دادیم مگر نفوسی که رایحه بغضاء در امر الله مولی الوری از ایشان بیابید . از امثال آن نفوس احتراز لازم . امراً مِنْ لَدَى اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ .

چهاردهم شهر المسائل ۲۵ دسامبر

لوح محفوظ می فرماید : آیات نازل و بینات ظاهر و نیر امر از افق اقتدار مشرق و ندا مرتفع ، و لکن کلّ غافل و محجوب مگر نفوسی که از جذب

ندا منقطعاً عن الأشياء بافق اعلى توجه نمودند .
ایشانند ایادی امرحقّ ما بین خلق . طوبی از برای
نفسی که اوهام او را از مشرق یقین محروم نساخت
و بکلمه مبارکه یفعل ما یشاء تمسک جست . هر
نفسی باین کلمه فائز شد بیقین مبین فائز می شود
و آنچه از افق اعلى ظاهر بکمال تسلیم و رضا اخذ می نماید .

ص ۲۸۹

پانزدهم شهر المسائل ۲۶ دسامبر

اگر از منزل پرسی سجن و اگر از غذا پرسی
بلایا و محن و اگر از جسد پرسی در ضعف و اگر
از روح پرسی در سرور و فرحی که مقابله نمی نماید
بآن سرور من علی الارض . حبس را قبول فرمودیم
تا گردنهای عباد از سلاسل نفس و هوی فارغ شود
و ذلت اختیار نمودیم تا عزت احباء از مشرق اراده
اشراق نماید . همچو مدان که حقّ عاجز است . قسم
باسم اعظم که اگر اراده فرماید ارواح جمیع امم را
بکلمه ای اخذ نماید . مع ذلک از ظلم ظالمین چشم
پوشیده و حمل بلایای لاتحصی فرموده تا کلّ را به
مدینه باقیه ابدیه کشاند .

ص ۲۹۰

شانزدهم شهر المسائل ۲۷ دسامبر

در بلایای حسین تفکر نما . در ظاهر بلا می نمود
و شدید و عظیم بود ، و لکن بحر رحمت از او مواج و
نور مبین از او مشرق و شمس فضل از او بازغ .
شریعت غرای رسول الله را شهادت آن حضرت
معین و ناصر شد . عمل آن حضرت بکینونته ، آفتاب
آسمان فرقان بوده و حدیقه معانی را او ساقی و
آبیار . اگر سری از اسرار بلایای فی سبیل ذکر
شود ، جمیع رایگان قصد میدان نمایند و شهادت طلبند .

هفدهم شهر المسائل ۲۸ دسامبر
 حمد محبوبی را لایق و سزااست که لم یزل بوده
 ولایزال خواهد بود ... اوست دانای یکتا و سلطان
 یَفْعَل مایشاء . اوست مقصود عالمیان و محبوب
 عالمیان . طوبی از برای نفوسی که به اصغای
 ندایش فائز شدند و بافقدش اقبال نمودند . ایشانند
 عبادی که ذکر مقامات و وصفشان در فرقان و کتب
 قبل از قلم اعلی ثبت شده . ایشانند آن نفوسی
 که در سبیل الهی خوف ایشان را اخذ ننماید و
 حزن وارد نشود . ایشانند نفوسی که شماتت اعداء
 و استهزاء جهلا ایشانرا از افق اعلی منع نمود
 و اشارات امم و شئون عالم از استقامت بر امر
 مالک اسماء محروم نساخت . ایشانند لثالی بحر
 استقامت و جواهر وجود .

هجدهم شهر المسائل ۲۹ دسامبر
 حَقَّ جَلَّ جلاله از برای آن ظاهر تا جمیع من
 علی الارض بعرفان و لقایش فائز شوند . و بعد از
 کشف سبحات و خرق حجبات ، اکثری غافل و منکر
 مشاهده شدند . چه بسیار از علما و فقها که خود
 را از اعلی الخلق میدانستند بعد از اشراق آفتاب
 حقیقت از ادنی الخلق محسوب شدند . قد جعل
 الله اعلیهم اسفلهم و اسفلهم اعلیهم . چه مقدار
 از اهل قصور که بقبور راجع گشتند و چه مقدار از اهل
 عزت که بذلت تمام مشاهده می شوند . لعمر الله
 ذلت در کفر بالله است و عزت در ایمان باو . آیا
 جواهر و زخارف و قصور و اعراش ، انسانرا از عقوبات
 الهی حفظ می نماید ؟ لا و نفس الله . عنقریب
 آنچه مشاهده می نمایند بعدم راجع شود ، شاهد و
 مشهود هر دو فانی و مفقود گردد .

ص ۲۹۳

نوزدهم شهر المسائل ۳۰ دسامبر
ایادی امر الهی مربی عباد بوده و هستند . قلم
اعلی کل را وصیت فرمود بتربیت اولاد و اطفال .
در اشجار ملاحظه نمائید : قبل از پیوند ثمرش
قابل ذکر نه و بعد از آن ظاهر می شود آنچه که
شایسته تعریف است . شجر که از نبات محسوب
است بتربیت جزئی باین مقام فائز ، حال در اشجار
وجود تفکر نمائید ، اگر بتربیت مربی حقیقی فائز
شوند ، باصلاح عالم توجه نمایند .

ص ۲۹۴

اول شهر الشرف ۳۱ دسامبر
آنچه از منکرین و غافلین در این امر ظاهر
می شود کل برهانی است اعظم بر حقیقت حزب
الله . صد هزار طوبی از برای نفسی که در سیل
دوست اسم و عزت را رایگان داد . عالم بیک عمل
پاک معادله نمی نماید . زود است که آنچه را لسان
حکایت می کند چشم ادراک نماید ... بسیار از
نفوس حال سائل و آملند که فی سیله تعالی
طائف حبس شوند و با سلاسل هم آغوش گردند .
لعمر الله این سلاسل از صد هزار حمایل اولی و
احب است ، چه که آن بحق منسوب و این بمطالع ظلم ...

ص ۲۹۵

دوم شهر الشرف ۱ ژانویه
جمع عالم از برای عرفان این یوم مبارک خلق
شده اند و از عدم بوجود آمده . این است آن یومی
که معادله ننماید بانی از آن اعصار و قرون ،
نیکوست حال نفسی که بعرفانش فائز شد و از
انوارش متورگشت . امروز روز خدمت و نصرت است

و نصرت ، تبلیغ امر او بوده و خواهد بود ... اگر
باین مقام اعلیٰ فائز شوی بکلّ خیر فائزی . جهد
نما که شاید از عرف بیان ، گمگشته‌ای را به افق
رحمن هدایت نمائی . این است از اعظم اعمال
نزد غنیّ متعال جمیع امور در قبضه اقتدار حقّ
بوده و هست . بیک کلمه بعد را بقرب تبدیل
فرماید و فراق را بوصال و سمّ هجران را بشهد
لقا . اوست مهیمن و اوست مقتدر .

ص ۲۹۶

سوم شهر الشرف

۲ ژانویه

این ندا در مقامی نار سدره طور است ، چه که
افنده مخلصین و مقربین بان مشتعل و در مقامی
کوثر حیوان از برای حیات عالم . طوبی از برای
نفسی که بان فائز شد . إِنَّهُ يَصِلُ إِلَىٰ مَقَامٍ لَا تَخَوُّهُ
الْجَنُودُ وَلَا تُضَعِّفُهُ قَدْرَةُ الْعَالَمِ . و هنگامی
نوریست ساطع ، مقبلین را بصراط مستقیم و نبأ
عظیم راه نماید و هدایت فرماید ... بقدرت و قوت
حقّ جلّ جلاله ، بر امر قیام نما و بروح و ریحان و
حکمت و بیان غافلین را آگاه کن و گمراهان را
براه راست برسان .

ص ۲۹۷

چهارم شهر الشرف

۳ ژانویه

بگو ای قوم قدریوم را بدانید . امروز آفتاب
کرم از افق عالم مشرق و لائح و امواج بحر بیان
وجوه ادیان ظاهر . خود را محروم نمائید . لَعَمْرُ
اللّٰهُ مَا بَيْنَ مَلَأَ اَعْلٰی جَشْنٰی ظَاهِر و مجلسی بر پا ،
چه که امروز مکلم طور بر عرش ظهور مستوی و
کوم الله بلقا فائز و مدینه مبارکه طیبه از آسمان
نازل ، شمس لا زال فی وسط السماء . این نور را
سحاب منع ننماید و کسوف اخذ نکند . لا زال

قمرش ساطع و لائح و انهارش جاری و ساری و
اشجارش باثمار لا تحصی مزین . یوم ، یوم فرح
اکبر است طوبی للفائزین .

ص ۲۹۸

پنجم شهر الشرف ۴ ژانویه

اگر این مظلوم را در دریا غرق نمایند از جبال
سر برآرد و الْمَلِكُ لِلَّهِ گوید و اگر در ارض تحت
طبقات آن دفن نمایند از سماء ندایش ظاهر شود
و عباد را بفردوس اعلی کشاند . مانع در آن ساحت
معدوم و حجاب مفقود . الْأَمْرُ بِيَدِهِ ، يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ
و يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ و هُوَ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ ... عباد اگر
اقبال نمایند بما ینفعهم فائز گشته اند و اگر اعراض
کنند اِنَّهُ غَنِيٌّ عَنْهُمْ . يَشْهَدُ بِذَلِكَ كِتَابُهُ الْمُبِينُ .
در حین بلا و بأسا و صرًا ناطق و بآنچه سبب فوز
اعظم و هدایت امم بوده من غیر ستر گفته .

ص ۲۹۹

ششم شهر الشرف ۵ ژانویه

جميع عالم منتظر ايام الله بودند ، چه که حقّ
جلّ جلاله در کتب و زیر و صحف خود وعده داده ،
چنانچه در فرقان که اعظم برهان الهی است
می فرماید : " أَنْ أَخْرِجَ الْقَوْمَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
وَبَشِّرُهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ . " و این آیه مبارکه از قبل نازل
و حقّ جلّ جلاله حبیب خود را بآن اخبار فرموده .
جميع نفوس در شبها و روزها لقای این یوم مبارک
را آمل و سائل بوده اند و در حین اشراق این یوم
از افق اراده الهی کلّ معرض و غافل مشاهده
شدند . ای دوستان ، محبوب امکان را بکمال خضوع
و خشوع و ابتهال حمد نمائید ، چه که شما را تأیید
فرمود بر امری که اکثر عالم از آن مع طلب محروم
ماندند . جميع السن کائنات از عهده شکر این

نعمت کبری بر نیامده و نخواهد آمد . بشنوید
وصیت مظلوم آفاق را و جهد نمائید تا برضای
دوست فائز شوید . مقامی از این مقام اعظم تر
مشاهده نمی شود .

ص ۳۰۰

هفتم شهر الشرف ۶ ژانویه
آذان و ابصار شکی نبوده و نیست که از برای
مشاهده و اصغای این ایام خلق شده و وجود از
برای عرفان حضرت موجود . و لکن ناس را غبار
نفس و دخان هوی از مشاهده افق اعلی منع نموده .
فی الحقیقه نفوسی که الیوم فائز شدند ، از جواهر
خلق نزد حق محسوب و مذکور . لعمر الله در
صحیفه حمرا از قلم اعلی درباره آن نفوس نازل
شده آنچه شبه و مثل نداشته و ندارد . سوف تظهر
آثاره و انواره ... امروز اهل بهاء نفوسی هستند
که از غیر الله خود را فارغ و آزاد مشاهده نمایند .

ص ۳۰۱

هشتم شهر الشرف ۷ ژانویه
در اول ظهور ملاحظه نما . شیخ محمد حسن
نجفی که قطب علمای ایران بود و سایر علمای
نجف و ارض طف و بلاد ایران بعد از ارتفاع کلمه
و اظهار امر ، کلّ محجوب و ممنوع مشاهده گشتند ،
از بحر بیان رحمن محروم و از آفتاب دانش بیخبر ،
بلکه بر منابر بسبّ و لعن مشغول . جوهر وجودی
را که در قرون و اعصار لقایش را سائل و آمل بودند و
عند ذکر اسمش عَجَلَ اللهُ می گفتند ردّش نمودند
و بالاخره بر سفک دم اطهرش فتوی دادند . و لکن
نفوسی از عوام اقبال نمودند و از بحر علم الهی
نوشیدند و بافق اعلی راه یافتند و در یوم ارتفاع
صریر قلم اعلی بکلمه لیبک فائز گشتند . کذلک

جَعَلْنَا أَعْلِيَهُمْ أَسْفَلَهُمْ وَاسْفَلَهُمْ أَعْلِيَهُمْ .

ص ۳۰۲

نهم شهر الشرف ۸ ژانویه

در این مریم تفکر نما . حناس که اعلم علمای آن عصر بود فتوی بر قتل داد و در حضور آن خبیث یک لطمه بر وجه مبارک آن حضرت وارد آمد و لکن صیّاد سمک که بصید ماهی مشغول بود ، حضرت روح بر او مرور نمود ، فرمود بیا ترا صیّاد انسان نمایم . فی الحین توجه نمود و از بحر و سمک و ما فیه گذشت . یک کلمه از علم ندیده و بملکوت علم ارتقاء جست . بالاخره بمقامی رسید که نفحاتش عالم را معطر نمود . ذلک من فضل الله يعطيه من يشاء .

ص ۳۰۳

دهم شهر الشرف ۹ ژانویه

عالم را بمتابه هیکل انسانی ملاحظه کن و این هیکل بنفسه صحیح و کامل خلق شده و لکن باسباب متغایره مریض گشته و لا زال مرض او رفع نشده ، چه که بدست اطبای غیر حاذقه افتاده و اگر در عصری از اعصار عضوی از اعضای او بواسطه طبیعی حاذق صحت یافت عضوهای دیگرش بامراض مختلفه مبتلا بوده . و حال در دست نفوسی افتاده که از خمر غرور تربیت یافته اند و اگر هم بعضی از این نفوس فی الجمله در صحت آن سعی نمایند ، مقصود نفعی است اسماً و یا رسماً بایشان راجع شود . چنین نفوسی قادر بر رفع امراض بالکلیه نبوده و نخواهند بود الا علی قدر معلوم . و دریاق اعظم که سبب و علت صحت اوست ، اتحاد من علی الارض است بر امر واحد و شریعت و آداب واحده ...

ص ۳۰۴

در این ایام ملاحظه کن که جمال قدم و اسم اعظم کشف حجاب فرموده و نفس خود را لِاجل حیات عالم و اتحاد و نجات اهل آن فدا نموده . معذک کلّ بر ضررّش قیام نمودند تا آنکه بالاخره در سجنی که در اُخر بلاد واقع است مسجون شده و ابواب خروج و دخول را مسدود کرده اند ، یار را اغیار دانسته اند و دوست را دشمن شمرده اند ، مصلح را مفسد گمان نموده اند .

ای اهل ثروت و قدرت ، حال که سحاب شده اید و عالم و اهل آنرا از اشراقات انوار آفتاب عدل و فیوضات لاتحصی منع نموده اید و راحت کبری را مشقّت دانسته اید و نعمت عظمی را نعمت شمرده اید اقلّاً و صایای مشفقانه جمال احدیه را در اموری که سبب نظم مملکت و آسایش رعیت است اصغاء نمائید .

ص ۳۰۵

ای اصحاب بهاء ، بر سفینه بقا راکب شوید و بر بحر حمرا در این مدینه کبریا حرکت نمائید و در این مقام ، قدر خود را دانسته که احدی در این موهبت عظمی و مکرمت کبری شریک نبوده و نخواهد بود ، چه که الیوم جمیع کشتیها در غمرات طمطام فنا مبتلا گشته اند مگر این فُلک قدسی سبحانی و سفینه عزّ رحمانی که هر که باو تمسک یافته از فتنه ایام محفوظ ماند و مقدّس فرموده او را پروردگار از حمل مشرکین و قعود معرضین . و این است فضل پروردگار که مخصوص است باوراق سدره تقدیس که از جیب قمیص ابها بضیاء ابدع اصفی ظاهر گشته اند . پس قدر این فیض بدیع و فضل منیع را دانسته که مبادا مظاهر شیطان شما را از ظلّ سدره رحمن منع نمایند و در ارض از

محروم شدگان محسوب شوید .

ص ۳۰۶

سیزدهم شهر الشرف ۱۲ ژانویه

بعضی از دوستان از بحر عطای مقصود
عالمیان مسألت نموده‌اند که ایشان را بر امر
مستقیم دارد و در حین عروج یقین مبین صعود
نمایند . قُلْ یا اولیائی ، در قرون و اعصار حزبی
خود را اعظم و اعلم وافقه و اتقی می‌شمردند و
با عمائم بیضا و خضرا بمتابیه اعلام ما بین عباد
بترویج شریعت عَرَّا عَلَی رَغْمِهِمْ مشغول بودند .
و چون مُنزل آیات و مظهر بیّنات کشف حجاب
نمود و از افق اراده ، اشراق فرمود ، همان نفوس
گفتند آنچه را که هیچ ظالمی نگفته و عمل کردند
آنچه را که هیچ مشرکی عمل نکرده . اگر نفسی
اراده نماید از سلسبیل استقامت بیاشامد و بمقام
ایقان بالله فائز گردد باید قلب را از ما سوی الله
فارغ و آزاد سازد .

ص ۳۰۷

چهاردهم شهر الشرف ۱۳ ژانویه

جمع اشیاء شهادت داده‌اند بر عظمت ظهور
الله و لکن عباد از ظهور غافل و باصنام هوی
عاکف . نیکوست حال نفسی که با اسم مالک انام
حجبات اوهام را خرق نمود و بغایت قصوی و افق
اعلی فائز گشت . هر نفسی الیوم بعرفان الله فائز
شد مثل آن است که بعرفان نبیین و مرسلین از
اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر فائز بوده و هست . این
یوم بدیع را مثل و مانندی نبوده و نیست . هر
چشمی مشاهده نمود او سلطان چشمهاست و هر
لسانی بذکرش فائز گشت او مالک لسانهاست ...
وصیت می‌نمائیم ترا بآنچه الیوم سبب ارتفاع

امر است . از حقّ بخواه تا ترا مؤیّد فرماید بر
اصغای بیانش ، چه اگر نفسی لذّت بیان را بیابد ،
اهل امکان قادر بر تحریف او نبوده و نخواهند بود .

ص ۳۰۸

پانزدهم شهر الشّرف ۱۴ ژانویه

ای منتظران وادی صبر و وفا و ای عاشقان
هوای قرب و لقا ، غلام روحانی که در کناثر عصمت
ربّانی مستور بود بطراز یزدانی و جمال سبحانی
از مشرق صمدانی چون شمس حقیقی و روح قدمی
طالع شد و جمیع من فی السّموات و الارض را بقمیص
هستی و بقا از عوالم نیستی و فنا نجات بخشید
و حیات بخشود . و آن کلمه مستوره که ارواح جمیع
انبیاء و اولیا باو معلق و مربوط بود از مکنن غیب
و خفا بعرضه شهود و ظهور جلوه فرمود . و چون
آن کلمه غیبیه از عالم هوّیه صرفه و احدیه محضه
بعوالم ملکیه تجلّی فرمود ، نسیم رحمتی از آن
تجلّی برخاست که رایحه عصیان از کلّ شیء
برداشت و خلعت جدید غفران بر هیاکل نامتناهی
اشیاء و انسان در پوشید .

ص ۳۰۹

شانزدهم شهر الشّرف ۱۵ ژانویه

ای عاشقان جمال ذوالجمال و ای والهان هوای
قرب ذوالجلال ، هنگام قرب و وصال است نه موقع
ذکر و جدال . اگر صادقید معشوق چون صبح صادق
ظاهر و لائح و هویداست . از خود و غیر خود بلکه
از نیستی و هستی و نور و ظلمت و ذلّت و عزّت
از همه پردازید و از نقوش و اوهام و خیال دل
بردارید و پاک و مقدّس در این فضای روحانی و
ظلّ تجلیات قدس صمدانی با قلب نورانی
بخرامید . ای دوستان ، خمر باقی جاری و ای

مشتاقان ، جمال جانان بی نقاب و حجاب و ای یاران ،
نارسینای عشق در جلوه و لمعان . از ثقل حبّ
دنیا و توجّه بآن خفیف شده چون طیور منیر عرشی
در هوای رضوان الهی پرواز کنید و آهنگ آشیان
لایزالی نمائید .

ص ۳۱۰

هفدهم شهر الشرف ۱۶ ژانویه
اگر مردمان ارض بشنیدن نداء الهی فائز شوند
کلّ بافق اعلى توجّه نمایند و از رحيق الهی
بپاشامند . قسم ببحر علم الهی که اگر بگوش
حقیقی نغمه‌ای از نعمات طیور عرش را ادراک
کنند ، جان در ره دوست ایثار نمایند و از محلّ
فدا زنده برنگردند ، چنانچه شاریان کوثر معانی
برنگشتند و آنچه بود و نبود از مال و جان و اهل ،
در سبیل آن شمس حقیقت دادند . فَنِعْمَ اجر
العاملین . اگر نفسی قطره‌ای از بحر محبّت
بپاشامد و یا به رشحه‌ای از بحر انقطاع فائز شود
جمیع عالم را شبه یک کفّ تراب مشاهده نماید و
آنچه در آسمانها و زمین است او را از سبیل دوست منع ننماید .

ص ۳۱۱

هجدهم شهر الشرف ۱۷ ژانویه
مالِ فانی عباد را از مالِ باقی منع نموده .
باشیای فانیه بشأنی تمسّک نموده‌اند که از نعمت های
باقیه الهی ممنوع شدند . بگوای عباد ، ایّام در
مرور و اشیاء فانی . جهد نمائید ، شاید فائز شوید
بمصباح عنایت حقّ جلّ جلاله . مقرر رجوع بر
حسب ظاهر تاریک و ظلمانی مشاهده می‌شود ،
سراج لازم . و تنهائی را رفیق واجب . سبحان
الله ، باز هم سبحان الله . انسان از برای تکسّب
در دنیا بچندین اسباب خود را محتاج مشاهده

می‌نماید و جمیع همّش بتحصیل آن متوجّه و حال آنکه بتغییر و فنایش موقن است . و حال از برای عالمی که بدوام ملک و ملکوت باید در آن ساکن شود تدارکی ننموده . بگویا قوم خُذِ الْعَمَلَ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ الْأَجَلَ .

ص ۳۱۲

نوزدهم شهر الشرف ۱۸ ژانویه

چه مقدار از عباد که از قبل و بعد مشتاق لقا بودند و بشارت آنرا از کتب الهی شنیدند و لکن چون صبح یوم الهی طالع شد و بحر وصال مَوَاج ، کلّ محروم مشاهده شدند الا معدودی . بعضی از ناس را غرور منع نموده و برخی را زخارف و حزبی را اوهام و ظنون و گروهی را بغی و فحشا . و سبب و علت کلّ ، علمای عصر بوده و هستند .

ص ۳۱۳

اول شهر السلطان ۱۹ ژانویه

الیوم یومیست که اگر از نفسی امری فوت شود ، بقرنهای لایحصى تدارک آن ممکن نه . انشاء الله باید بیقین کامل بحق متمسک باشی و از دوش منقطع . قسم بافتاب افق سجن که اگر ناس فی الجملة در آنچه در این ظهور اقدس امنع ظاهر شده تفکر نمایند از عالم و عالمیان بگذرند و بدل و جان بشطر رحمن توجه نمایند . و لکن بصر به حجاب اکبر که هواهای بشریه است از نظر بمنظر اکبر محروم مانده و قلب از طلب ممنوع گشته . در جمیع احوال بشطر غنی متعال ناظر باش و صریر قلم اعلی را که ما بین ارض و سماء مرتفع است بسمع جان اصغا نما تا حلاوت آنرا بیابی و بذکر دوست از عالم و آنچه در اوست غنی و آزاد شوی .

دوم شهر السلطان ۲۰ ژانویه

ای دوستان ، هر چیز مرغوب قیمتی را سارقان از عقب بوده . باید لثالی محبت الهی را که افضل و الطف و احسن جواهرات عالم است بکمال جدّ و جهد در خزائن قلوب محفوظ دارید . براستی میگویم دزدان در کمین گاه مترصدند تا فرصت یابند و بغارت مشغول گردند . باید جمیع بحافظ حقیقی متمسک شوند تا از شرور انفس اماره محفوظ مانند .

سوم شهر السلطان ۲۱ ژانویه

قلم اعلی می فرماید که آنچه از جمال قدم ظاهر شده حجّت بوده بر کلّ من فی السموات و الارض . و اگر عباد تفکّر نمایند از قیامش ما بین اعدا بر سلطنتش موقن شوند و بر قدرتش مدعن . و لکن چون در تیه نفس و هوی سالکنند لذا از اشراق شمس بها از افق بقا محتجب مانده اند و بنفوسیکه خود را از بعوضه حفظ می نمودند توجه نموده از جمال احدیه محروم گشته اند . بگو ای قوم افعال چون ظهورم ما بین ارض و سما مشرق و مزیء و هر نفسیکه اقلّ من حین قلب را از وساوس شیاطین مطهر نماید بعرفان ربّ العالمین و مالک یوم الدین فائز گردد .

چهارم شهر السلطان ۲۲ ژانویه

بشنو ندای غنیّ متعال را بلسان ابداع احلی . الیوم یومیست که باید هر نفسی منقطعاً عن کلّ الجهات بذکر سلطان آیات مشغول شود . لا تنظر الی ما ذکر ، بل بما اشرق من هذا الافق الّذی منه طلعت شمس العظمة و الاقتدار . بتمام جدّ و جهد

بر نصرت امر قیام نما . زود است که ثمرات اقبال
و اعمال را اهل حق در ملکوت مشاهده نمایند .
الیوم یوم عجز و ابتهاج است . نیستی بحت
محبوب بوده و خواهد بود و هر نفسی باین مقام
فائز شد عند الله از اهل مدائن بقا محسوب است .

ص ۳۱۷

پنجم شهر السلطان ۲۳ ژانویه

نصرت حق و تبلیغ امرش به حکمت و بیان
بوده و خواهد بود . و بیان هم باید به اندازه هر
نفسی ظاهر شود . بگو ای دوستان از قبل از قلم
اعلی جاری و نازل که حبه های حکمت و عرفان
الهی را در ارض طیبه جیده مبذول دارید . شما
اطبای معنوی هستید و حکمای حقیقی . ناس به
مرضهای جهل و نادانی مبتلا هستند . باید مرض
هر یک معلوم شود و بعد به دریاق اسم اعظم علی
قدره و مقداره معالجه گردد . مثلا اگر یکی از اهل
فرقان که بمرض اوهام مبتلایند و منتهی سیر و
عرفانشان محصور است به نقابت و ولایت در اول
توجه ذکر الوهیت شود البتّه هلاک گردد ... لذا
باید در اول امر بقدر وسعت صدر او با او تکلم
نمود تا از مقام طفولیت برتبه بلوغ فائز شود .

ص ۳۱۸

ششم شهر السلطان ۲۴ ژانویه

امروز روزیست که کل احباب باید بشطروهباب
ناظر باشند و بخدمت امر الله قیام نمایند . در امر
این مسجون بصر حدید و قلب لطیف تفکر کن ...
ملاحظه نما مع آنکه در سجن اعظم ببلائی لاتحصی
مبتلا ، در جمیع احیان قلم اعلی بذکر مالک اسماء
مشغول و متحرک است . و همچنین باید نفوس
مقبله بتمام همت بر خدمت امر قیام نمایند و

سلسبیل عرفان که از بحر بیان رحمن جاری است
بر عباد الهی مبذول دارند تا کلّ بحیوة باقیه فائز
شوند و از اثواب خلقه عتیقه فارغ گردند و من
غیر ستر و حجاب بوجه حقّ توجّه نمایند . اینست
تکلیف کلّ ... بگوش جان ندای الهی را اصغاء
نما و مشیّت و اراده خود را در مشیّت و اراده او
فانی نما یعنی نخواه مگر آنچه را او خواسته .

ص ۳۱۹

هفتم شهر السلطان ۲۵ ژانویه

قلم رحمن قاصدان یمن عرفان را ببدایع اذکار
خود متذکر میدارد که شاید کلّ از خواهشهای خود
بگذرند و با امر او ناظر باشند و باراده او حرکت
نمایند . و این فضل اعظم است از برای کلّ اگر
بیابند و بآن فائز شوند . شکی نبوده و نیست که
آنچه را حقّ بآن امر می فرماید اوست کوثر حیوان
و محیی ابدان ، چه که لم یزل و لایزال باحبّای
خود ناظر بوده و آنچه سبب نجات و راحت و
وصول بحقّ بوده کلّ را بآن امر فرموده . الیوم بر
کلّ لازم است که بردای تقدیس و تنزیه مزین
شوند ، چه که نفوسی که بمشتهیات نفسانیّه
متوجهند قابل مقرّ اطهر و لایق منظر اکبر نبوده و نیستند .

ص ۳۲۰

هشتم شهر السلطان ۲۶ ژانویه

بعد از عرفان مطلع وحی الهی و مشرق اوامر
صمدانی استقامت از اعظم اعمال بوده . باید نفوس
مقبله بشانی مستقیم باشند که جمیع اهل ارض اگر
بخوانند ایشان را از بحر قرب دور نمایند خود را
عاجز مشاهده کنند . نیکوست حال نفسی که از کأس
استقامت آشامید و باین فیض اعظم فائز شد .
اوست از مقرّین . ای دوستان جهد نمائید تا

گمگشتگان وادی اوهام را بافق یقین کشانید . اَنَّهُ
لَهُوَ النَّاصِحُ الْعَلِيمُ .

ص ۳۲۱

نهم شهر السَّلاطَان ۲۷ ژانویه
مظلوم آفاق اهل میثاق را ندا می نماید و بافق
اعلی دعوت می فرماید . حزبهای عالم یعنی امم
مختلفه در لیالی و ایام طلب لقا می نمودند و
بکمال عجز و ابتهال ادراک یوم الله را سائل و آمل
و چون آفتاب حقیقت از افق مشیت اشراق نمود
کلّ بر اعراض قیام نمودند و بکمال جدّ و جهد در
اطفاء نور الهی کوشیدند . این است شأن نفوس
غافله محتجبه . قسم باشراقات انوار شمس حقیقت
که هر نفسی فائز شد و حین ارتفاع ندا بجواب
مؤید گشت او از اهل علیین در صحیفه الهی مذکور
و مسطور . طوبی از برای نفسی که باسم دوست
زنده شد و بر حبّش مستقیم و بیادش جان داد .

ص ۳۲۲

دهم شهر السَّلاطَان ۲۸ ژانویه
محبوب عالمیان می فرماید ای بندگان اوّل
امری که سبب ایمان و ایقان و تقدیس و تنزیهست
توحید ذاتم بوده از اشباه و امثال . هر نفسی باین
مقام فائز شد او از موحدین لدی العرش مذکور است
و اسمش در الواح الهی مسطور . ان شاء الله به
فضل رحمانی باین مقام فائز شوید و از این رَحِیق
بیاشامید . و چون قلب و جان از توجّه بما سوی
الله پاک و مقدّس شد باید بآنچه در الواح نازل
است عامل شوید تا هیاکل عباد در ظاهر هم مقدّس
و منزّه گردند . این است مقامی که ظاهر عین باطن
است و باطن عین ظاهر و این مقام محبوب بوده و دون آن مردود .

اليوم كلّ من على الارض مكلفند بمتابعت اوامر الهی ، چه كه اوست سبب نظم عالم و علّت آسایش امم . ان شاء الله بايد جميع بما اراد الله فائز شوند و بآنچه حكم فرموده عامل گردند . دنيا را وفائی نبوده و نيست . جهد نماييد تا در اين ايام فانيه كسب لثالی باقيه نماييد . عمل پاك و مقدّس البتّه در كتاب حفظ الهی محفوظ خواهد ماند . طوبی از برای نفسی كه باين مقام فائز شد .

ان شاء الله احبّاي الهی از ماسوايش منقطع باشند و باو ناظر . امروز روز بزرگيست . طوبی از برای نفوسی كه بتوهّمات انفس محتجبه از شاطی احدیه ممنوع نشده اند و زلال كوثر عرفان را از يد رحمن نوشيده اند . حقّ ظاهراً و باهراً خلق را ندا می فرمايد و بمقامات باقیه دائمه دعوت می نمايد . مع ذلك بعضی از عباد بتوهّمات لا يُغنيه از حقّ محجوب مانده اند . لم يزل آياتش ظاهر و بيّناتش مشرق . نيكوست حال کسی كه در ليالی و ايام باياتش انس گيرد و قرائت نمايد . اوست محیی وجود و مربّی غيب و شهود .

نيكوست حال نفوسی كه برات آزادی از مطلع امر الهی اخذ نموده اند و از نار جهل و شرک محفوظ مانده اند . جميع ناس منتظر ايام الله بوده اند و چون شمس ظهور از افق سماء مشیّت الهی اشراق فرمود كلّ از او غافل و بغير او مشغول

و متوجّه مگر نفوسی که ندای ربّانی را بسمع فؤاد
شنیده‌اند و بافکش توجّه نموده‌اند . الیوم یوم
خدمت است . الیوم یوم عمل خالص است . باید
جمیع دوستان بعنایت رحمن باعمال حسنه و به
اخلاق مرضیه و بیانات شافیه بهدایت عباد مشغول
شوند . انّه ولیّ المحسنین .

ص ۳۲۶

چهارم شهر السلطان ۱ فوریه

امروز هر نفسی بافق اعلیّ توجّه نمود او از اهل
توحید حقیقی لدی الله مذکور و مسطور ، چه که
این یوم مبارک بحقّ وحده منسوبست و در کتب
قبل و بعد بیوم الله موسوم و مذکور . جمیع عالم
از برای عرفان این امر اعظم خلق شده‌اند و لکن
جزای اعمال کلّ را منع نمود و محروم ساخت مگر
نفوسیکه ید قدرت ایشان را اخذ نمود و از ظلمت
نفس و هوی نجات بخشید . اگر بجمیع اعضا و
جوارح و عروق و شعرات الی الیوم الذی لا آخر
له حقّ جلّ جلاله را ستایش نمائی و حمد کنی هر
آینه نزد این فضل اعظم معدوم صرفست .

ص ۳۲۷

پانزدهم شهر السلطان ۲ فوریه

... کلّ بیقین مبین میدانند که موت ظاهره
جمیع را اخذ نماید و مقرّی از برای احدی نبوده
و نیست . در اینصورت اگر انسان بشهادت کبری
فی سبیل الله مرزوق شود البتّه بهتر و محبوب‌تر
است از آنکه در فراش بمرضهای متعدّده مختلفه
منکره جان سپارد . باید الیوم هر نفسی موافق
آیات الهیه که در الواح منیعه نازل شده مشی
نماید یعنی خارج حکمت از او سرزنند و بحکمت
الهیه که بآن مأمور است در کلّ احوال ناظر باشد

و فساد و جدال از او ظاهر نشود . در اینصورت اگر
ظلمی بر او وارد شود فی سبیل الله بوده و خواهد
بود . قسم بآفتاب ظهور که این مقام را مثلی
نبوده و نیست . اگر نفسی صد هزار جان نثار این
مقام نماید قابل نبوده و نخواهد بود ...

ص ۳۲۸

شانزدهم شهر السلطان ۳ فوریه

لحاظ عنایت متوجه اولیا بوده و هست . و
اولیا نفوسی هستند که از ما سوی الله فارغ و آزادند ،
بحبل محبت الهی متمسکند و بما نزل فی الكتاب
عامل و بر امر بشارتی مستقیمند که از برای ملحدین
و ناعقین و خادعین مجال ذکر نبوده و نیست .
در ظلّ علم اننی انا الله ساکنند و بصریر قلم اعلی
زنده و مسرور . ایشانند عبادی که وصفشان در
کتب الهی از قبل و بعد مذکور . از کوشش بیان
نوشیده‌اند و از حقیق مختوم قسمت برده‌اند .
ضوضاء عالم نزدشان آحقرا از طنین ذباب . لله
راجعند و الی الله راجع .

ص ۳۲۹

هفدهم شهر السلطان ۴ فوریه

تفکر فرمائید که سبب چه بوده که در ازمنه
ظهور رحمن اهل امکان دوری می جستند و بر
اعراض و اعتراض قیام می نمودند . اگر ناس در این
فقره که از قلم امر جاری شده تفکر نمایند جمیع
بشریعه باقیه الهیه بشتابند و شهادت دهند بر
آنچه او شهادت داده . و لکن حجبات اوهام ، آنام
را در ایام ظهور مظاهر احدیه و مطالع عز صمدانیه
منع نموده و می نماید ، چه که در آن ایام حق به
آنچه خود اراده فرموده ظاهر می شود نه باراده
ناس ... البته اگر باوهام ناس در ازمنه خالیه و

اعصار ماضیه ظاهر می شدند احدی آن نفوس مقدسه را انکار نمی نمود .

ص ۳۳۰

هجدهم شهر السلطان ۵ فوریه

غیب هویت و ذات احدیه مقدس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالی است از وصف هر و اوصافی و ادراک هر مدرکی .
لم یزل در ذات غیب خود بوده و هست و لا یزال بکینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود .
لا تُدرکهُ الأَبصارُ و هُوَ یُدْرِکُ الأَبصارَ و هُوَ اللطیف الخبیر . چه میانه او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد و جهت و اشاره بهیچوجه ممکن نه ، زیرا که جمیع من فی السموات و الارض بکلمه امر او موجود شدند و باراده او که نفس مشیت است از عدم و نیستی بحت بات بعرضه شهود و هستی قدم گذاشتند .

ص ۳۳۱

نوزدهم شهر السلطان ۶ فوریه

مقصود حق جلّ جلاله از خلق در رتبه اولیه معرفت بوده و هست و چون باب معرفت ذات غیب مکنون مسدود ، نفوس مقدسه را که مظاهر امر و مطالع حکم و مشارق وحی و مهابط علمند از عالم غیب بعرضه شهود فرستاد و امر و نهی و اقبال و عرفان و طاعت و معصیت و کفر و ایمان را بآن هیاکل مقدسه راجع فرمود ... و لکن در احیان ظهور مظاهر امر اکثر اهل عالم معرض و منکر و غافل و محجوب مشاهده شدند و سبب و علت این حجیات غلیظه علمای عصر بوده اند ، چنانچه هر صاحب بصر در این فقره گواهی داده و میدهد .

میان پیمبران جدائی ننهیم ، چون خواست همه یکی است و راز همگی یکسان . جدائی و برتری میان ایشان روا نه . پیمبر راستگو خود را بنام پیمبر پیشین خوانده . پس چون کسی به نهران این گفتار پی نبرد بگفته‌های نا شایسته پردازد . دانای بینا را از گفته او لغزش پدیدار نشود . اگر چه پیدایش ایشان در جهان یکسان نه و هر یک به رفتار و کردار جداگانه پدیدار و در میان ، خردی و بزرگی نمودار ولی ایشان مانند ماه تابان است ، چنانچه او هر گاهی بنمایش جداگانه پدیدار با آنکه هیچ گاهی او را کاهش و نیستی نه . پس دانسته شد که این نه بیشی و کمی است . ولی جهان ناپایدار شایسته اینگونه رفتار است . چه هر گاه که خداوند بیمانند پیمبری را بسوی مردمان فرستاد بگفتار و رفتاری که سزاوار آن روز بود نمودار شد .

ناظر بحکم الله باشید . آنچه الیوم بفرماید و بحلیت آن حکم نماید او حلال است . کلمه صحیح حق آن است . باید جمیع بامر حق ناظر باشند و بما یظهر من أقی الإراده ، چه که باسمش علم یفعل ما یشاء مرتفع و رایت یحکم ما یرید منصوب . مثلاً اگر حکم فرماید بر اینکه آب حرام است حرام می شود و همچنین بالعکس . بر هیچ شیء از اشیاء هذا حلال و هذا حرام نوشته نشده . آنچه ظاهر شده و می شود از کلمه حق جل جلاله بوده .

عالم را غبار تیره ظلمانی اخذ نموده و احاطه کرده . بساط معنی و عمل پیچیده شده و بساط قول و لفظ گسترده گشته . بگو ای احباب قسم بآفتاب حقیقت که الیوم یوم عمل است . اگر از نفسی مقدار شعری الیوم عمل خیر صادر شود جزای آن بدوام ملک و ملکوت از برای او باقی خواهد ماند . جهد نمائید تا الیوم عملی از شما خالصاً لله ظاهر شود .

ص ۳۳۵

چهارم شهر الملک ۱۰ فوریه

الیوم هیکل عدل تحت مخالف ظلم و اعتساف مشاهده می شود . از حقّ جلّ جلاله بنخواهید تا نفوس را از دریای آگاهی بی نصیب نفرماید ، چه اگر فی الجملة آگاه شوند ادراک می نمایند که آنچه از قلم حکمت جاری و ثبت شده بمنزله آفتاب است از برای جهان . راحت و امنیت و مصلحت کلّ در آنست و الا هر یوم بلای جدیدی ارض را اخذ نماید و فتنه تازه ای برپا شود . انشاء الله نفوس عالم موقّ شوند و سرج بیانات مشفقانه را به مصابیح حکمت حفظ نمایند . امید هست که کلّ بطراز حکمت حقیقی که اسّ اساس سیاست عالم است مزین گردند .

ص ۳۳۶

پنجم شهر الملک ۱۱ فوریه

حقّ جلّ جلاله از برای اصلاح عالم آمده تا جمیع من علی الارض بمثابه یک نفس مشاهده شوند ... وقتی باین کلمه علیا نطق نمودیم تا انوار آفتاب عدل جمیع احزاب مختلفه را منور فرماید و بمقام اتحاد کشاند : لیسَ الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم . اگر نفسی

صغیر این طیر معانی را که در این هواء با فضاء
نورانی طیران می نماید اصغا کند بطراز فراغت
کبری مزین شود . این است معنی حریت حقیقی
ولکنَّ النَّاسَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْعُرُونَ .

ص ۳۳۷

ششم شهر الملک

۱۲ فوریه

بگوا ای دوستان ، حق را بچشم او ملاحظه کنید ،
چه که بغیر چشم او ، او را نخواهید دید و نخواهید
شناخت . این است کلمه حق که از مطلع بیان
رحمن ظاهر و مشرق گشته . طوبی للعارفين و
طوبی للناظرين و طوبی للمستقیمين و طوبی
للمخلصين و طوبی للفائزين . اليوم آفتاب
جهانتاب حقیقت در کمال ضیاء و نور مشرق و
ظاهر و سماء عرفان بانجم حکمت و بیان مزین و
مشهود . طوبی از برای نفوسی که ببصر خود توجه
نمودند و بآن فائز گشتند .

ص ۳۳۸

هفتم شهر الملک

۱۳ فوریه

مقصود از علم منفعت عباد است و آن صنایع
بوده و هست . لا زال فرموده و می فرمایند قدر
اهل صنایع را بدانید ، چه که سبب و علت تسهیلات
امور شده اند . اساس دین به شریعة الله محکم و
اساس معاش به اهل صنایع . مقصود از علم علمی
است که منفعت آن عاید خلق شود نه علمی که
سبب کبر و غرور و نهب و ظلم و ستم و غارت گردد .

ص ۳۳۹

هشتم شهر الملک

۱۴ فوریه

بغی و طغی را بگذارید و بتقوی متمسک شوید .
نفوس خود را از اعمال شیطانیه مقدس نمائید و

بطراز الهیّه مزین دارید . فساد و نزاع شأن اهل
حق نبوده و نخواهد بود . از اعمال شنیعه اجتناب
نمائید و در مسالک تقدیس و تسلیم و رضا سالک
شوید . جهد نمائید تا صفات و اخلاق الهیّه از
شما ظاهر شود و بکمال استغنا و سکون ما بین
بریّه مشی نمائید و با کمال عدل و انصاف با یکدیگر
معامله کنید . خیانت را بامانت و غیبت را به
ترکیه نفس و ظلم را به عدل و غفلت را به ذکر تبدیل نمائید .

ص ۳۴۰

نهم شهر الملک

۱۵ فوریه

به علما از قول بها بگو ما بزعم شما مقصّریم ،
از نقطه اولی روح ماسواه فداه چه تقصیری ظاهر
که هدف رصاصش نمودید . نقطه اولی مقصّر ، از
خاتم النبیین روح العالمین له الفدا چه تقصیری
باهر که بر قتلش مجلس شوری ترتیب دادید .
خاتم النبیین مقصّر ، از حضرت مسیح چه تقصیر و
افترا هویدا که صلیبش زدید . حضرت مسیح بزعم
باطل شما کاذب ، از حضرت کلیم چه کذبی و افترائی
آشکار که بر کذبش گواهی دادید . حضرت کلیم
بزعم باطل شما کاذب و مقصّر از حضرت خلیل چه
تقصیری هویدا که در آتشش انداختید . اگر بگوئید
ما آن نفوس نیستیم ، می گوئیم اقوال شما همان اقوال
و افعال شما همان افعال .

ص ۳۴۱

دهم شهر الملک

۱۶ فوریه

یوم یوم الله است و کلّ ماسواه بر هستی و عظمت
و اقتدار او گواه . بعضی شناخته و گواهی داده و
برخی گواهی میدهند و لکن او را نشناخته اند .
شکی نبوده و نیست که کلّ در حقیقت اولیّه لعرفان
الله خلق شده اند . من فاز بهذا المقام قد فاز بکلّ

الخیر . و این مقام بسیار عظیم است بشأنی که
اگر عظمت آن بتمامه ذکر شود اقلام امکانیه و اوراق
ابداعیه کفایت ننماید و ذکر این مقام را به انتها
نرساند . طوبی از برای نفسی که در یوم الله به
عرفان مظهر امر و مطلع آیات و مشرق ظهورات
الطافش فائز شد . اوست از مقدّسین و مقربین و
مخلصین ، اگر چه این مقام در خود او بشأنی مستور
باشد که خود او هم ملتفت نباشد .

ص ۳۴۲

یازدهم شهر الملک ۱۷ فوریه
سالکین سیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید
نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدّس
نمایند . یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را
از ظنونات متعلّقه بسبحات جلال و روح را از تعلّق
باسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه
و متوکّلین علی الله و متوسّلین الیه سالک شوند
تا آنکه قابل تجلیات اشراقات شمس علم و عرفان
الهی و محلّ ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند .

ص ۳۴۳

دوازدهم شهر الملک ۱۸ فوریه
اول علمای عصر بر اعراض و اعتراض قیام
نمودند . اگر چه اعراض امثال این نفوس بر حسب
ظاهر سبب اعراض خلق شد و لکن در باطن خلق
سبب اعراض این نفوس شده اند . مشاهده کن اگر
ناس خود را معلق به ردّ و قبول علما و مشایخ نجف
و دونه نمی ساختند و مؤمن بالله می شدند مجال
اعراض از برای این علما نمی ماند چون خود را
بی مُرید و تنها ملاحظه می نمودند البتّه بساحت
اقدس الاهی می شتافتند و لابد بشریعه قدم فائز می گشتند .

سیزدهم شهر الملک ۱۹ فوریه
 آنچه در ارض مشاهده می‌نمائی و لو در ظاهر
 مخالف اراده ظاهریه هیاکل امریه واقع شود و لکن
 در باطن کلّ باراده الهیه بوده و خواهد بود ... و
 اگر نفسی در این بیان مذکور تفکر نماید مشاهده
 می‌نماید که ذره‌ای از ذرات حرکت نمی‌کند مگر
 باراده حقّ و احدی بحرفی عارف نشده مگر بمشیت او .

چهاردهم شهر الملک ۲۰ فوریه
 فی الحقیقه فرق را برداشته‌اند و خود را حقّ
 پنداشته‌اند . حقّ مقدّس از کلّ . در کلّ ، آیات او
 ظاهر . آیات از اوست نه او . در دفتر دنیا کلّ
 مذکور و مشهود . نفس عالم کتابی است اعظم .
 هر صاحب بصری ادراک می‌نماید آنچه را که سبب
 وصول بصراط مستقیم و نبأ عظیم است . در
 تجلیات آفتاب مشاهده نمائید . انوارش عالم را
 احاطه نموده و لکن تجلیات از او و ظهورات اوست
 بنفوس او نه نفس او . آنچه در ارض مشاهده میشود
 حاکی از قدرت و علم و فضل او است و او مقدّس از کلّ .

پانزدهم شهر الملک ۲۱ فوریه
 در اجل محتوم ، محبوب تسلیم و رضا است .
 در سراج ملاحظه نما . مادام که دهن و فتیل موجود
 می‌شود ، او را از اریاح عاصفه و شئونات اخری باید
 حفظ نمود . این مقام هر نفسی آنچه ذکر شد قرائت
 نماید البتّه محفوظ ماند و بشفا فائز گردد و این
 است اجل معلق که از قبل و بعد ذکرش ما بین
 عباد بوده . و اما چون دهن و فتیل به انتها رسد
 دیگر اسباب و آلات ثمر نداشته و نخواهد داشت .

این است مقام اجل محتوم . اگر چه حقّ جلّ جلاله
قادر است بر تغییر آن و لکن ضرر آخر ظاهر ، لذا
اگر انسان بروح و ریحان و توکل و تسلیم در این
مقام فائز شود لعمر الله از اهل فردوس اعلی مذکور گردد .

ص ۳۴۷

شانزدهم شهر الملک ۲۲ فوریه
هر نفسی که از کلمه الله معرض شد ، در نار و
از اهل نفی و سجّین و در ظلّ مشرکین محشور .
این است ظهورات این مقامات که در حین ظهور
کلمه ظاهر می شود . و لکن نفوسی که موفق شدند
برضی الله و امره ، بعد از خروج ارواح از اجساد
باجر اعمال در دار آخری فائز خواهند شد ، چه که
آنچه در این دنیا مشهود است استعداد زیاده از
این در او موجود نه . اگر چه کلّ عوالم الهی طائف
حول این عالم بوده و خواهد بود و لکن در هر
عالمی از برای هر نفسی امری مقدر و مقرر .

ص ۳۴۸

هفدهم شهر الملک ۲۳ فوریه
قسم بافتاب معانی که از برای حقّ جنتهای
لا عدل لها بوده و خواهد بود و لکن در حیات اولی
مقصود از رضای او و دخول در امر او بوده و بعد
از ارتقای مؤمنین از این عالم بجنّات لا عدل لها
وارد و بنعمتهای لایحصی متنعم . و آن جنان ثمرات
افعالی است که در دنیا بآن عامل شده ... و بعد
از صعود روح ، بجنّات لا عدل لها و همچنین بنار
لا شبه لها که ثمر اعمال مقبل و معرض است
خواهند رسید . و لکن نفسی غیر حقّ ادراک آن
مقامات ننموده و نخواهد نمود . و از برای مؤمن
مقاماتی خلق شده فوق آنچه استماع شده از بدایع
نعمتهای بی منتتهای الهی که در جنتهای عزّ

صمدانی مقدر گشته و همچنین از برای معرض فوق
آنچه مسموع شده از عذابهای دائمه غیر فانیه .

ص ۳۴۹

هجدهم شهر الملک ۲۴ فوریه
اگر مراتب موحدین و مخلصین و موقنین اقل
از سم ابره بر اهل عالم ظاهر شود کل موت را بر
حیات ترجیح دهند و قصد رفیق اعلی نمایند .
سبحان الله موت در حبش علت حیات ابدی و
بقاء سرمدی گردد . در زحمت موت راحتها مقدر
و در عذابش نعیم باقی مستور ... موقنین را این
نقل مکان سبب ورود در جنت علیا است و علت
حصول نعمائی که غیر از حق قادر بر احصاء آن
نبوده و نیست . و لکن حکم محکم الهی از برای
اشرار نار است و از برای ابرار نور . اگر جمیع
عالم قلم شود و افلاک و ارض لوح و بحور عالم
مداد از شرح مقام موحدین و نعماء مقدره مخصوص
ایشان بر نیاید .

ص ۳۵۰

نوزدهم شهر الملک ۲۵ فوریه
خداوند عالم جلّ و عزّ روح مؤمن را قبض فرموده
در اعلی علیین صاعد خواهد گردانید . در این
مقام عزّ روحانی ارواح مؤمنین یکدیگر را بطریقی
که خداوند عالم قبلا مقدر فرماید خواهند شناخت
و با هم مستعرج باعلی علو خواهند شد ... درک
عالم ارواح در این عالم اجساد ممکن نشود . هر
آنچه در قوه خیالیّه دست دهد آن عالم سوای آن
است . در این اجساد فانیه درک عوالم باقیه نتوان
نمود الا ما انتم من الرؤیا تشهدون .

ص ۳۵۱

از نوم سؤال شده بود . او عالمی است از عوالم الهیّه و مدلّ و مشعر بر امورات نامتناهیّه . از جمله دلیل بر عالمی که بدو و ختم و اول و آخر در او مشاهده نمی شود ، چنانچه حال امری در نوم مشاهده می شود و بعد از سنین معدودات بعینه همان ملاحظه می گردد ... اگر تفکّر در او کنی مطالب لا نهاییه ادراک نمائی و همچنین دالّ است بر حشر و بعث بعد از موت ... انسان فهرست اعظم و طلسم اقوم است . فهرستی است که در او مثال کَلّ ما خُلِقَ فی الارض و السّماء موجود . و روح چون از تقييدات عرضیه و شئونات وهمیه فارغ شود جمیع مراتب را سیر نماید و هر چه فراغتش بیشتر سیرش شدیدتر و ثابت تر و صادق تر است .

اینکه در ظهور بعد اعمال قبل عند الله مقبول نبوده نظر بآن است که اعمال ، فرع عرفان بوده و خواهد بود و عرفان الله هم منوط بعرفان مظهر نفس او است . و هر نفسی الیوم از نفس ظهور که جمیع اوامر الهی طائف حول اوست محتجب ماند هیچ عملی او را نفع نمی بخشد اگر چه بعمل کَلّ ممکنات عامل شود ، چنانچه عرفان بیت انسان را کفایت ننماید از عرفان مُنزل و مُثبت آن . و اگر نفسی الیوم تارک باشد جمیع اعمال را و عارف بحق باشد نجات از برایش باقی . و لکن اگر نعوذ بالله از حقّ محتجب باشد و بتمام اعمال مشغول ، مفرّی از برای او نه و عند الله از اهل سجّین و نفی و نار مذکور .

اگر انسان بتمامه ظاهر نماید آنچه را که مستور است ضوضاء بلند شود ، چه که مخالف است در صورت با آنچه در دست اهل صورت است . و اگر هم تمام ستر نماید احدی برستگاری ابدی فائز نگردد . مشی خود جمال قدم در عراق و سایر بلدان دستور العمل کافی است از برای کلّ . اکثری از علماء در عراق لیالی و ایام تلقاء وجه مقصود عالمیان بعضی سائل و برخی طالب و بعضی مفتش و جمعی محقق . می فرمودند اگر بغیر این مشی نمایم فصل اکبر ظاهر . در اینصورت کسی تقرّب نجوید تا اصغای کلمه الله نماید .

ص ۳۵۴

ایام هاء

۲۹ فوریه

... اگر گفته شود که آنچه در ظهور بدیع ظاهر ، از قبل نبوده و کلّ بدیع است این قول هم صحیح و تمام است ، چه اگر حقّ جلّ ذکرة بکلمه ای الیوم تکلم فرماید که جمیع ناس از قبل و بعد بان تکلم نموده و نمایند آن کلمه بدیع خواهد بود لو کنتم تَتَفَكَّرُونَ ... و همچو بدانید که ظهور حقّ مخصوص است باظهار معارف ظاهره و تغییر احکام ثابته بین بریه ، بلکه در حین ظهور ، کلّ اشیاء حامل فیوضات و استعدادات لاتحصی شده و خواهند شد و باقتضای وقت و اسباب ملکیه ظاهر می شود .

ص ۳۵۵

ایام هاء

۱ مارس

قسم بجمال قدم که این ایام در هر حین از سماء عرفان ربّ العالمین معارف جدید نازل ... موسی که از انبیای اعظم است بعد از ثلاثین یوم که بقول عرفا در عشره اول افعال خود را در افعال حقّ فانی نمود و در عشره ثانی صفات خود را در

صفات حقّ و در عشره ثالث ذات خود را در ذات
حقّ و گفته اند و چون بقیه هستی در او باقی
بود ، لذا خطاب " لَنْ تَرَانِي " شنید . و حال لسان
الله ناطق و می فرماید یک بار " اَرِنِي " گو و صد هزار
بار زیارت ذوالجلال فائز شو . کجا است فضل این ایام و ایام قبل .

ص ۳۵۶

اول شهر العلاء

۲ مارس

کلمه الهیه جامع کلّ معانی بوده یعنی جمیع
معانی و اسرار الهی در آن مستور . طوبی لمن
بَلَّغَهَا و أَخْرَجَ اللَّئَالِيَّ الْمَكْنُونَةَ فِيهَا . اشراق کلمه
الهیه را بمثل اشراق شمس ملاحظه کن . همان
قسم که شمس بعد از طلوع بر کلّ اشراق می نماید ،
همان قسم شمس کلمه که از افق مشیت ربّانیه
اشراق فرمود بر کلّ تجلی می فرماید . استغفر الله
من هذا التّشبيه ، چه که شمس ظاهره مستمدّ از کلمه
جامعه بوده . فَكَّرِ لِتَعْرِفَ . و لکن اشراق شمس
ظاهره ببصر ظاهر ادراک می شود و اشراق شمس
کلمه ببصر باطن . فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ که اگر آنی
مدد و قدرت باطنیه کلمه الهیه از عالم و اهل آن
منقطع شود کلّ معدوم و مفقود خواهند شد و اگر
نفسی ببصر الهی ملاحظه نماید اشراق و انوارش
را در کلّ مشاهده نماید .

ص ۳۵۷

دوم شهر العلاء

۳ مارس

یوم یومی است که جمیع نبیین و مرسلین از
جانب ربّ العالمین کلّ را بشارت بآن داده اند و
همچنین بظهور مکلم طور . برهان کلیم بعضا
ظاهر و برهان این مظلوم بقلم باهر . حضرتش
با یک عصا بر اسیاف عالم زد و این ظهور با یک
قلم بر جمیع امم . و در مقام دیگر برهان کلیم توراة

بوده و دلیلی که از حضرت مسیح باقی مانده
اوراق انجیل بوده و هست و حجّت باقیه حضرت
خاتم کتاب فرقان که فارق بین حقّ و باطل است .
سبحان الله حال معادل کتب سماوی از قبل و بعد
نازل و مشهود . ظاهر شد آنچه که هر صاحب بصری
شهادت داده بر اینکه شبه و مثلی نداشته و ندارد و
معدلک قوم از مراد الهی محجوب و از حقیق مختوم محروم .

ص ۳۵۸

سوم شهر العلاء ۴ مارس

آنچه از مصدر امر نازل شده محض خیر است از
برای من علی الارض . کلّ باید بمثابه جناح باشند
از برای یکدیگر . فخر انسان در حکمت و عقل و
اخلاق حسنه بوده نه در جمع زخارف و کبر و غرور .
کلّ از تراب مخلوق و باوراجع . ای اهل بهاء زینت
انسان باسباب دنیا نبوده بلکه بعرفان حقّ عزّ
اعزاز و علوم و صنایع و آداب بوده . شما لثالی
بحر احدیتید . در لؤلؤ ملاحظه کنید که صفا و
عزّت او بنفس او بوده . اگر او را در حریرهای بسیار
لطیف بگذارند آن حریر مانع ظهور طراوت و لطافت
او خواهد شد . زینت او نفس اوست . کسب این
زینت نمائید و از عدم اسباب ظاهره محزون نباشید .

ص ۳۵۹

چهارم شهر العلاء ۵ مارس

کتاب اقدس بشأنی نازل شده که جاذب و جامع
شرایع الهیه است . طوبیٰ للفائزین ، طوبیٰ
للعارفين ، طوبیٰ للمتفكرين ، طوبیٰ للمتفرسين .
و بانسبسطی نازل شده که کلّ را قبل از اقبال احاطه
فرموده . سوف َ یظہر فی الارض سلطانہ و نفوذہ
وَ اقتدارہ . إنّ ربّک لہو العلیم الخبیر .

ص ۳۶۰

پنجم شهر العلاء ۶ مارس

اگر نفسی لله خاضع شود از برای دوستان الهی
آن خضوع فی الحقیقه بحق راجع ، چه که ناظر
بایمان اوست . البتّه در این صورت اگر نفس
مقابل مثل او حرکت ننماید و یا استکبار از او ظاهر
شود شخص بصیر بعلوّ عمل خود و جزای آن رسیده
و میرسد و ضرر عمل نفس مقابل بخود او راجع
است . همچنین اگر نفسی استکبار نماید آن
استکبار بحق راجع است . نَعُوذُ بِاللّهِ مِنْ ذَلِكَ
یا اولی الألباب .

ص ۳۶۱

ششم شهر العلاء ۷ مارس

ناس ضعیف اند و بمقام بلوغ نرسیده اند . در
بلایا و فتن مشاهده می شود اکثری از احبّاهم
متزلزل و مضطرب می شوند . لذا نظر برحمت
سابقه و عنایت محیطه کلّ را بحکمت امر نمودیم
و در هر مقام که ذکر تبلیغ شده ذکر حکمت از قبل
و بعد بوده . اگر کلمه فصلیه بتمامها ظاهر شود
ناس بالمرّه اجتناب نمایند . در اینصورت کسی
گوش به بیانات که سبب هدایت بریه است نمی
دهد و با اهل بها تقرّب نمی جویند تا عرفان
مطلع امر فائز شوند . جمعی از جهلاء ، رؤسای
ناس واقع شده اند و از علماء مذکورند و آن نفوس
نظر بحفظ مراتب خود بکمال جدّ و جهد در منع
ناس سعی می نمایند خاصّه اگر بهانه بدستشان افتد .

ص ۳۶۲

هفتم شهر العلاء ۸ مارس

باید در جمیع احوال با فرح و نشاط و انبساط
باشی و ظهور این مقام محال بوده و هست مگر

بدیل توکل کامل توسل نمائی . اینست شفای امم
وفی الحقیقه دریاق اعظم است از برای انواع و
اقسام هموم و غموم و کدورات . و توکل حاصل نشود
مگر به ایقان . مقام ایقان را اثرهاست و ثمرها .

ص ۳۶۳

هشتم شهر العلاء ۹ مارس

نیکو است حال نفسی که بحق راجع شد و به رفیق
اعلی صعود نمود مع حالتی که اهل ملاً اعلی
استنشاق محبت محبوب نمایند . از برای چنین
نفسی نباید محزون بود . نشهد انه ارتقی الی
الرفیق الاعلی و فاز بانوار ربّه العلی الاعلی .
باید از برای نفوسی که در سجن دنیا مانده اند
محزون بود بلکه نوحه و ندبه نمود . اگر قدری
بطرف فؤاد و حکم بالغه الهیه توجه نمایند
بعین الیقین مشاهده نمایند که آنچه وارد می شود
بر احبّای حق آن بهتر است از برای ایشان از آنچه
در آسمانها و زمین است که در هر حال بمنتهای
فضل و کرم با چنین نفوس معامله شده و می شود .

ص ۳۶۴

نهم شهر العلاء ۱۰ مارس

از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که مشارق ثروت
و اقتدار و مطالع عزّت و اختیار یعنی ملوک ارض
آیدهم الله را بر صلح اکبر تأیید فرماید . این است
سبب اعظم از برای راحت امم . سلاطین آفاق
وقفهم الله باید باتفاق باین امر که سبب اعظم
است از برای حفظ عالم تمسک فرمایند . امید
آنکه قیام نمایند بر آنچه سبب آسایش عباد است .
باید مجلس بزرگی ترتیب دهند و حضرات ملوک
و یا وزراء در آن مجلس حاضر شوند و حکم اتحاد
و اتفاق را جاری فرمایند و از سلاح باصلاح توجه

کنند . و اگر سلطانی بر سلطانی برخیزد سلاطین دیگر بر منع او قیام نمایند . در اینصورت عساکر و آلات و ادوات حرب لازم نه آلا علی قدر مقدور لیحفظ بلادهم ...

ص ۳۶۵

دهم شهر العلاء ۱۱ مارس

جميع بلايا و رزايا نظر به آن حمل شده که جميع ناس بطراز اخلاق رحمانیه و صفات ملکوتیه مزین شوند . و تا احبای الهی از این کأس نیشامند قادر بر اسقای دیگران نخواهند بود ، باید اول خود بنوشند و بعد بنوشانند . لا زال مقصود حقّ جلّ جلاله از ارسال رسل و تنزیل کتب و قوانین متقنه و شرایع مشرعه اموری چند بوده و از جمله آن حفظ نفوس و حفظ حقوق نفوس بوده و این منوط به ظهور امانت است فیما بین ناس . وصیّت کن احبای الهی را که بکمال امانت و دیانت و ما ذکر من قبل بین ناس رفتار نمایند . هر نفسی که باین شرایط مزین است بحقّ منسوب و از حقّ محسوب و من دون آن ابداء مقبول نبوده و نیست .

ص ۳۶۶

یازدهم شهر العلاء ۱۲ مارس

حقّ جلّ و عزّ شاهد و گواه است که لا یزال ناس را بمحبّت و اتحاد امر نمودیم . اگر بریه حلاوت کلمات الهیه را که از مصدر امر نازل ادراک می نمودند البتّه بآنچه مأمور بودند عمل می نمودند . ستاریت حقّ بشانی غلبه نموده که اگر صد هزار بار از نفسی خطا مشاهده شود ابداء ذکرش از قلم امر جاری نه ، بلکه عفو فرموده مگر نفوسی که اعراض از حقّ نموده اند . این عمل حقّ ، چنانچه جميع شاهد و گواهند لولا یمنعهم الهوی عن الصدق و الصفا . در این صورت عبادی که ناظر به منظر اکبرند

متابعت حقّ نمایند تا چه رسد بآنکه ندیده
بگویند و نشنیده را ذکر نمایند .

ص ۳۶۷

دوازدهم شهر العلاء ۱۳ مارس
سبحان الله قلم اعلى در ليالى و ايام اولياء را به
معروف امر فرموده و از منکر نهی . در بعضی الواح
این کلمه علیا نازل : طوبی از برای نفسی که
بشنود و نگوید . اگر نیکوئی از کسی بیند به
مکافات قیام کنند . اگر ضرّی مشاهده کنند صبر
نمایند و بخدا گذارند . ضرب و شتم و جنگ و جدال
و قتل و غارت کار درنده‌های بیشهٔ ظلم و نادانی
است . اهل حقّ از جمیع آن مقدّس و مبرّأ .

ص ۳۶۸

سیزدهم شهر العلاء ۱۴ مارس
کلّ عباد را به نصایح مشفقانه نصیحت نمودیم
که احدی متعرّض احدی نشود و نفسی با نفسی
مجادله ننماید . بالمرّه حکم قتل در الواح بدیع
ممنوع شده ... نصرت حقّ به نصایح حسنه و مواعظ
حکیمه بوده نه به منازعه و مجادله . بشنوید
نصایح قلم اعلى را و از حکم الله تجاوز ننمائید .
در این ظهور فساد بالمرّه نهی شده ... قسم
بآفتاب افق تقدیس که اگر احبابم کشته شوند
محبوب تر است نزد این عبد از سفک دم نفسی ...
لازال حقّ آنچه خیر ناس بوده فرموده و بآن حکم
نموده . اگر بهدایت اقبال نمودند این خیر راجع
بآن نفوس مقبله خواهد بود و *اَلَا اِنَّ رَبَّنَا لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ* .

ص ۳۶۹

چهاردهم شهر العلاء ۱۵ مارس
ای اهل عالم ، بعد از کشف حجاب ، جمعی آیات

متمسک، آیات نازل نمودیم و برخی به بیّنات
متشبّث، آنرا اظهار داشتیم و حزبی به احکام
متوجّه، شطری اعظم از آن ظاهر فرمودیم. آنچه
خواستند مجری شد و هر چه گفتند به اصغاء فائز.
مقصود از جمیع آنچه ظاهر شد آنکه گوشها مستعد
شود از برای یک کلمه علیا و آن اینست: یا ملاً
الارض لا تجعلوا دین الله سبباً للبعضاء. و اگر
این کلمه در عالم محلّ اخذ نماید کلّ خود را فارغ
و مستریح مشاهده نمایند. بگو لعمر الله مذهب
الهی و دینش از برای اتّحاد و اتّفاق آمده نه از
برای اختلاف و نفاق.

ص ۳۷۰

پانزدهم شهر العلاء ۱۶ مارس

بگو ای عباد وصایای مظلوم را بشنوید. اوّل هر
امری و هر ذکری معرفه الله بوده. اوست ممدّ کلّ
و مربّی کلّ. و اوّل امری که از معرفت حاصل می
شود الفت و اتّفاق عباد است، چه به اتّفاق عالم
منور و روشن. و مقصود از اتّفاق اجتماع است و
مقصود از اجتماع اعانت یکدیگر. و اسبابی که در
ظاهر سبب اتّحاد و الفت و ارشاد و محبت است
برد باری و نیکوکاری است. در یکی از الواح به
این کلمه علیا نطق نمودیم: طوبی از برای نفسی
که در لیالی در فراش وارد شود در حالتی که قلبش
مطهر است از ضغینه و بغضاء.

ص ۳۷۱

شانزدهم شهر العلاء ۱۷ مارس

وجه قدم ... حزب الله را وصیت می فرماید به
تربیت اولاد. اگر والد در این امر اعظم که از قلم
قدم در کتاب اقدس نازل شده غفلت نماید حقّ
پدیری ساقط شود و لدی الله از مقصّرین محسوب.

طوبی از برای نفسی که وصایای الهی را در قلب
ثبت نماید و باو متمسک شود . اِنَّه یَأْمُرُ الْعِبَادَ
بِمَا یُؤْتِدُهُمْ وَیَنْفَعُهُمْ وَیُقَرِّبُهُمْ اِلَیْهِ وَهُوَ الْاَمْرُ الْقَدِیْمُ .

ص ۳۷۲

هفدهم شهر العلاء ۱۸ مارس

انقطاع بنفسه مؤثر و جاذب است . در اکثری
از الواح ذکر این مقام از قلم اعلی جاری و نازل .
اوست طراز اول از برای بُرء انسان از امراض و
علل . طوبی لعبد تمسک به اِنَّه من النَّاصِرِیْنِ فِی
کتاب الله ربِّ العالمِیْنِ . امروز تقوی الله بمثابه
سراج است و اوست اول نوری که از افق سماء
انقطاع اشراق نموده و اوست رداء اعظم الطف
از برای هیاکل عباد . طوبی لِرَأْسِ تَزَیْنِ به و
لِهَیْکَلِ فَازِ به ... لعمر الله یک قلب اگر مقدس
شود و از شئونات دنیا فارغ ، قلوب را بقوت
روحانیّه تقلیب نماید و بقلب وجود راه نماید .

ص ۳۷۳

هجدهم شهر العلاء ۱۹ مارس

ای دوستان، جهد نمائید شاید مصیباتی که فی
سبیل الله بر مظلوم و شما وارد شده بین ناس ضایع
نشود . بذیل عَقَّتِ تَمَسَّکِ نَمَائِدِ وَ هَمَّجِنِیْنِ به
حبل امانت و دیانت . صلاح عالم را ملاحظه
نمائید نه هوای نفس را . یا حزب المظلوم شمائید
رعاة عالم اغنام را از ذئب نفس و هوی مقدس
دارید و به طراز تقوی الله مزین نمائید .

ص ۳۷۴

نوزدهم شهر العلاء ۲۰ مارس

امروز روز ذکر و ثنا و روز خدمت است . خود
را محروم منمائید . شمائید حروفات کلمات و

کلمات کتاب . و شما نهالهائی هستید که از دست عنایت در ارض رحمت کشته شده‌اید و از امطار کرم نموّ نموده‌اید . شما را از عاصفات شرک و قاصفات کفر حفظ فرموده و به ایادی شفقت تربیت نمود . حال وقت اثمار و اوراق است . و اثمار سدرهٔ انسانی اعمال طیّبه و اخلاق مرضیه بوده و هست و این اثمار را از غافلین منع نمائید . اگر پذیرفتند مقصود حاصل و حیات ظاهر و الآ ذروهم فی خوضهم یلعبون . یا حزب الله جهد نمائید شاید قلوب احزاب مختلفهٔ عالم به آب بردباری و شفقت شما از ضغینه و بغضاء پاک و پاکیزه شود .